بسم الله الرحمن الرحيم

انقلاب اسلامی، احزاب و گروهها

۱

سازمان مجاهدین خلق
(منافقین)

مؤسسه فرهنگی هنری قدر ولایت

عنوان و نام پدیدآور	:	سازمان مجاهدین خلق (منافقین)/ گردآوری و تنظیم موسسه فرهنگی هنری قدر ولایت.
مشخصات نشر	:	تهران: قدر ولایت، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	:	۱۳۳ ص.؛ ۱۴/۵×۲۱/۵س‌م.
فروست	:	انقلاب اسلامی، احزاب و گروهها؛ ۱.
شابک	:	دوره: 978-964-495-303-3 ؛ ۲۵۰۰۰ ریال: 978-964-495-302-6
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
یادداشت	:	نمایه.
موضوع	:	سازمان مجاهدین خلق ایران
موضوع	:	سازمان مجاهدین خلق ایران -- ایدئولوژی
شناسه افزوده	:	موسسه فرهنگی هنری قدر ولایت
رده بندی کنگره	:	DSR۱۵۴۳ ۱۳۹۱ ۳۳س۲/
رده بندی دیویی	:	۹۵۵/۰۸۴۰۴۵
شماره کتابشناسی ملی	:	۲۷۶۸۰۸۰

انقلاب اسلامی، احزاب و گروهها(۱)

سازمان مجاهدین خلق(منافقین)

گردآوری و تنظیم : موسسه فرهنگی هنری قدر ولایت	
ناشر: موسسه فرهنگی هنری قدر ولایت	
نوبت چاپ: اول ۱۳۹۱	شمارگان: ۳۰۰۰جلد
حروفچینی: ظریفیان	لیتوگرافی: نیما
چاپخانه: صاحب کوثر	صحافی: کوثر
طراح جلد: امیر خلیلی فرد	قیمت : ۲۵۰۰ تومان
شابک: ۶-۳۰۲-۴۹۵-۹۶۴-۹۷۸	ISBN: 978-964-495-302-6
شابک دوره: ۳-۳۰۳-۴۹۵-۹۶۴-۹۷۸	ISBN: 978-964-495-303-3
تلفن : ۶۶۴۶۹۹۵۸ - ۶۶۴۱۱۱۵۱	www.ghadr110.ir

کلیه حقوق محفوظ و مخصوص ناشر است

فهرست

بخش اوّل:

علل و چگونگی تشکیل سازمان ۱۱

بخش دوم:

مبانی اعتقادی، سوابق و سرنوشت کادرهای رهبری و بنیانگذاران... ۱۹

بخش سوم:

مبانی عقیدتی و ایدئولوژیکی سازمان..... ۴۳

بخش چهارم:

عملکرد سازمان قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ۷۱

بخش پنجم:

عملکرد سازمان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، دورهٔ تظاهر به همسویی با انقلاب و امام و امت ۸۵

بخش ششم:

عملکرد بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، نمود جدایی و عداوت سازمان با خط امام و انقلاب اسلامی ۱۰۳
عملیات فروغ جاویدان! ۱۲۱
اقدام تروریستی در حرم مطهر حضرت رضا علیه‌السلام ۱۲۳
رویکرد مجدد به ترور! ۱۲۳
غائله ۸ تیر ۱۳۷۸ ..... ۱۲۴
حمایت استکبار غرب از منافقین! ۱۲۴
فتنه سال ۱۳۸۸ ..... ۱۲۵
حادثهٔ تلخ عاشورای ۸۸ ..... ۱۲۶
افشاگری جنایات منافقین در عراق ۱۲۷
نمایه اشخاص ۱۲۹
نمایه موضوعی ۱۳۱
منابع ۱۳۶

پیشگفتار

انقلاب اسلامی، بنا به تصریح بسیاری از سران و سیاستمداران و اندیشمندان جهان، بزرگترین پدیده و رویداد قرن بیستم بود که تداوم آن طلیعه و ابتدای قرن بیست‌ویکم را هم تحت‌الشعاع خود قرار داده است.

نظام سیاسی حاکم بر غرب که با پشتیبانی علم و فناوری بسیار پیشرفته، سیطرهٔ تئوریک خود را بر جهان گسترده بود، چنان از پیروزی مطلق خود در تغییر مشی و رفتار و باورهای مردم تحت سلطه بویژه در کشورهای اسلامی و من‌جمله ایران، اطمینان داشت که واقعیت پیروزی انقلابی با هویت اسلامی در نقطه استراتژیک و حسّاس ایران، زلزله بر پیکرهٔ آن انداخت و از این بُعد است که بزرگترین رویداد و پدیدهٔ قرن لقب گرفت.

نظام لیبرال دموکراسی غرب، سرمایه گذاری هنگفتی به عمل آورده بود تا با ساخت نظریه‌ها و تئوریهای سفارشی به اندیشمندان سفره‌نشین و القاء آن توسط هجوم کم‌سابقهٔ رسانه‌های جمعی با استفاده از هنر و ادبیات و تاریخ و حتی ورزش، جهان بشری را عملاً در یک دهکده جهانی گرد آورد و کدخدایی این دهکده از آنِ متولیان تفکّر لیبرال و نظام دموکراسی باشد. در این راه طبق برنامه‌های پیش‌بینی شده، از هیچ کوششی غفلت نشده و هیچ عاملی نادیده انگاشته نشده بود الّا اراده حاکم بر جهان که نظامهای بشری جزء بسیار کوچکی از این هستی بزرگ محسوب می‌شوند. خواست و دست خدای قادر متعال، مکرهای ضعیف شیطانهای مادّی را در هم ریخت و با تحوّل ملّتی با سابقه و با فرهنگ و ارادتمند اهل‌بیت پیامبر عظیم‌الشأن اسلام علیهم‌السلام رژیم سراپا مسلّح و پیوسته به قطب غرب و برخوردار از حمایت تسلیحاتی و اطلاعاتی و علمی و مستشاری آنان در ایران (رژیم پهلوی) را درهم شکست و

ارزشهای معنوی و دینی اسلام را به رُخ غربیهای بُهت‌زده کشید.

تأثیر این انقلاب، محدود به جغرافیای ایران نمی‌ماند ـ که نماند ـ و لیبرال دمکراسی غرب که با فریب تبلیغاتی و فرهنگی، باورهای کاذبی را در بشریت و معتقدان مذاهب گوناگون و از جمله مسلمانان، ایجاد کرده بود خیلی زود دریافت که این انقلاب با پشتوانه فکری و معنوی خود، موجب بیداری گسترده‌ای خواهد شد که رؤیای طلایی طلایه‌داران فرهنگ و اندیشهٔ غیرفطری و غیر انسانی غرب را آشفته خواهد کرد و لذا از همان آغاز دست به کار شدند تا نهال نوپای نظام سیاسی روییده از انقلاب اسلامی را درگیر انبوهی از مشکلات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، ساختاری و بویژه نظامی سازند و آن را از بیخ و بُن خشک کنند. اگرچه انقلاب اسلامی به پشتوانهٔ نصرت الهی، توانست همچنان که در سرعت پیروزی و روش خاص خود، دنیای مادّی را در بُهت فرو بَرَد، در غلبه بر این دشواریها و آشوبهای دشمن افروخته، هم موفق گردد و شکست سنگین دیگری را بر هیمنهٔ پوشالی غرب وارد آورد؛ لیکن نگاه به حجم بالا و تنوع توطئه‌ها در سالهای اوّلیه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار نظام جمهوری اسلامی، هر ناظر منصفی را در حیرت و تعجّب فرو می‌برد و سرعت و روش و قدرت ایمان دینی رهبری و مردم در پشت سرگذاردن این ترفندها، بُهت دیگری بر وجود او حاکم می‌نماید.

بعید به نظر می‌رسد که حتّی با رجوع به تاریخ انقلاب اسلامی، بتوان به برشماری انواع توطئه‌های دشمنان در ابعاد مختلف، پرداخت و صورت کاملی از این دشواریها و خاکریزهایِ دشمن ساخته را ارائه کرد.

یکی از این توطئه‌ها و خاکریزهای بی‌شمار، آشوبهای منطقه‌ای و سراسری بود که در جای جای این سرزمین افروخته شد. گروههایی که به سرعتِ قارچ، سر برمی‌آوردند و اظهار موجودیت می‌کردند، وحدت و یکپارچگی این ملّتِ گرد آمده بر شمع وجود رهبری بی‌نظیر حضرت امام خمینی قدس‌سره، را به طور جدّی تهدید می‌کرد. از جملهٔ این گروهها که ریشه در سالهای چهل داشت و از آبشخور انحراف فکری داعیه‌داران «نهضت آزادی ایران» و «جبههٔ ملی»، سیراب شده بود و در پس نقاب

نفاق، پنهان‌گردیده و نامی برای خود دست و پاکرده بود؛ و در آشوبهای منطقه‌ای و کشوری شرکت فعّال داشت، سازمان باصطلاح «مجاهدین خلق» است.

نگاهی به سابقه و زمینه‌سازیهای این سازمان در ابتدای انقلاب اسلامی و نفوذ در بعضی افراد سیاست‌باز و دولتمردان و مجامع سیاسی نظام و نیز روشها و ابزارهایی که در جذب، سازماندهی و به‌کارگیری گروه قابل توجهی از نوجوانان و جوانان دختر و پسر به‌کارگرفت و شیوه‌های برگزیده برای براندازی تدریجی و سپس ناگهانی و نظامی جمهوری اسلامی، نشان می‌دهد که اگرچه نظام اسلامی، نهالی نوپا بود امّا ریشهٔ آن به اعماق تاریخ بشری و قدمتِ ندای توحید در جهان بازمی‌گشت و بسیار مقاوم و کارآمد بود. حمایتهای بی‌دریغِ پنهان و آشکار کشورهای غربی نیز نتوانست این گروهک برانداز را موفق به توقف این نظام نماید.

سازمان مجاهدین خلق بعد از افت و خیزهایی چند و تغییر چندین کادر رهبری، بدون آن‌که درگیری چشمگیر و موفق با نظام پهلوی داشته باشد، به لطف حمایتهای برخی شخصیتهای موجه و برخورداری از شرایط روانی جامعه ـ که هر صدای مخالفت با نظام را بویژه در ردای دین استقبال می‌نمود ـ آوازه‌ای یافت. امّا در پس این آوازه، تغییر تدریجی ایدئولوژی سازمان و پذیرش اصول مارکسیسم توسط کادر رهبری، از دیدگانِ مردم پوشیده نگهداشته می‌شد. تا آن‌که در سال ۱۳۵۴، تغییر ایدئولوژیک سازمان افشا شد و سازمان ناگزیر به اعلام رسمی آن گردید!

به طور طبیعی، سازمانی که به مارکسیسم گراییده بود، نمی‌توانست در ساختار سیاسی نظام دینی، نقش و مسؤولیتی برعهده داشته باشد. لیکن همان ساده‌لوحی و سطحی‌نگری برخی بلندپایگان مبارز روحانی و غیر روحانی و نیزگرایش و جمعیّت حزبی و خانگی سرانِ نهضت آزادی به این گروهک ـ که اغلب مسؤولیتهای بالای نظام، من جمله پُست نخست‌وزیری در اختیار آنان بود ـ میدان را برای سازماندهی، تجهیز و آموزش و تبلیغ این گروه فراهم ساخت.

روزگار سختی بر این ملّت گذشت تا رهبری هوشیارانه و الهی امام توانست نقاب از چهره این منافقان برگیرد و حرکتهای براندازانهٔ آنان را خنثی نماید. چه نوجوانان و

جوانانی که در دام این شیاطین و دزدانِ فکر، گرفتار آمدند و از دامان رحمت نظام اسلامی جدا و به فلاکت و هلاکت افتادند! چه سلاحهای دزدیده شده‌ای که به روی بهترین مؤمنان و فرزندان این ملّت آتش گشود و آنان را به شهادت رساند! چه ترورهایی که توسط وابستگان این گروهک موجب به شهادت رسیدن بهترین یاران امام و امت و مسؤولین نظام اسلامی و علماء بزرگوار محراب گردید! چه اطلاعات و همکاریهایی که بین این گروهک و نظامهای غربی و سازمانهای اطلاعاتی آنان برای ضربه زدن به منافع نظام اسلامی کشور، مبادله و انجام شد! همکاری این سازمان در زمینه‌های اطلاعاتی و نظامی با رژیم بعثی و متجاوز عراق، پرونده خیانت و جنایات این گروه را سیاه‌تر کرد.

اینک همراه با شما جوانان، تاریخ سالهای اوّل انقلاب را ورق می‌زنیم و عملکرد این سازمان را براساس واقعیتها، بازخوانی و برای یافتن سابقهٔ قبل از انقلاب آنان به اسناد و مدارک معتبر و مستند مراجعه می‌کنیم و این بررسی را با این هدف انجام می‌دهیم که با فرازهای انقلاب اسلامی و توطئه‌های بی‌شمار در مسیر پیشروی آن بیشتر آشنا شده و به دل باور کنیم که این انقلاب کارآمد، توانمند و عزّت‌بخش است و حرکتهایی چون توطئه‌های این سازمان، عبرتهایی هستند که در صورت فراگرفتن آموزه‌های لازم از آنها، می‌توانند برای سلامت و پیشروی سریعتر انقلاب اسلامی مؤثر افتند. نیّت ما از ارائه این سلسله از مباحث آگاهی و عبرت‌گیری جوانان از رویدادهایی است که بهای گزافی را این ملّت برای کسب آنها پرداخت نموده است. ان‌شاءا... خداوند تبارک و تعالی بر این قلم، این برکت را عطا فرماید و دلها و قدمهای جوانان را برای دفاع غیرتمندانه از هویّت ملی و اسلامی خود و نظام جمهوری اسلامی برخاسته از خون پاک شهیدان و تلاش بی‌وقفه امام و رهبری و ملّت، استوار و مؤثر گرداند.

مؤسسه فرهنگی هنری قدر ولایت

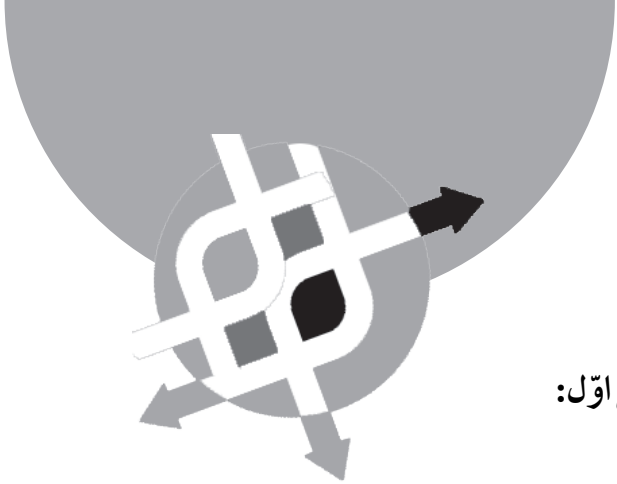

بخش اوّل:

علل و چگونگی تشکیل سازمان

بعد از شهریور سال ۱۳۲۰ و سقوط رضاخان، که خفقان به طور گسترده‌ای در هم شکست و زمینه برای اظهار خواستهای مردم مساعدتر شد؛ احزاب، جمعیتها و سازمانهای گوناگونی پدید آمدند که اکثر این گروهها، به دنبال مبارزه از طریق سیاسی و فرهنگی بودند و معتقد به مبارزه جدّی و مسلحانه با رژیم حاکم - مانند قیام شیخ محمّد خیابانی یا میرزا کوچک خان - نبودند. در این میان تنها «فداییان اسلام» بودند که دست به اسلحه داشته و به رهبری مرحوم شهید «نواب صفوی» معتقد بودند که تنها راه نجات ملت ایران، اسلام است و برای برقراری آن، باید جهاد کرد و این کار هم نیاز به انسانهای مؤمن و معتقدی دارد که بتوانند از جان و مال و زن و فرزند بگذرند و فدایی اسلام گردند. به همین منظور با جذب انسانهای فداکار و مؤمن، و تهیه مقدمات و آموزشهای لازم و سازماندهی نیروها، اقدام به حذف شخصیتهای برجسته و مفسد زمان خود کردند که هر یک، اثری خاص بر جای نهاد.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تقریباً تمامی احزاب و گروهها، متلاشی شدند و رهبران فداییان اسلام نیز زندانی و اعدام گشتند. در نتیجه با ادامهٔ نارضایتیها، مقاومت مردم به صورتهای مختلف و به طور مخفی و نیمه علنی انجام می‌شد.

سازمان یافته‌ترین و متشکل‌ترین آنها نهضت مقاومت ملی ایران با عضویت افرادی چون مهندس بازرگان و محمدتقی شریعتی و آیت الله طالقانی بود. امّا اینان نیز به مانند دیگر احزاب فعّال در بین سالهای ۲۰ تا ۳۲، در فکر مخالفت جدّی و براندازانه یا دست‌کم تغییر جدّی در رفتار رژیم نبودند و بیشتر در پی مخالفت ایدئولوژیک و نظری - سیاسی با حکومت بودند و به همین جهت خطری جدّی برای رژیم به شمار نمی‌آمدند.

در زمان نخست‌وزیری علی امینی، به خاطر آزادی ظاهری و فضای بظاهر بازتری که وجود داشت، شاهد ظهور مجدد احزاب می‌شویم. دو حزب عمده، «جبههٔ ملی دوم» و در کنار آن «نهضت آزادی» تشکیل یافت. البته هر دو حزب همانند احزاب ماقبل خود، فعّالیت سیاسی - فرهنگی را دنبال می‌نمودند؛ با این تفاوت که جبهه ملی دوم با تز قانون اساسی و ملیت‌گرایی عمل می‌کرد، بدون تأکید بر اسلام ولی نهضت آزادی با تکیه بر اسلام[1] همان راه را می‌رفت.

۱- توضیح این که، اسلام در دیدگاه سران نهضت آزادی از لحاظ مبانی و شناخت و نظام سیاسی با اسلامی که توسط مراجع و حوزه‌های علمیه و حضرت امام(ره) معرفی ⇦

آنچه مهم بود این که هیچ کدام از این احزاب به دنبال براندازی رژیم نبوده و شعارشان این بود که «شاه باید سلطنت کند نه حکومت».

بعد از لغو قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی که تصویب آن یکی از اهداف رژیم جهت تضعیف بنیان دین بود، و سر و صدای زیادی به دنبال داشت و موجب بروز و ظهور مخالفت و نارضایتی مردم شد، و به دنبال آن قضیه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و شهدای مدرسهٔ فیضیه، مجموعهٔ این حوادث، ضرورت مقابلهٔ منظم و متشکل با رژیم را بیشتر روشن ساخت. در حالی که مبارزه با رژیم، الزاماً مقابله با قوانینِ رسمیِ ساخته و پرداخته حکومت را می‌طلبید؛ و در نتیجه مبارزه با رژیم، در چارچوب قوانین و تنها به صورت سیاسی صِرف کفایت نمی‌کرد. بنابراین نمی‌شد این مبارزه و مخالفت به صورت مبارزات جبهه ملی و نهضت آزادی ـ که قائل به قانون اساسی رژیم بودند ـ ادامه پیدا کند.

در همین دوران بود که «جمعیتهای مؤتلفه اسلامی» پایه‌ریزی شد که بعدها به نام «هیأت موتلفه» خوانده شد. این سازمان از گروههای ۱۰ نفره تشکیل و تحت رهبری روحانیت و مرتبط با حضرت امام(ره) بود. کار این سازمان یا هیأت، تشکّل و انسجام بخشیدن به مبارزات مردمی و برنامه‌ریزی برای گروههایی که به طور پراکنده دور هم جمع شده بودند، معیّن گشت. این سازمان سرّی و مخفی و کادر رهبری آن ناشناخته بود تا پس از پیروزی انقلاب که تقریباً شناخته گردید.

⇦شده است تفاوتهای اساسی داشت. به جلد سوم از مجموعه «نقش روشنفکران در تاریخ معاصر ایران» رجوع شود.

از همین زمانها فکر مبارزهٔ مسلحانه و مخالفت عملی با رژیم قوّت گرفت، ولی با این همه گروه کثیری به مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی معتقد بودند. گروهی نیز فکر نفوذ در ارتش و یک کودتای ملی - اسلامی را در سر می‌پروراندند و گروهی دیگر - همانند فداییان اسلام - روش حذف فیزیکی سران و شخصیتهای اصلی رژیم حاکم را ترویج می‌کردند.

این ایام را می‌توان گفت که رهبریِ سیاسیِ فعّالیت علیه رژیم، به دست روحانیت، و رهبری سازمانی و اجرایی آن به دست هیأت مؤتلفه بود. ابتکارها و طرحهایی که حضرت امام می‌دادند، بیشتر آنها را هیأت مؤتلفه با گروههای ۱۰ نفرهٔ خود اجرا می‌نمود.

به دنبال ترور منصور ـ نخست‌وزیر فاسد رژیم پهلوی ـ و دستگیری سران مؤتلفه، هیأت مؤتلفه غیرفعّال شد؛ در همین زمان گروه کوچکی متشکل از چند نفر دانشجو؛ شامل محمّد حنیف‌نژاد، علی‌اصغر بدیع‌زادگان و سعید محسن که قبلاً عضو جبههٔ ملی و نهضت آزادی بودند و کم و بیش به خاطر نهضت آزادی به زندان کوتاه مدت نیز افتاده بودند، در طول معاشرتها و جلساتی که از اواخر سال ۱۳۴۴ شروع کرده بودند، تصمیم به تشکیل سازمان مسلّحی گرفتند که در سال ۱۳۴۶ نسبتاً سر و سامانی محدود یافت. البته این گروه تا سال ۱۳۵۰ تنها به مطالعه و بررسی اهداف و راهکارها پرداخت و عملاً هیچ کاری انجام نداد (و بنابه گفته یکی از اعضاء کادر رهبری در دفاعیاتش در دادگاه) سازمان تا آن موقع اسمی هم نداشت و بعداً نام «سازمان مجاهدین خلق ایران» در زندان برای گروه مزبور برگزیده شد.

کار اوّلیهٔ این گروه کوچک، بررسی و تحلیل نهضتهای گذشته و تاریخ احزاب و چگونگی فعّالیت آنها، و بخصوص عوامل و دلایل عدم موفقیت و شکست آنها، و مطالعهٔ کتابهای فلسفی و مبارزاتی نویسندگان مارکسیست، همچنین کوشش برای تدوین یک ایدئولوژی و تعیین یک خط‌مشی کلّی و آموزش نظامی و چریکی به اعضاء بود و در این کار دقّت و مخفی‌کاری زیادی صورت می‌گرفت.

البته تمامی این فعّالیتها که ذکر گردید، در بُعد بسیار محدود صورت می‌گرفت تا آن‌جاکه تا اواخر سال ۱۳۴۸ تعداد اعضاء سازمان به حدود ۵۰ نفر رسید. تلاش گروه در تقویت و آماده ساختن اعضاء در سه بُعد ایدئولوژیک، سیاسی و نظامی بود که به آنها کادر همه‌جانبه می‌گفتند. این افراد باید علاوه بر قرآن و نهج‌البلاغه[1] در سایر کتب اسلامی و نیز مکاتب دیگر دقّت می‌نمودند و نکات انقلابی و ایدئولوژیک این منابع را استخراج، و برای دیگر اعضاء تدوین و تشریح می‌کردند. اما در این راه به علت نبود تعلیمات اسلامی دقیق و خالص، و محیط آن زمانِ دانشگاهها ـ که محیطی غربزده و رویگردان از دین و مملو از تجزیه و تحلیلها و مباحث اقتصادی مارکسیستی همراه با عطش تفنگ و گلوله بود ـ گروه را به بررسی و مطالعه مارکسیسم سوق داد.

با مطالعهٔ در مارکسیسم، به دلیل نداشتن تسلط لازم و آشنایی کافی با مسائل اسلامی و مذهبی و فقدان نگرش نسبت به امکان اجرای قواعد

۱- توضیح این تاکتیک و حربهٔ سازمان در بخشهای آینده خواهد آمد.

مارکس در نزد ملت مسلمان ایران و عدم تدقیق در این که مارکسیسم در پیشگاه مردم قابلیت و مقبولیت ندارد، زیربنایی کج در تعلیمات اصولی و عقیدتی سازمان نهاده شد، تا حدی که تفسیرها و تعابیر از قرآن و نهج‌البلاغه نیز سراسر بر پایهٔ نظریهٔ دیالکتیکی مارکس تنظیم می‌گشت. این انحراف پس از دستگیری کادر رهبری اوّل و دوم، و اعلام تغییر ایدئولوژیک به مارکسیسم صرف - توسط اکثر رهبران کادرهای بعدی - آشکار گردید.

سازمان برای توجیه این امر، مارکسیسم را علم می‌خواند و به علت این که کادر رهبری اوّل اکثر افرادی ساده و مسلمان بودند، به یک تناقض بزرگ رسیدند و آن تناقض، فرق بین اسلام و مارکسیسم بود، و بناچار چون مارکسیسم را علم می‌دانستند و اسلام را مخالف علم نمی‌دانستند، لذا کوشیدند که اسلام را بر مارکسیسم تطبیق دهند. حال آن که اسلام و مارکسیسم در اساس، تفاوتهای اصولی دارند.

بدین ترتیب در سازمان یک ایدئولوژی التقاطی پدید آمد که سردرگمی این ایدئولوژی، در کتاب «راه انبیاء راه بشر» سازمان به چشم می‌خورد.

گروه مزبور از سال ۱۳۴۸ تصمیم گرفت همراه با آموزشهای ایدئولوژیک و نظری به مرحله آموزش نظامی وارد شود و چون امکانات کافی برای این آموزشها ـ با توجه به کنترل شدید مأمورین رژیم شاه ـ در کشور نبود، متوجه فلسطین شدند و بتدریج، اقدام به اعزام افراد و اعضاء خود به اردوگاههای فلسطینی نمودند.

بعد از انجام این اقدامات و سر و سامان گرفتن نسبی امور، گروه که کم‌کم تشکّل بیشتری یافته بود، تصمیم به اقدام عملی تحت عنوان «عمل بزرگ» گرفت. برای این منظور قرار بود که عملیات هماهنگ و ناگهانی به طور همزمان در شهرهای تهران، مشهد، اصفهان و شیراز انجام شود ولی به دلیل نداشتن قدرت و نظم و انسجام کافی برای انجام چنین عملیاتی و همچنین نداشتن افراد واجد شرایط در شهرستانها از آن منصرف شدند.

همچنین سازمان در کنار این فعّالیتها، به تکاپوی بیشتری برای تهیه مهمات و اسلحه و مواد منفجره دست زد، زیرا سلاحهای سازمان بسیار کم بود و طبق اظهارات و دفاعیات ناصر صادق (یکی از اعضای کادرهای بالای سازمان) در دادگاه تا آن موقع تنها ۹ عدد نارنجک داشتند.

در همین راستا و به منظور تهیه سلاح، ناصر صادق با شخصی به نام مراد دلفانی ـ که قبلاً در زندان با او آشنا شده بود ـ ارتباط برقرار می‌کند. این شخص کمونیست و اهل کرمانشاه بود و در زندان به ساواک قول همکاری داده بود!

صادق بدون تحقیق و تفحص از سوابق و وضعیت فعلی او، بی‌احتیاطی کرده و از وی دعوت به عمل آورد که برای مبارزه مسلحانه با رژیم، همکاری کند و او که در کرمانشاه دبیر بود، برای سازمان، از کردها اسلحهٔ قاچاق تهیه نماید. دلفانی هم با اطلاع ساواک چند قبضه اسلحه در اختیار حنیف‌نژاد و صادق قرار می‌دهد و در این بین با شناسایی و ردیابی خانه‌های تیمی، ارتباطات مرکزی سازمان توسط ساواک کشف شده و به این ترتیب در شهریور ماه ۱۳۵۰ کادر مرکزی سازمان به غیر از

احمد رضایی، همگی بدون شلیک حتی یک گلوله در خانه‌های تیمی دستگیر شدند.

این نحوه برقراری ارتباط برای تهیهٔ سلاح و ماجرای بعد از آن و دستگیری اعضاء، به علت بی‌مبالاتی و بی‌توجهی صادق، نشان‌دهندهٔ ضعف سازمانی و مدیریتی بود که بعدها مورد انتقاد قرار گرفت.

دستگیری کادر مرکزی و اعضای سازمان به همراه انفجار چند دکل برق در تهران - در آغاز جشنهای ۲۵۰۰ ساله که برق مناطقی از تهران را خاموش کرد - اسم سازمان را بر سر زبانها انداخت و موجب شهرت سازمان گردید.

از آن جاکه مجاهدین عنوان اسلام و مسلمانی و اعتقاد به مبانی اسلامی را همراه داشتند، این امر باعث شد که کم و بیش، حمایت قابل توجهی از طرف برخی از روحانیون و بعض طبقات مردم از آنها به عمل آید و سایر گروهها نیز از آنان طرفداری کنند.

بدین ترتیب بود که سازمان استخوان‌بندی و انسجام و قدرت و شهرت بیشتری پیدا کرد.

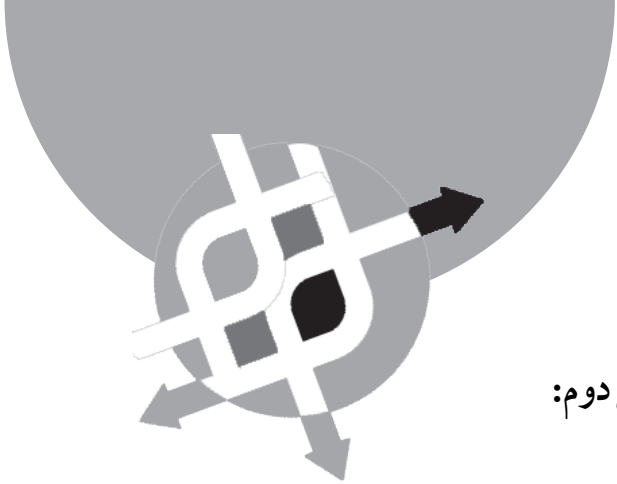

بخش دوم:

مبانی اعتقادی، سوابق و سرنوشت کادرهای رهبری و بنیانگذاران

همان‌طور که قبلاً ذکر گردید، سازمان مجاهدین خلق ایران در سال ۱۳۴۵ به صورتی بسیار محدود و ابتدایی تشکیل شد. از همان ابتدای کار برای هدایت و رهبری گروه، افرادی در رأس امور قرار گرفته و رهبری سازمان را عهده‌دار شدند که عموماً در دو گروه عمده قابل تفکیک هستند.

گروه اوّل - عده‌ای از رهبران که افکار مارکسیستی و التقاطی در آنان ضعیف بوده و عقاید دینی و اسلامی در آنها قوّت بیشتری داشته و مذهب‌گرا بودند.

گروه دوم - عده‌ای از رهبران که روحیه التقاطی در آنان شدّت و حدّت یافته و تمایل زیادی به مارکسیسم داشتند.

در این میان نباید فراموش کرد که دستهٔ اوّل از رهبران سازمان که میل به مذهب داشتند، همچنان اصول مارکسیسم و تضاد دیالکتیکی را

پذیرفته بودند؛ زیرا در واقع یکی از اصلی‌ترین بنیادهای ایدئولوژی سازمان مارکسیسم بود، که گروه اوّل، ضمن قبول و تبعیت از این اصول، اصول اسلامی را نیز همسو و هماهنگ با مارکسیسم می‌دانستند و سعی بر این داشتند که قواعد فوق را به وسیلهٔ مبانی و اصول اسلامی توجیه کرده و این دو را یکسو نشان داده و برای نیل به این هدف هم از شیوه‌هایی که در بخشهای آتی خواهد آمد استفاده می‌نمودند.

ناگفته نماند که هر چه از کادرهای اوّلیه به طرف کادرهای پایانی نزدیکتر می‌شویم، عقاید مارکسیستی و التقاطی بیشتر شده، به نحوی که اکثر کادرهای اوّلیه از گروه اوّل و کادرهای وسطی و پایانی اغلب در گروه دوم قرار می‌گیرند و حتی بسیاری از رهبران کادرهای پایانی صراحتاً اعلان عقاید و مواضع مارکسیستی می‌نمایند.

اگر بخواهیم کادرهای رهبری را به تفکیک بررسی کنیم می‌توان آنها را در چهار دورهٔ متمایز جستجو کرد. لذا در این بخش، ابتدا کادرهای رهبری و افراد عامل در این کادرها را معرفی نموده و سپس به تبیین عملکرد و عقاید و سرانجامِ هر یک از آنها می‌پردازیم.

الف - کادر اوّلیه: کادر رهبری اوّلیه شامل همان افرادی است که در سالهای اوّلیه تأسیس و تشکیل سازمان، رهبری آن را به عهده داشتند. کادر اوّلیه را می‌توان شامل محمّد حنیف‌نژاد، سعید محسن، علی‌اصغر بدیع‌زادگان، ناصر صادق، علی میهندوست، عبدالرسول مشکین‌فام و محمّد بازرگانی دانست. از بین این افراد محمّد حنیف‌نژاد، سعید محسن و علی‌اصغر بدیع‌زادگان از مؤسسین سازمان بوده‌اند.

۱ - **محمّد حنیف‌نژاد:** متولد سال ۱۳۱۷ و دانشجوی رشته کشاورزی بود. وی در خانواده‌ای مذهبی پرورش یافته و در دوران دانشگاه با ورود به انجمنهای اسلامی دانشجویان، بتدریج وارد جبههٔ ملی و سپس نهضت آزادی گردید و تحت تأثیر و تعلیم مهندس بازرگان و آیت الله طالقانی قرار گرفت. وی در سال ۱۳۴۱ به جرم عضویت در نهضت آزادی به زندان افتاد.

پس از آزادی از زندان، که شور و شوق انقلابی‌گری و سیاست در وی تقویت شده بود، به بررسی و کنکاش در مارکسیسم پرداخت. در اثر این بررسیها و تحقیقات، شناختی از مارکسیسم به دست آورد که اثری خاص در وی نهاد و نتیجهٔ آن، التقاط و دوگانگی بود که در افکار وی پدیدار گشت، ولی با توجه به تأثیر دین و مذهب و اثرات آیت الله طالقانی در سالهای قبل، این التقاط تأثیر زیادی در وی نگذاشت و روحیهٔ التقاطی و میل به مارکسیسم در او نسبت به سایرین کمتر بود. در هر حال، با توجه به حجم مطالبی که در مورد مارکسیسم مطالعه کرده بود، می‌توان گفت که مطالعه و تحقیق و غور او در اصول و مبانی اسلامی و دینی ناچیز بود. علت اصلی رویکرد حنیف‌نژاد به مطالعات مارکسیستی، نقص اساسی شناخت او از اسلام و مبانی اعتقادی آن بود که به نوع آموزه‌های بازرگان و نهضت آزادی مربوط می‌شود و در جای خود به آن خواهیم پرداخت.

درواقع می‌توان پایه و اساس نقصی که در سالهای بعد گریبانگیر سازمان شد را ناشی از التقاطی دانست که در دیدگاه و عقاید حنیف‌نژاد بود.

در اسلام، اتحاد و همبستگی با هر گروه باید با توجه به ایدئولوژی صورت گیرد. طبق دستور الهی در آیه ۱۱۸ سورهٔ آل‌عمران که می‌فرماید:

﴿يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا بِطٰانَةً مِنْ دُونِكُمْ لاٰ يَأْلُونَكُمْ خَبٰالاً وَدُّوا مٰا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضٰآءُ مِنْ أَفْوٰاهِهِمْ وَ مٰا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنّٰا لَكُمُ الْآيٰاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ﴾.

«ای اهل ایمان! آنان را که از شما و هم نظر با شما نیستند یار و همراز مگیرید، زیرا آنان از ایجاد خلل و فساد در کار شما کوتاهی نمی‌کنند و مایلند که شما در رنج باشید. همانا دشمنی شما را بر زبان آشکار سازند و آنچه در دل پنهان می‌دارند از آنچه بر زبان آورده‌اند بزرگتر است، ما آیات خود را برای شما بیان کردیم، اگر اندیشه کنید.»

یک گروه مسلمان باید برای اتحاد با گروه دیگر، به ایدئولوژی و خط فکری و زیربنای اعتقادی آنان توجه نماید که اگر همسو با این باورها بود، اتحاد با آنان موجه بوده، و اگر این چنین نباشد و ریشهٔ اعتقادی گروه دیگر، به گونه‌ای باشد که اتحاد را توجیه مکتبی ننماید، وحدت این دو غیرمجاز و به ضرر مسلمین بوده و صحیح نیست.

با توجه به این مهم، حنیف‌نژاد با نادیده گرفتن این اصل و درست برخلاف آن، تز «وحدت در استراتژی و خط‌مشی کلّی، بدون در نظر گرفتن ایدئولوژی» را به عنوان الگو و اصل عملی برای سازمان منظور می‌کند.

نتیجهٔ این نظریه هم این شد که در سالهای بعد، سازمان با دیگر گروههای کمونیست متحد گشته و دلیل توجیه این اقدام هم مطابق با

نظریه فوق‌الذکر، «وحدت در استراتژی، نه وحدت در ایدئولوژی» بود!!

صد البته که نتیجهٔ نهایی این اتحاد ـ حتی در صورت پیروزی استراتژیک ـ چنین است که دو گروه به دلیل تفاوت و تعارض در ایدئولوژی به دوگانگی در حکومت رسیده و عملاً به تقابل خواهند رسید.

درست مانند این که برای بیرون راندن یک دزد، از دزد دیگری کمک گرفته شود و آن‌گاه پس از بیرون راندن دزد اوّل، حالا دزد دوم در خانه است و باید خود او را نیز بیرون کرد که قطعاً احتیاج به نیرو و تلاش مجدّد و بیش از گذشته و کمک گرفتن از دیگران دارد!

میراث کج سازمان، از این ایده و نظریهٔ حنیف‌نژاد منشأ گرفته بود. محمّد حنیف‌نژاد سرانجام پس از انجام مطالعات و تحقیقات و فعّالیتهای زیاد و تنظیم جزوات زیربنایی و عقیدتی سازمان در اوّل شهریور ۱۳۵۰ دستگیر شد و در چهارم خرداد ماه سال ۱۳۵۱ به دستور رژیم شاه تیرباران گردید.

۲ - **سعید محسن:** شغل وی سرپرستی تأسیسات تهویه وزارت کشور، و دارای تحصیلات مهندسی فنی بود.

از لحاظ توانایی و خصایص فردی شبیه به حنیف‌نژاد بود، ولی تفاوتش با او در این بود که ورود وی به مبانی و مسائل اسلامی بیش از حنیف‌نژاد بود. بنابراین با غور در اصول اسلامی، و التقاط موجود در ذهنش، بهتر می‌توانست مسائل اقتصادی مارکسیسم را با مبانی و مسائل اسلامی و دینی تلفیق و تطبیق کند. نکاتی که از دفاعیه او به دست می‌آید، مرتباً خلط مسائل اسلام و مارکسیسم را به نظر می‌رساند. وی نیز در اوّل

شهریور ۱۳۵۰ همراه با حنیف‌نژاد دستگیر و در چهارم خرداد ۱۳۵۱ تیرباران شد.

۳ - علی‌اصغر بدیع‌زادگان: استادیار شیمی دانشکده فنی دانشگاه تهران بود، خصوصیات وی نیز مشابه دو نفر قبل، با این تفاوت که تسلط کمتری به مسائل و مبانی اسلامی و مذهبی داشته و بیشتر درکارهای عملی و اجرایی مسؤولیت داشت. وی در دوران ابتدایی تشکیل سازمان، در فلسطین دوره دیده و لذا درکارهای عملیاتی و اجرائی ورزیده شده بود. وی نیز در چهارم خرداد ۱۳۵۱ تیرباران شد.

۴ - ناصر صادق: وی فرزند حاج احمد صادق از دوستان صدیق آیت‌الله طالقانی و مهندس بازرگان بود. افکار التقاطی در وی بسیار قوی بوده و بارها با آیت‌الله طالقانی و اطرافیانش به مباحثه پرداخته بود. صادق فردی پرشور و یک دنده و بر سر عقایدش بسیار پافشاری می‌نمود و عقاید اسلامی در او فوق‌العاده ضعیف و کمرنگ، و در مقابل، التقاط در ذهنش تقویت گشته بود. با نگاهی به دفاعیات صادق، براحتی می‌توان وی را در دستهٔ دوم رهبران سازمان که در ابتدای این فصل یادکردیم قرار داد.

برخلاف دفاعیات سه نفر قبلی از رهبران کادر اوّلیه، دفاعیه صادق بدون نام و یاد خداوند شروع می‌شود و فقط در پایان دفاعیه چند آیه به عنوان دلیل آورد، در حالی که سراسر دفاعیه‌اش آشکارا مملو از مطالب کمونیستی است.

به عنوان نمونه تعریفی که صادق از خدا در دفاعیه‌اش ارائه می‌دهد

این گونه است که: «ما به خدا یعنی اراده حاکم بر جهان اعتقاد داریم.» از این گفتهٔ وی حالت التقاط و بدعت گذاری وی مشخص می‌گردد، زیرا این اراده خداست که بر جهان خلقت حاکم است نه این که خدا، ارادهٔ حاکم بر جهان باشد!

۵ - **علی میهندوست:** وی نیز شدیداً التقاطی بود، به صورتی که حدّت و شدّت التقاط از دفاعیهٔ او نیز مشهود است. وی در قسمتی از دفاعیاتش همان اشتباهی که حنیف‌نژاد مرتکب شده بود و اختلاف ایدئولوژی گروههای هم استراتژی را بی‌اهمّیت خوانده بود، مرتکب می‌شود و می‌گوید:

«گروهها با ایدئولوژیهای مختلفی، هدف واحدی را دنبال می‌کنند از این چه می‌فهمیم جز این که ایدئولوژی گروهها دارای پایهٔ مشترکی است؟»

رئیس دادگاه می‌پرسد: مارکسیسم و اسلام؟

توضیح می‌دهد: «مارکسیسم علم انقلاب زمان ماست. علم و تئوری و دانش بیشتر در اثر برخورد با دنیای خارج به وجود می‌آید. مارکسیسم چون متد و روش انقلابی را تجویز می‌کند علم انقلاب است. بدون درک عمیق مارکسیسم در عصر حاضر درک عمیق و تحلیل کمّ و کیف جامعه امکان‌پذیر نیست.»

سپس می‌گوید «همان طور که گفتم، مارکسیسم علم انقلاب زمان ماست و برای هیچ گروه و سازمانی امکان ندارد بدون فراگرفتن آن، دست به تغییر جامعه و محو استثمار بزند... ما خداپرستیم اما مارکسیسم را

رد نمی‌کنیم. این امپریالیستها و مرتجعین بودند که دیدکوری راجع به اتحاد قرآن و مارکسیسم داشتند.»!

از اظهارات میهندوست بخوبی می‌توان میزان تأثیر افکار التقاطی را در وی دریافت. میهندوست ادعا می‌کند که امکان ندارد بدون مارکسیسم و فراگرفتن و به‌کار بستن آن به محو استثمار توفیق یافت؛ حال آن‌که نمونهٔ بارز بطلان گفته و عقیدهٔ وی، انقلاب اسلامی است که با تبعیت از رهبری دینی و به‌کار بستن روح اتحاد و همدلی اسلامی و بدون وحدت با گروههای چپ و بهره از «علم انقلاب زمانه!!» به ثمر نشست.

میهندوست در ادامهٔ مطالب خود عدم اتحاد قرآن و مارکسیسم را ناشی از دیدکور امپریالیسم و ارتجاع می‌داند؛ توضیح این‌که با توجه به بنیاد مارکسیسم که بر پایهٔ مسائل صرفاً اقتصادی و دنیوی نهاده شده، و بنیاد اسلام و قرآن که بر پایهٔ معنویات و عالم غیب استوار است و تفاوت عمده و بلاانکار این دو، برداشت وی از امپریالیسم و ارتجاع نیز معلوم و مشخص می‌گردد و نکتهٔ آخر این‌که اسلام و کمونیسم نه در هدف مشترکند نه در راه. راهی که به کمونیسم می‌رسد، بنابه اظهار خودشان از طریق دیکتاتوری پرولتاریاست که نسبت به یک گروه اجتماعی خاص یعنی کارگر حساسیت نشان می‌دهد، در حالی که اسلام که هدفش تحقّق خلیفة اللهی انسان است، از طریق جامعه‌ای که تنها خدا حکومت می‌کند و بس، به وجود می‌آید. پس در اسلام انسان مورد نظر است نه طبقه‌ای خاص.

۶ - **عبدالرسول مشکین‌فام:** وی مهندس کشاورزی بوده و بوضوح

می‌توان وی را جزو دسته دوم کادرهای رهبری (یعنی دسته‌ای که فاقد دیدگاههای مذهبی و اسلامی بودند) قرار داد. افکار مارکسیستی در او رشد فراوان یافته بود و حتی گفته می‌شد در زندان هنگامی که با یکی از مرتدّین سازمان (کاظم شفیعیها) هم‌سلول بود، تغییر کامل ایدئولوژیک کرده و رسماً خود را مارکسیست خواند. وی نیز قبلاً در فلسطین دوره دیده بود و در چهارم خرداد ماه سال ۱۳۵۱ تیرباران شد.

۷ - **محمد بازرگانی:** او نیز از گروه دوم بود و التقاط در وی نیز بسیار قوی بود و برادرش بهمن بازرگانی نیز که از اعضای کمیته مرکزی سازمان بود، در زندان تغییر ایدئولوژی داد و مرتد شد، اما با توافق و به حکم رهبری سازمان (مسعود رجوی)، کمونیست شدن خود را از سال ۵۰ تا ۵۴ مخفی نگاه داشت و حتی در زندان مشهدگاه گاه امام جماعت نیز می‌شد**!!**

انتقاد و نکته مهمی که اسلامِ (ظاهری) سازمان را هر چه بیشتر زیر سؤال می‌برد این است، در حالی که سازمان می‌دانست «بازرگانی» کمونیست و مرتد است، وی را برای امامت جماعت مسلمانان انتخاب می‌کرد تا نمازهای دیگران که مسلمان بودند شبهه‌دار شود**!** و همچنین سازمان که ادعای مسلمان بودن می‌کرد، از فردی کمونیست برای آموزش و تدریس ایدئولوژی و تعلیمات سازمان -که مدعی بود آمیخته و آکنده از اسلام است - استفاده می‌نمود**!** و البته جواب سازمان در آن موقع به افرادی که این سؤالها و انتقادها را مطرح می‌کردند، تنها بایکوت و منزوی کردن گوینده بود.

«بازرگانی» هم در ۳۰ فروردین ۱۳۵۱ تیرباران شد.

نکته قابل توجه و تأمل این است که اکثر کادرهای اوّلیه سازمان بتدریج مرتد و کمونیست شدند، از جمله این افراد: زین‌العابدین حقانی، بهمن بازرگانی، تقی شهرام، علیرضا زمردیان، کاظم شفیعیها، علیرضا نشید، ستار کیانی، حسن راهی، رضا باکری، ناصر رحمانی، محمد دماوندی، باقر عباسی و ناصر جوهری را می‌توان نام برد.

در این جا مناسبت دارد تا برای کسب اطلاع و آگاهی دقیق و ریشه‌ای‌تر از خصوصیات و سوابق کادرهای رهبری و مؤسسین، به مطالعه و بررسی گروهی بپردازیم که اوّلین بنیانگذاران سازمان، مطالعات، معلومات، و تجربیات خود را از آن‌جا آموختند؛ یعنی نهضت آزادی ایران و به عبارت روشن‌تر، مؤسّسین سازمان از درون این جمعیت برخاسته و اوّلین فعّالیت سیاسی، و ساختار ذهنی و آموزه‌های اسلامی خویش را از آن‌جا گرفته بودند.

نهضت آزادی ایران، در تاریخ ۲۶ اردیبهشت سال ۱۳۴۰ تأسیس گردید.[۱] مؤسسین نهضت، مهندس بازرگان، دکتر یدالله سحابی و... بودند که مورد حمایت آیت‌الله طالقانی قرار گرفتند.

نهضت، اسم حزب را روی خود نگذاشت زیرا نام حزب و احزاب در بین مردم سابقهٔ خوبی نداشت و مردم از حزب و حزبی‌گری گریزان بودند و از آن وحشت داشتند. به همین دلیل نام نهضت را برای آن برگزید.[۲]

به گفتهٔ مهندس بازرگان، نهضت آزادی چهار ویژگی داشت که کلّ

۱- لطف الله میثمی، از نهضت آزادی تا مجاهدین، ص ۶۹.

۲- از نهضت آزادی تا مجاهدین، ص ۷۱.

نهضت در آن خلاصه می‌شد: مسلمان بودن، ایرانی بودن، مصدقی بودن، و تابع قانون اساسی (رژیم شاهنشاهی) بودن.[۱]

زمانی که نهضت آزادی فعّالیت خود را آغاز نمود، در واقع انشعابی بود از جبههٔ ملی، که در ابتدا به صورت جمعی کوچک و انشعابی، آغاز به کار نمود، و باگذشت زمانی اندک، جوانان که افرادی بنام و معتبر را در رأس نهضت مشاهده می‌نمودند به آن جذب شدند. از جملهٔ این جوانان، بدیع‌زادگان، حنیف‌نژاد و سعید محسن بودند که از همان اوایل کار نهضت به آن وارد شده و به فعّالیت پرداختند.

جلسات اعلام موجودیت و جلسات بعدی و عادی نهضت با شرکت اعضا، اکثر اوقات به صورت خودمانی، کوچک و کمیسیونی برگزار می‌شد، و از جملهٔ افرادی که به همراه دیگر دوستانش در جلسات حاضر، و به پخش اعلامیه‌ها و . . . می‌پرداخت، سعید محسن بود. همان طور که وی در اعترافات خود می‌گوید:

«من از سال ۴۰ و ۴۱ سمپات نهضت آزادی بودم و از اواسط اردیبهشت ۱۳۴۰ عضویت را پذیرفتم و در میتینگها، و جلسات و پخش تراکتها و اعلامیه‌های آنها شرکت نموده‌ام.»[۲]

کار نهضت در ابتدا تحلیل مسائل سیاسی روز بود، آن هم در جلساتی که در منازل اعضاء تشکیل می‌شد، و افراد به اظهار نظر در مورد وقایع

۱- همان، ص ۷۰.

۲- سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، ج ۳، پروندهٔ سعید محسن در ساواک، صص ۶۷ و ۶۸.

اجتماعی و سیاسی می‌پرداختند و تبادل نظر می‌کردند.

بعد از واقعهٔ زلزلهٔ بوئین‌زهرا، از دانشکده‌های مختلف برای بازسازی و کمک به حادثه دیدگان، نیرو جمع‌آوری شد و مسؤول جمع‌آوری و تقسیم نیروها، شریف امامی بود -که مسؤول بنیاد پهلوی بوده و مسؤولیت بازسازی زلزله را نیز بر عهده داشت - وی در فهرست افراد و جمعیتهایی که قرار بود دهکده‌ها را بازسازی کنند، اسم نهضت آزادی را نیز آورده بود و از این طریق، نام نهضت آزادی در روزنامه‌ها مطرح، و تلویحاً درکنار رژیم قرار داده شد.

به این ترتیب، نهضت آزادی به خاطر شرکت در کمک به زلزله‌زدگان، و یاری به مردم آبادیهای اطراف و نیز افراد متشخّصی که در رأس آن قرار داشتند، دارای شهرت گردید.

در این حال، افراد نهضت بسرعت هسته‌ها و گروههای مختلفی تشکیل می‌دادند و هر کس می‌خواست در نهضت آزادی عضو شده و ثبت نام کند، به فراخور حال، ماهی ۲ تا ۵ تومان حقّ عضویت می‌پرداخت، که البته اکثر این افراد را دانشجویان که فرصت و ذهن آماده‌تری داشتند، تشکیل می‌دادند.[۱]

به این منظور، هر دانشکده‌ای، یک مسؤول انجمن اسلامی، یک مسؤول جبههٔ ملی، و یک مسؤول نهضت آزادی، جهت ثبت نام افراد داشت، ولی در بعضی دانشکده‌ها، این سه مسؤولیت را یک نفر به عهده

۱- از نهضت آزادی تا مجاهدین، ص ۹۱.

می‌گرفت، که حنیف‌نژاد، هر سه مسؤولیت یعنی ثبت نام دانشجویان برای عضویت در جبههٔ ملی، یا نهضت آزادی و یا انجمن اسلامی را در دانشکده کشاورزی به عهده گرفت.[۱]

رفته رفته نهضت جایگاهی اجتماعی، علی‌الخصوص در قشر دانشجو برای خود به وجود آورد، و با انگیزه و ایدهٔ اسلام‌گرایی، ایرانیت، مصدق دوستی و قانون مداری وارد عرصه شد، و با انجام کارهای عام‌المنفعه و مردم‌پسند، مانند کمک مؤثر به زلزله زدگان، وجههٔ خوبی نزد تحول خواهان و عموم به دست آورد.

اما مشکل و سؤالی برای هواداران و اعضای نهضت پیش آمد که: «پس این اسلام‌گرایی که جزو اصول چهارگانهٔ اساسی گروه بود چه کاربردی در نهضت دارد؟»

جلسات و کلاسهای توجیهی نهضت معمولاً در خانهٔ یکی از اعضاء - که اغلب هم دانشجو بودند - تشکیل می‌شد و طی آن تیترها و عناوین روزنامه‌ها مطرح، و در مورد آنها بحث و تحلیل سیاسی می‌شد. در جایی از کتاب «از نهضت آزادی تا مجاهدین» از قول لطف‌الله میثمی آمده است:

«سیر این کلاسها، یکی از دلائل به بن‌بست رسیدن ما بود، می‌گفتیم: «ما می‌نشینیم، خبر می‌گیریم و تحلیل سیاسی می‌خوانیم، و می‌رویم، اما از آن عمق مذهبی که دنبالش بودیم، خبری نیست. گاهی گفته می‌شد که مارکسیستها برای هر چیزی، تحلیلی مشخص و اصولی دارند؛ برای همین

۱- از نهضت آزادی تا مجاهدین، ص ۹۱.

قاطعیت دارند و سریع عضوگیری می‌کنند ولی ما این طور نیستیم.»[۱]

بنابراین ضعف و دلسردی در اعضاء ـ به خاطر نوع اسلامی که مطرح می‌شد و اهمیّت کمی که اسلام و تحلیلهای اسلامی در عملکرد نهضت داشت ـ به وجود آمد. در پی این دلسردی و سؤالات مطروحه، ۹ نفر از اعضاء و افراد رده پایین نهضت از جمله محمّد حنیف‌نژاد، سعید محسن، حسین مظفری و لطف‌الله میثمی، نامه‌ای را به سران نهضت نوشتند که متضمن نارساییهای تشکیلاتی، تعلیماتی، آموزشی، کارهای عملی اعضاء و کادرهای فعّال درون نهضت، و میزان کار نهضت روی اسلام بود،[۲] نامهٔ فوق‌الذکر، در جلسه‌ای با حضور بازرگان و آیت‌الله طالقانی مطرح گردید. در این حال مهندس بازرگان، در مورد کار اسلامی نهضت چنین پاسخ گفت:

«این حرفی که شما می‌زنید، یعنی روش تحلیل اسلامی و این قبیل مسائل، خیلی وقت می‌خواهد و خرج دارد. خود من در ماه ۴۰۰۰ تومان هزینهٔ زندگی دارم و باید در شرکت کار کنم تا آن را تأمین کنم. خوب کار مردم هست، کار دانشکده هم هست و وقت زیادی برای این کارها باقی نمی‌ماند.»[۳]

به این ترتیب، مهندس بازرگان برای برنامه‌ها و کارهای نهضت وقت و انرژی زیادی نمی‌گذاشت.

۱- از نهضت آزادی تا مجاهدین، ص ۹۲.
۲- همان، ص ۹۶.
۳- همان.

افراد جوان نهضت وقتی با مجموع عواملی از قبیل سرسری گرفتنها و تعویق و تعلیقهای نهضت، و متعاقب آن توقیف نهضت و دستگیری تمام اعضای رده بالا و حتی اعضاء سطوح متوسط آن، من جمله حنیف‌نژاد، به علاوهٔ شوق و شور و عمل زدگی و جوّ نیاز به عمل و اقدام استراتژیکی که در آن زمان وجود داشت، رو به رو شدند، به فکر طرحی نو، و ایجاد گروهی که کار تئوریک منسجم و مداوم و پیگیر داشته و به آن عمل کند، افتادند.

به طوری که در نخستین بیانیهٔ سازمان که در تاریخ ۲۰ بهمن ماه ۱۳۵۰ منتشر شد، آمده است:

«... هستهٔ اوّلیهٔ سازمان که هم اکنون برای اوّلین بار نام آن را فاش می‌کنیم، در ۶ سال قبل و با شرکت برخی از کادرهای سابق نهضت آزادی ایران... به شکل مخفی بنیاد یافت...».

بستگی و اتصال و الهام حنیف‌نژاد به نهضت آزادی و بازرگان به حدی بود که در زمینهٔ ساختار ایدئولوژیک نیز، روی کتابهای مهندس بازرگان تأکید بسیار داشت و کتاب «مرجعیت و روحانیت» وی را به عنوان کتاب آموزش استراتژیک و ایدئولوژیک در اختیار اعضای سازمان خود قرار می‌داد تا آن را بخوانند.

همان طور که ملاحظه می‌گردد، اکثر افراد کادرهای اوّلیه و مرکزی سازمان، در ابتدا در رده‌های پایین و متوسط نهضت آزادی عضویت داشتند و اکنون با فراگیری امور سازماندهی و برنامه‌ریزی، و کسب تجارب نسبی برای مبارزه، وقتی که با عدم کارایی و نقص نهضت آزادی،

رو به رو گشتند، تصمیم به ایجاد و تدوین برنامه، اصول و تشکیلاتی گرفتند که با مطالعات گسترده و وسیع تر افراد عضو سازمان، در زمینه‌های دینی، انقلابی و مارکسیستی، شروع گردید که شرح آن در بخشهای آتی خواهد آمد.

ب - کادر رهبری دوم: پس از دستگیری کادرهای اوّلیه، رهبری سازمان را افرادی به دست گرفتند که عمدتاً افرادی معتقدتر و آشناتر به موازین و مبانی اسلامی بودند. از این رو می توان این قشر رهبری سازمان را از گروه قبلی رهبران سازمان تفکیک کرد و تحت عنوان کادر دوم بررسی نمود. افرادی که در این کادر مشغول به فعّالیت بودند از نظر عامهٔ مردم مقبولیت و محبوبیت بیشتری داشتند، به طوری که این کادر را در بین کادرهای رهبری می توان مقبول‌ترین معرفی نمود؛ ولی آیندگانِ سازمان، راهی جدا از این کادر را انتخاب کرده و تنها نامی از این کادر در سازمان باقی ماند.

بعد از دستگیری کادرهای اوّلیه، احمد رضایی بشدّت به فعّالیت پرداخت و کادرهای باقیمانده را سازمان داده و ارتباطهای از هم گسیخته را پیوند داد، و با کارآیی و تجربه‌ای که در جبهه ملی و نهضت آزادی و هیأت مؤتلفه داشت، توانست پایه‌ریزی محکمی به وجود آورد که برخلاف پایه‌ریزی و برنامه‌ریزی کادر قبلی، سازمان را تا هنگام خیانت مرتدّین، از ساواک و رژیم محفوظ داشت.

احمد و رضا رضایی دارای اعتقادات اسلامی بهتری نسبت به بقیه رهبران سازمان بودند. احمد رضایی قبلاً در جبهه ملی و نهضت آزادی و

هیأت مؤتلفه، عضویت فعّال داشته و با علماء و اسلام‌شناسان نیز رفت و آمد می‌نمود و در نتیجه بینش نسبتاً عمیق‌تر و بیشتری به مسائل و مبانی اسلامی داشت.

بنابراین هنگامی که به رهبری سازمان دست یافت، پس از سر و سامان دادن به تشکیلات و امور سازمانی، به اصلاح و منظم ساختن تعالیم و مبانی عقیدتی و ایدئولوژیک سازمان پرداخت و نقص و اشکال آنها را درک کرده و با پی‌جویی و مشاوره غیرمستقیم از اسلام شناسان، مشکل را فهمید و با برادر خود «رضا» در میان نهاد. هر دو تصمیم گرفتند با طرح این مسأله -که بررسی ایدئولوژیک برای تقویت و تجهیز عقیدتی سازمان واجب است - این مشکل را حل کنند. البته در این هنگام، تعداد افراد التقاطی در سازمان افزایش یافته بود و برادران رضایی بدون این که با آنها به دلیل کثرت و شدّت آنها، برخورد و سایش مستقیم داشته باشند، تصمیم به مطرح کردن لزوم بررسی مجدد ایدئولوژی سازمان گرفتند، در این راه ورود و الحاق محمود شامخی نیز به علت داشتن صفات مشابه با رضاییها، جناح آنها را تقویت نمود.

تهیهٔ جزوهٔ بررسی زندگانی امام حسین علیه‌السلام که بعدها به نام جزوهٔ «راه حسین» منتشر شد آغاز این راه بود، که می‌توان اظهار کرد که در بین جزوات عقیدتی سازمان جزوه‌ای که تا حدودی در مسائل دینی وارد شده و به موضوعات التقاطی کمتر بها داده است، همین جزوه می‌باشد.

رضا رضایی نیز با تحقیق در نتیجه‌گیری و استراتژیی که در زمان حنیف‌نژاد مبتنی بر «وحدت استراتژیک با هر گروه و عدم اهمّیت

ایدئولوژی» اتخاذ شده و بنیان غلط در روابط سازمان پدید می‌آورد، و به منظور از بین بردن آن، به مطالعه‌ای در روابط فداییان خلق، در طول مدت ائتلاف با سازمان دست زد، که نتیجهٔ آن را در یک گزارش، تقدیم سازمان نمود و در آن به ۹۱ مورد خیانت «فداییان خلق» در همان مدت کوتاه اشاره کرد.

محمود شامخی نیز در امتداد فعّالیت برادران رضایی و حرکتی که در راستای اصالت بخشیدن به مبانی و ارزشهای اسلامی در سازمان شروع شده بود، در یک بررسی، عمل زدگی سازمان را مورد انتقاد قرار داد و با استدلال و منطق، مفصلاً لزوم پرداختن به مسائل ایدئولوژیک اسلامی، و تطبیق هر نوع حرکت و فعّالیت و تاکتیک سازمان، با اصول عالی اسلامی را توصیه کرده و آن را برای بقاء و استمرار سازمان لازم دانست.

نگاهی به دفاعیات یکی دیگر از برادران رضایی (مهدی رضایی) که ثمره تلاش و تربیت احمد رضایی بود، نشان دهندهٔ روحیه مذهبی و اسلامی این قشر از کادرهای رهبری سازمان است.

«ما به اصالت انسان معتقدیم و تکامل انسان و جامعه انسانی را بزرگترین هدف می‌دانیم. انسانی که در سیر تکاملی جهان ارزنده‌ترین پدیده خلقت است، هدفش از زندگی خوردن و خوابیدن نیست، بلکه کشف صفات عالی الهی و متّصف شدن به چنین صفاتی است، هدف لقاءالله است.»

احمد رضایی در درگیری ۱۱ بهمن ۱۳۵۰ کشته شد. رضا رضایی نیز در یک پیگیری مأمورین - به تصور این که دنبال وی آمده‌اند - به جنگ

وگریز پرداخت وکشته شد.

محمود شامخی نیز که دانشجوی دانشکده حسابداری نفت و انسانی مؤمن و معتقد بود، در ۲۱ شهریور ۱۳۵۱ در یک درگیری کشته شد.

ج - کادر رهبری سوم: پس ازکشته شدن سه نفر رهبران کادر دوم که افرادی مقبول‌تر و متدیّن‌تر بودند، مجدداً رهبری سازمان به دست افرادی با افکار التقاطی و سرشار از عقاید مارکسیستی افتاد. از جمله این افراد بهرام آرام، وحید افراخته و افراد سطحی نگر وکم بینش دیگر بودند. این کادر به ترتیب شامل بهرام آرام -وحید افراخته -مجید شریف واقفی و سپس تقی شهرام می‌باشند.

کادر رهبری سوم را باید در دستهٔ کادرهایی آورد که هم از لحاظ ایدئولوژیک و هم از لحاظ عملکرد از ضعیفترین و التقاطی‌ترین کادرها بود و باید افزود که بجز شریف واقفی سه نفر دیگر از مرتدین و کمونیستها بودند.

بهرام آرام: وی فردی کم‌مطالعه وکم‌اطلاع و فاقد بینش اسلامی و مذهبی بود و اطلاعات مذهبی او تنها به مسائل رایج در جامعه محدود می‌شد، اما علی‌رغم این کم‌اطلاعی در مسائل اسلامی، دارای قدرت سازماندهی بالا و جسارت در عمل بود. وی در مقابل شهوات از تقوای لازم برخوردار نبود و نوشتجات و برخوردهای اواخر او، نشان دهندهٔ میل وی به زندگی مادّی بوده است. بهرام آرام با نوشتن مقاله‌ای که در انتهای جزوهٔ مواضع ایدئولوژیک نگاشت، عدم تسلط خود بر مارکسیسم و اسلام را آشکار کرده و بعلاوه ضعف قوای استدلال و قوّهٔ بیان او نمایان گردید.

وی در یک درگیری، در ۲۵ آبان ۱۳۵۵کشته شد.

وحید افراخته: (که نام اصلی او رحمان بود) دانشجو، با نگرش مذهبی کم، عدم قدرت رهبری و سازماندهی، و انسانی ضعیف‌النفس بود.

ورود او به مبارزات بیشتر به خاطر ماجراجویی بود تا این که برای دفاع از ارزش یا عقیده‌ای خاص باشد. وی از فرماندهان نظامی سازمان بود و در چند ترور و تخریب و عملیات شرکت داشت، و زمانی که کمونیست شد، هنوز اطلاعات چندانی در مورد کمونیسم نداشت. ضعفِ نگرش و درک موقعیت در افراخته به حدی بود که زمانی که دستگیر شد، نمی‌توانست بفهمد که با شرکت در ترور سرتیپ زندی‌پور و ژنرالهای آمریکایی و موقعیت خاص وی در سازمان، اعدام او حتمی است و لذا نتوانست لااقل مردانه بمیرد؛ بلکه با حقارت و زبونی، علاوه بر لو دادن اسرار سازمانی و تملّق دربارهٔ رژیم و مزدوران ساواک، به جایی رسید که در اقرارهایش زیر نکات مهم و حساس علامت می‌زد و به رژیم راهنمایی و خدمت می‌کرد. افراخته که روزی در رأس امور سازمان قرار گرفته بود و رهبری فکری و استراتژیک سازمان را بر عهده داشت در لحظات آخر عمر، و هنگامی که زمان اعدام او فرا رسید، مأیوسانه متوسل به این حیله شد که هنوز مطالبی ناگفته مانده و خواستار بازجویی مجدد خود شد. بالاخره وی در ۴ بهمن ۱۳۵۴ اعدام گردید.

تقی شهرام: مثلث رهبران مرتدّ کادر سوم با وجود شهرام کامل می‌شد. وی ماجراجویی بود که چندان به ایدئولوژی وارد نبود و زمانی که در شهریور ۱۳۵۰، به همراه عده‌ای از اعضاء سازمان دستگیر شد، هنوز

تعلیمات سازمان راکاملاً فرا نگرفته بود. شهرام خودش چندان شایستگی رهبری نداشت اما فرارش از زندان ساری به همراه سروان احمدیان -که رئیس زندان ساری بود - به او شهرتی بخشید که موقعیت رهبری یافت.

به این ترتیب که وقتی از زندان قصر به زندان ساری منتقل گردید در آن‌جا با سروان احمدیان طرح دوستی ریخته و با همکاری وی با چند قبضه اسلحه در اردیبهشت ۱۳۵۲ از زندان می‌گریزند و به این ترتیب در کادر مرکزی سازمان راه می‌یابد.

در این مقطع برادران رضایی در رأس امور سازمان بودند، از این رو وی نمی‌توانست عرض اندام کند. ولی بعد از چندی که رضاییها کشته شدند، وی با بهرام آرام و افراخته و شریف واقفی کادر مرکزی را تشکیل دادند. میان این چهار نفر تنها کسی که علاوه بر عقاید مارکس، بینش مذهبی هم داشت شریف واقفی بود و بقیه، مارکسیستهای دو آتشهٔ صرف بودند که تنها به خاطر گنجانده شدن در چارچوب سازمان، مطالب و مسائل اسلامی و دینی را در کنار مارکسیسم پذیرفته بودند والّا خودشان مارکسیست تمام عیار و کامل بوده و از مسائل اسلامی نامطلع و نسبت به اسلام بی‌تفاوت بودند.

به همین دلیل و به خاطر کثرت مارکسیستها و کمونیستهای سازمان و قوی‌تر بودن جناح آنان، معمولاً شریف واقفی و مذهبی‌ها - و به قول خودشان، آنان که خصلتهای بورژوازی داشتند (خصلتیها) - را به مأموریتهای اجرایی می‌فرستادند تا از مرکز دور بمانند و سپس بتدریج اعضا کادرهای پایینی که مذهبی بودند را یا کنار گذاشته و یا به کارخانجات

اعزام می‌داشتند تا به زعم خودشان خصلت کارگری بیابند و بتوانند شایسته مبارزه مسلحانه خلقی گردند (!!!) و یا این که آنها را به مقابله با پلیس و ساواک می‌فرستادند تا کشته شوند و از مزاحمتهای آنان خلاص شوند. در پی همین استراتژی بود که دست خود را به قتل عضو مرکزیت سازمان آلودند و در اردیبهشت ۱۳۵۴ شریف واقفی را کشته و جسد وی را منفجر می‌کنند تا بدین ترتیب یادآور جنایات استالین و لنین و مائو شده و اخلاق انقلابی عملاً را معرفی کنند!

بعدها مارکسیسم و عقاید مارکسیستی در شهرام شدّت و حدّت فراوانی یافت تا آن جا که وی بعدها اعلام کرد که ایدئولوژی سازمان به علت خلط مطالب دینی و اسلامی، خدشه‌دار شده و برای مبارزه خلقی مسلحانه مناسب نیست، لذا اعلان جدایی کرده و رأساً اقدام به تشکیل گروهکی تروریستی با نام «نبرد برای آزادی طبقه کارگر» نمود که اعمال و فجایع آن لکه ننگی دیگر برای گروهکها و سازمانهای کمونیستی و مارکسیستی و افکاری از این دست بود.

د: کادر چهارم: پس از کشته شدن و از بین رفتن رهبران و رؤسای کادرهای گذشته و دستگیری عوامل مؤثر و زندانی شدن آنان، و به دلیل تغییر مواضع ایدئولوژیک و به هم ریختگی سازمان و فاش شدن انحرافات و کجرویها، و همچنین عدم حمایت روحانیت و مسلمانان متنفذ از این گروهک، سازمان در بیرون زندان چند شاخه شد. گروهی از آنان نام مجاهدین راستین را برگزیدند، عده‌ای مجاهدین خلق مسلمان شدند و برخی مجاهدین واقعی نام گرفتند و... اما عدم اعتماد هر گروه به رهبری و

سازمان خود، باعث می‌شد که این گروهها نتوانند انسجام یابند. در داخل زندان نیز، در بین کسانی که از کادرهای اوّلیه رهبری آن دستگیر و به یک جرم و یک عنوان به زندان افتاده بودند، همگی اعدام شدند و تنها کسانی که اعدام نشده و زنده ماندند، رجوی و خیابانی بودند. و علت هم آن بود که برادر رجوی از اعضای سازمان عفو بین‌الملل بود و در آن زمان وی از شاه می‌خواهد که برادرش مسعود را مورد بخشش و لطف قرار دهد، و شاه هم برای وجههٔ بین‌المللی خود، خواستهٔ او را برآورده می‌سازد و رجوی را اعدام نمی‌کند و بدین ترتیب او زنده می‌ماند!

بر این اساس و با توجه به سابقهٔ بیشتر و حضور برخی دیگر از عوامل مؤثر سازمان و نیز محدود بودن محیط داخل زندان، رهبری به دست مسعود رجوی و موسی خیابانی افتاد که هر دو از التقاطیهای سازمان بودند که با شرح و بررسی بخش «وقایع زندان» بهتر با آنها و اعمالشان آشنا خواهیم شد.

توضیح این که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و آزادی زندانیان سیاسی از زندان، بار دیگر همهٔ افراد و گروههای منفعل دور هم جمع شده و جنبش ملی مجاهدین را شکل دادند و قوای منسجم‌تری پیدا کردند که البته باز هم رجوی و خیابانی رهبری آن را به عهده داشتند و شرح فجایع و کجروی آنها در بخشهای آتی خواهد آمد.

در مورد سرانجام این دو نفر اعضاء کادر پایانی رهبران سازمان به طور اجمال می‌توان گفت که خیابانی در یک درگیری و جنگ و گریز با نیروهای پاسدار انقلاب اسلامی کشته شد و رجوی نیز با استفاده از

حقه‌های مارکسیستی خود[۱] توانست جان سالم از کشور به در برده و از شعله‌های خشم ملت بگریزد و هم اکنون نیز در رأس این سازمان از هم گسیخته است (که البته در فصلهای بعدی مفصلاً در این مورد به بحث خواهیم نشست).

با این ترتیب آشنایی مختصری با مؤسسین، رهبران، و اعضای کادرهای رهبری سازمان و همچنین خط فکری و عملکرد ایشان حاصل گردید.

در بخش آتی به بررسی مبانی عقیدتی و ایدئولوژی سازمان خواهیم پرداخت.

۱- در پی عزل ابوالحسن بنی‌صدر در خرداد ۱۳۶۰ و به عنوان، اوّلین رئیس جمهور اسلامی ایران به واسطهٔ خیانت و پیوند با منافقین و توطئه براندازی، به علت رأی عدم کفایت سیاسی در مجلس شورای اسلامی و حکم عزل وی توسط حضرت امام خمینی قدس‌سره، منافقین اعلام فاز نظامی نموده و در خیابانهای کشور به مقابله با مدافعان نظام اسلامی پرداختند. میلیشیای منافقین شکست خورد و مسعود رجوی به همراه بنی‌صدر در حالی که زیر ابرو برداشته و خود را در جامهٔ زنان در آورده بود از ایران گریخته و به دامن غرب پناه بردند. غربی که مدعی مبارزه با تروریسم است، گروه تروریستی منافقین را در آغوش می‌گیرد و از هیچ‌گونه همکاری و حمایت آنان، دریغ نمی‌ورزد!

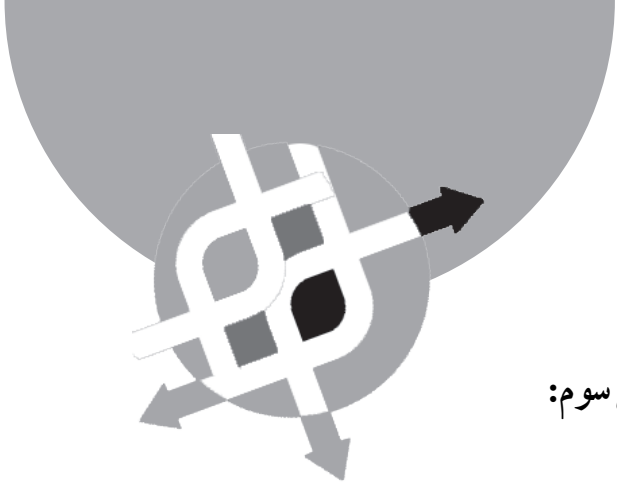

بخش سوم:

مبانی عقیدتی و ایدئولوژیکی سازمان

داشتن آگاهی و اطلاع نسبت به ایدئولوژی و زیربنای اعتقادی یک گروه می‌تواند راهگشای قضاوت و نگرش به عملکرد و رفتار و اصولی باشد که گروه براساس آن ایدئولوژی، اجرا می‌نماید. بر همین اساس اگر ایدئولوژی اصلی و بنیاد عقیدتی یک گروه یا سازمان، دارای مفاد و اصول سالم و صحیح و اصیل، و موافق با ذائقه و پیشینه و زمینه مردمی باشد، بدون شک زیربنای عقیدتی این گروه مقبول و سالم، و در نتیجه رفتارها و ایده‌های بعدی این گروه نیز؛ اگر تابع همان زیربنا باشند، مورد قبول و تنفیذ مردم خواهند بود، زیرا اساس این رفتار و اعمال بر پایهٔ مفاد و اصول درست و سالم و اصیل گذارده شده است.

در این فصل تلاش خواهیم کرد تا نگاهی بیطرفانه و واقعگرایانه به مبانی اعتقادی و ایدئولوژیک سازمان بیفکنیم، و سپس با روشن شدن

آن، عملکرد این سازمان را، که ناگزیر بر پایهٔ همین مبانی عقیدتی و زیربنایی است را نیز مرحله به مرحله تشریح نماییم، تا از چگونگی استفاده سازمان مزبور، از احساسات مذهبی جوانان و هواداران ساده لوح، آگاه شویم.

به این منظور بخش اخیر را در دو قسمت مجزا مورد بررسی قرار خواهیم داد؛ ابتدا به بررسی و چگونگی قبول کامل قوانین مارکسیسم و اعتقاد به آن نزد سازمان به عنوان ایدئولوژی برتر و قابل فهم و ادراک ـ البته با رونمایی از مذهب ـ خواهیم پرداخت، و سپس تز شناخت انقلابی قرآن و تطبیق آیات قرآن و متون دینی، با قواعد مارکسیسم؛ جهت القای تفکرات گروهی را مطالعه خواهیم کرد.

قسمت اوّل - قبول کامل اصول مارکسیسم و اعتقاد به آن به عنوان ایدئولوژی برتر و قابل ادراک و فهم، با رونمایی مذهبی:

برای شرح این قسمت، کافی‌ست به خط‌مشی‌ها و نقاط عطفی که سازمان از نظر تئوریک بر آنها تکیه می‌کرد و آن را بهترین و مناسب‌ترین شیوه برای مبارزه و الگوی صحیح برای زندگی و برداشت از دنیای خارج قلمداد می‌کرد، بپردازیم.

یکی از نقاط شاخص ایدئولوژیکی سازمان، مبحث دیالکتیک است.

همان طور که می‌دانیم، از بدیهی‌ترین مشخصات قوانین علمی این است که همیشه دربارهٔ یک جنبهٔ خاص از پدیده صحبت می‌کند. مثلاً قوانین فیزیکی از لحاظ حرکت و مقدار اشیاء، شیمی دربارهٔ ترکیبات

اشیاء و مواد صحبت و بحث می‌کند. زیست‌شناسی شیء را از لحاظ داشتن یا نداشتن مواد آلی، بررسی می‌کند و خلاصه این که هر علمی فقط دربارهٔ یک جنبهٔ خاص پدیده مطالعه می‌کند و این از ابتدایی‌ترین شرایط علمی بودن یک اصل و قانون است. به همین دلیل است که هر علم برای خود نام خاصی در ارتباط با موضوع معیّن آن دارد، که از آن بررسیِ جنبهٔ خاص که «موضوع علم» نامیده می‌شود حکایت می‌کند؛ فیزیک، شیمی، هندسه، مکانیک و دیگر علوم.

سازمان، دیالکتیک را قانون و علم، آن هم قانون و علمی که بر جهان حاکم است می‌دانست، حال با توضیحات بالا، آیا می‌توان اصول دیالکتیک را جزو علوم دانست؟ طرح چنین ادعایی که این اصول جزو همهٔ اصول علمی هستند و به هیچ علم خاصی تعلق ندارند بیانگر این حقیقت است که گویندهٔ چنین سخنی قطعاً از حدود و مبانی علوم تجربی بی‌اطلاع می‌باشد؛ زیرا اصولی که در همهٔ علوم وارد می‌شوند اصول فلسفی هستند نه علمی.

بنابراین دیالکتیکی که این قدر به آن تکیه می‌کردند، اصولاً و اثباتاً، جزو علوم نبوده که آن را قانون حاکم بر پدیده‌ها بدانند!

در همین ارتباط در کتاب تکامل خود می‌نویسند:

«... غرض اصلی این بود که عامل اصلی سرعت فوق‌العاده تکامل در انسان را [منظور، به وسیلهٔ قوانین دیالکتیک] و تضاد بین آزادی از بند غرائز (بلاتکلیفی) و احتیاج شدید به ادامهٔ حیات (رهایی از بلاتکلیفی)

نشان دهیم. اینست عامل اصلی سرعت فوق‌العاده تکامل در انسان.»[۱]

سازمان که همیشه از زاویهٔ قوانین دیالکتیک به مسائل می‌نگریست، سعی می‌کرد هر طور شده عقیدهٔ خود را تحمیل، و بالاخره نتیجه بگیرد که عامل اصلی سرعت فوق‌العاده تکامل در انسان، تضاد بین بلاتکلیفی و رهایی از آن است (توضیح این که مسأله تضاد از مسائل اساسی مورد بحث در دیالکتیک است) ولی سیاق جملات بخوبی نشان می‌دهدکه این تلاش بیهوده است و طرح دو کلمهٔ بظاهر متضاد، یعنی بلاتکلیفی و رهایی از بلاتکلیفی، هم نمی‌تواند مبیّن یک واقعیت خارجی باشد. مسأله اصلی ادامه دادن یا ندادن نیست، بلکه مهم چگونه ادامه دادن است.

بعلاوهٔ مطالب یاد شده، تئوریسینهای سازمان هنگام طرح اصول دیالکتیک، آن را به عنوان اصول عام ابراز می‌کردند که تمامی جوانب پدیده‌ها، کلّ طبیعت، جامعه و تاریخ را نیز دربرمی‌گیرد، و از سوی دیگر این اصول را علمی قلمداد می‌کردند، باید بدانیم که از شرایط دیگر «علمی بودن یک اصل» این است که بتوان صحت آن را به طریق تجربی اثبات نمود. و نیز می‌دانیم که در تمام جهانِ علم و دانش، بدون استثناء، مسلّم است که تجربه دارای قواعد و ضوابطی است که به بیان بسیار ساده خلاصهٔ آن چنین است:

می‌خواهیم به طریق تجربی دریابیم که آیا «الف» علت «ب» است یا

۱- یادآور می‌شویم که مسأله تضاد در دیالکتیک مبیّن آن است که همیشه پدیده‌ها و وقایع جهان از درگیری و اصطکاک دو چیز متضاد به وجود می‌آید و از این تضاد و سایش، تکامل به وجود می‌آید!

نه. ابتدا چهار بار الف را به طریق مصنوعی ایجاد می‌کنیم تا ببینیم که آیا «ب» هم موجود می‌شود یا نه، بعد باید چند بار عوامل دیگری را که احتمالاً همراه الف هستند، حذف و اضافه و یا کم و زیاد کنیم و تأثیر آن را در «ب» بسنجیم و بالاخره بعد از همهٔ اینها باید چند بار «الف» را حذف کنیم و ببینیم «ب» حذف می‌شود یا نه؛ اگر در تمامی این حالات هرگاه الف موجود شد، ب هم موجود شد، و هرگاه الف را حذف کردیم، «ب» نیز حذف شد، آن‌گاه می‌گوییم «تجربه» ثابت کرده است که «الف» علت «ب» می‌باشد.

این شیوهٔ عام علوم تجربی است که در کوچکترین آزمایشها تا بزرگترین و پیچیده‌ترین پژوهشهای علمی به‌کار می‌رود.

حال می‌پرسیم آیا قوانین دیالکتیک هم به همین طریق قابل اثبات تجربی هستند؟ آیا ما می‌توانیم همین شیوه را در مورد اصل تضاد به‌کار ببندیم، به طوری که به موجب این اصل هر حرکتی که واقع می‌شود ناشی از برخورد دو جنبهٔ متضاد درونی شیء باشد؟

با این توضیحات، می‌توان به بی‌اساسی و بی‌ریشه بودن یکی از مهمترین مبانی به اصطلاح علمی و ایدئولوژیک سازمان، که آن را از پیشرفته‌ترین و مدرن‌ترین علوم(!!) می‌دانستند و به طرفداران و هواداران خود القاء می‌کردند، پی برد.

یکی دیگر از اساسی‌ترین متون و جزوات آموزشی و ایدئولوژیکی سازمان، «جزوهٔ شناخت» است که خود بنیانگذاران سازمان آن را نگاشته و سالها به عنوان متن آموزشی درون سازمانی مورد استفاده قرار دادند.

این جزوه مبانی فکری و فلسفی سازمان را نسبت به مسأله شناختِ انسان از دنیای خارج و دنیای ماوراء خود و هر چیز دیگر را دربرمی‌گیرد.

مطالعهٔ ژرف و دقیق این جزوه، نشان می‌دهد که در تعریف شناخت، ملاکهای شناخت، ارکان اصلی شناسایی و مراحل شناخت و سایر مسائل، سازمان نظریات مارکس و دیگر تئوریسینهای کمونیست را تقریباً دربست پذیرفته است. ولی برای جا زدن مطالب بیگانه به عنوان مفاهیم اصیل اسلامی و نیز جلب نوجوانان و اغفال جوانان مسلمان و معتقد، برای شاهد هر جمله و هر بیان این تئوریها، آیه‌ای از قرآن یا گفتاری از نهج‌البلاغه را ـ هرچند نامرتبط! ـ نقل کرده‌اند.

نکتهٔ قابل تأمّل این که نویسندگان سازمان به جای این که ایده‌ها و نظرات را از قرآن یا متون اسلامی اخذ کرده باشند، ایده‌ها و نظریات موجود را از تئوریسینهای کمونیست مانند مارکس، لنین، مائو و پولیتزر اقتباس نموده، سپس در صدد پیداکردن آیات و گفتارهایی از نهج‌البلاغه بر آمده‌اند! بلکه با تأویل و توجیه‌های کشدار و طویل، بتوانند آن را با نگرشهای مارکسیستی وارداتی، منطبق سازند.

به عنوان مثال نخست با تعریف «شناخت» مواجه می‌شویم که ناشی از دید مادّی و غیرالهی ویژه کمونیستهاست و معلوم نیست مجاهد، با ادعای اعتقاد به خدا و روح و معنویات، چگونه آن را قبول و مورد آموزش قرار می‌دهد!. در تعریف شناخت چنین می‌گویند: «نتیجهٔ انعکاس جهان بیرونی در جهان درونی ذهن، شناسایی نامیده می‌شود.»

طبق نظریه مارکس، فقط جهان خارجی و مادّی اصالت و عینیّت دارد

و جهان اندیشه به طور مستقل وجود ندارد، و جهان وحی، جهان روح، و همچنین خدا و معاد و معنویات نیز واقعیت ندارند، این نظر که شناسایی، جز انعکاس جهان خارج در ذهن چیزی نیست، در مارکسیسم بسیار طبیعی است. چراکه اعتقادی به ماوراء طبیعت ندارند، اما سازمانی که مدعی است به خدا و وحی و روح و معنویات اعتقاد دارد، چگونه تعریف مزبور راکه در آن نقش فعّال اندیشه و ذهن در جریان شناسایی انکار گردیده و شناخت از طریق وحی، و حس درونی و فطرت نیز کاملاً منتفی، و حتّی وجود و درک خدا و روح و مجرّدات که به طور عینی در جهان مادّی مشاهده نمی‌گردند و از طریق وحی و شهود و فطرت درک می‌شوند نیز، منتفی گردیده است، را می‌تواند توجیه کند؟

اسلام و مسلمانان که هم معتقد به اصالت و نقش فعّال اندیشه به طور مستقل هستند و هم معتقد به اصالت وحی و فطرت و شهود، نمی‌توانند چنین نظر و تعریف مارکسیستی را قبول کنند.

پذیرفتن نظرات خاص یک مکتب بیگانه که زاییدهٔ اوضاع و شرایط خاص فرهنگ و تاریخ و منطقهٔ جغرافیایی دیگر است، کار معقول و صحیحی نیست ولی متأسفانه تئوریسینهای سازمان در اکثر موارد نظرات مارکس و پیروانش را تقریباً بی‌کم و کاست پذیرفته بودند!

انحراف سازمان در مباحث بعدی جزوهٔ شناخت آشکارتر می‌گردد. مثلاً در بحث ملاک تشخیص شناسایی صحیح از غلط، یعنی این که از کجا مطمئن شویم که شناسایی ما نسبت به حوادث خارجی صحّت دارد، می‌نویسد: «ملاک و معیار شناسایی صحیح، نتیجهٔ موفقیت‌آمیز کار

است.» و سپس می‌افزاید: «برای این که نسبت به صحّت برداشتمان از حوادث خارجی و از خودمان مطمئن شویم باید به عمل رجوع کنیم، تنها ملاک تشخیص صحت و سقم شناساییها، عمل و تجربه است؛ به این معنا که اگر برداشتها صحیح باشد، در عمل باید راه‌حلهای ما موفقیت‌آمیز باشد.»

این بیان نیز منعکس کنندهٔ نظرات مارکس و دیگر اندیشمندان کمونیست و ملحد، نسبت به این مسأله است. مارکس که بینش مادّی و غیرالهی داشت و غیر از واقعیتهای مادّی همین دنیا، چیز دیگری را به رسمیت نمی‌شناخت، طبیعی بود که مسائل را از دریچهٔ منافع دنیوی ببیند و نتیجهٔ موفقیت‌آمیز کار را تنها ملاک درستی آن بداند؛ ولی آیا از دیدگاه یک مسلمان که معتقد به خدا و وحی و معاد می‌باشد، تنها ملاک شناسایی صحیح از غلط نتیجهٔ موفقیت‌آمیز کار است؟ و آیا رضایت وجدان، و یا مطابقت و سازگاری آن عمل با قرآن و شرع برای یک فرد مسلمان و معتقد به اصول الهی و دینی اهمّیت ندارد؟ نقش نیّت انسانها در عمل چه می‌شود؟

به دنبال مباحث اخیر، سازمان، هم در مورد اصول حاکم بر پدیده‌ها، و هم راجع به مراحل شناسایی، به نظریات و تئوریهای مارکس و کمونیستها تسلیم می‌گردد و بدون رودربایستی و تردید، متد شناسایی دینامیک را که روش مارکسیستها است، اقتباس کرده و پیرامون آن به مدیحه‌سرایی می‌پردازند. به بیان مارکس:

«صحیح‌ترین و کاملترین متد شناسایی امروزه، متد شناسایی دینامیک

[متدی که مارکس عنوان کرده است] می‌باشد. این متد که محصول تکامل دانش بشری از ابتدای تاریخ تا امروز است، می‌تواند انسان را تا عمق بسیار زیاد به واقعیت جهان و پدیده‌ها رهنمون باشد. باید توجه داشت که صحت متد شناسایی دینامیک به خاطر صحت و دقیق بودن دو شرط اساسی، یعنی طرح درست اصول حاکم بر جهان و مراحل شناسایی در آن است، یعنی بشر، به خاطر تکامل فکری‌اش اصول حاکم بر پدیده‌ها را خیلی دقیق‌تر شناخته و توانسته قوانین عام طبیعت را مشخص نماید.»[۱]

در این بیان نکته‌ای مشهود است؛ و آن این که سازمان، کورکورانه و بدون دید انتقادی و ارزیابی مبتنی بر تشخیص، ادعاهای مارکسیستها را نسبت به پیشرفته بودن روش شناخت‌شان قبول کرده بود، غافل از این که هر روش شناخت، ناشی از جهان‌بینی و ایدئولوژی خاصی می‌باشد و به نظرات خاصِّ همان شاخهٔ فکری رهنمون می‌گردد. پس چگونه روشی که از بطن بینش مادّیگرایانهٔ الحادی کمونیستها به وجود آمده است، می‌تواند برای یک مسلمان و برای سازمانی که خود را اسلامی می‌داند، کلیدحل تمامی مسائل باشد؟!

در جای دیگر، در کتاب مدافعات سازمان، که جمع‌آوری شدهٔ دفاعیات اعضای سازمان در دادگاههای رژیم شاه بود، و مورد تعلیم هواداران و اعضا قرار می‌گرفت، نیز می‌توان حالت مارکسیستی ایشان را بخوبی دریافت.

۱- وکسی از اینها نپرسیده است که آیا شما همهٔ عالم و همهٔ صحنه‌های وجود را بررسی و تحقیق کرده‌اید که چنین با جزم و قاطعیت حکم می‌کنید؟!

در یادداشت شماره هفت کتاب مدافعات صفحهٔ ۵۹ آمده است: (مدافعات یکی از اعضاء): «درکیفرخواست آمده که این سازمان کتابهای مائوتسه تنگ و چه‌گوارا را مطالعه می‌کردند. می‌گوییم بلی، افراد اصلی ما این کتب را مطالعه کرده‌اند و لازم هم می‌دانستند که مطالعه کنند. تجربیاتی که سالها از مبارزهٔ خستگی‌ناپذیر خلقها در جنگ آزادیبخش به دست آمده، در این کتب جمع‌آوری شده است... به‌کار بستن آنها در جریان عمل و نیز برای تعیین مشی و استراتژی انقلابی ضروری است.»

توضیح این‌که مطالعهٔ جنگهای آزادیبخش جهان برای بالا رفتن دانش انقلابی و نیز به‌کار بستن آنها در جریان عمل، بی‌شک برای هر کس که بخواهد در این وادی قدم بگذارد مفید است، ولی در تعیین خط‌مشی و استراتژی انقلابی نمی‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. تعیین خط‌مشی مبارزه را باید از متن ایدئولوژی، با توجه به شرایط مکانی و زمانی آن استخراج کرد؛ دانش انقلابی هر کس، تنها می‌تواند او را در استخراج صحیح خط‌مشی از متن ایدئولوژی یاری کند. برای کسانی که مدعی مبارزهٔ مکتبی و بینش توحیدی هستند، استخراج استراتژی مبارزه از الگوی انقلابات مارکسیستی، چه توجیهی جز اصالت نداشتن مکتب و ایدئولوژی اسلامی نزدِ آن‌گروه و سازمان دارد؟!

در جای دیگر، مسعود رجوی که در آن زمان یکی از تئوریسینهای سازمان بود، در یکی از یاساهای بیست و چندگانه‌اش به نام «قواعد و مفهوم تکامل» و یا «تبیین جهان»، استدلالهایی از قبیل واجب‌الوجود و ممکن‌الوجود و ممتنع‌الوجود راکهنه و قدیمی می‌شمرد و این

اصطلاحات که هستهٔ تفکر صدرایی و فلسفه اصیل اسلام، و از مسلّمات است را جایز نمی‌شمرد، که بخوبی مهجوری و جدایی این جریان و سازمان از زیربنای عقیدتی اسلام اصیل را روشن می‌سازد.

به این ترتیب، با نگاهی اجمالی به برخی از نکات و نقاط عقیدتی سازمان، به ایدئولوژی و مبانی فکری وارداتی کورکورانه و الگوبرداری شده و سطحی ایشان پی می‌بریم. در این قسمت ما تنها به برخی نکاتی که در حوصلهٔ این بحث بود اشاره کردیم و به صورتی خلاصه و گذرا به بعضی مطالب و نواقص موجود در مهمترین جزوات و مبانی اعتقادی سازمان، که آموزش اعضا و طرفداران بر پایهٔ همین تعالیم نادرست و پر اشکال بود، نظری افکندیم.

در پایان این مبحث به جمله‌ای کوتاه از امام راحل(ره) در مورد کتاب شناخت سازمان اشاره می‌کنیم تا هر چه بیشتر انحراف سازمان در تهیه و تنظیم ایدئولوژیها و تئوریهایش مشخص شود.

«... اشخاصی که «شناخت» آنها را خوانده باشند، می‌دانند که به هیچ یک از اصول اسلامی اعتقاد نداشتند... در کتاب خودتان از اسلام هیچ خبری نیست و همهٔ اصول اسلام را تأویل می‌کنید به همین دنیا! همه چیز را برمی‌گردانید و ادعای اسلام می‌کنید!...»[۱]

۱- صحیفهٔ امام - ج ۱۴ - صص ۵۱۹ و ۵۲۷.

قسمت دوم - تز شناخت و درک انقلابی قرآن، و تطبیق آیات قرآن و متون دینی با قواعد مارکسیسم، جهت القای تفکرات گروهی.

- سازمان که به طور اجمالی و ناقص جنگها و قیامها و رفرمها، در جهان را مطالعه و تحقیق کرده و تجربیات برخی انقلابهای جهانی را بررسی نموده بود، می‌دانست که برای پیروزی و برتری حزبی، و گرایش عمومی مردم به سمت خویش، باید از ایدئولوژی و ساختار نظری استفاده نماید، که هماهنگ و سازگار با اعتقادات و احساسات و نگرش مردم باشد. ولی سازمان، که خط‌مشی نظری و ایدئولوژیک آن از پایه و اساس مطابق و دنباله‌رو مارکسیسم و قواعد و نظریات تئوریسینها و نظریه‌پردازان کمونیست بود، ناچار باید راهی برای جلب آراء و دلبستگی و همراهی مردم به سوی خود پیدا می‌کرد. از این رو بهترین طریق را تطبیق و تلفیق اسلام با مارکسیسم دانست!

بنابراین با برداشت این مطلب که مارکسیسم در نقاطی با برخی گفتارها و آیات قرآن در مورد حقوق مسلّم و بدیهی انسان و افراد در جامعه، (یعنی در بدیهیات عقلی و عرفی) اشتراک نظر دارد، شروع به تطبیق «آیات و احادیث» با «مارکسیسم» نمودند.[۱]

۱- این روش، توسط روشنفکران وابسته به تفکّر و فرهنگ غرب تحت عنوان «پروتستانتیزم اسلامی» از دورهٔ قبل از مشروطه انجام شده است. نمونهٔ بارز این دسته از روشنفکران، میرزاملکم‌خان ارمنی (پدر روشنفکری ایران) است. مهندس بازرگان‌نیز در تلفیق اسلام با مبانی غرب تلاش وسیعی داشت و التقاط او بود که باین صورت در منافقین -که فرزندان عزیز او هستند- بروز یافت.

با این حساب هرگاه قاعده و اصل مارکسیستی و کمونیستی را بیان می‌نمودند، جستجوها برای پیداکردن مصادیق آن قاعده و تئوری در متون مذهبی شروع می‌شد تا بتوانند آن قاعده را مقبول و مشروع جلوه دهند و در این راه به هرگونه تحریف و وارونگی اقدام می‌کردند.

به عنوان شاهد توضیح فوق، به نمونه‌ای که در یادداشت شماره چهار کتاب مدافعات سازمان، که یکی از کتب آموزشی و زیر بنایی ایشان بود و به آن افتخار و مباهات بسیار می‌نمودند اشاره می‌کنیم، در این نمونه تلاش داشتند تا با تحریف معنی آیه، مسیر مارکسیستی و همسو با شعارهایشان را از آن آیه استخراج نمایند:

آیه می‌فرماید:

﴿... اِنَّ اللهَ لاٰ یُغَیِّرُ مٰا بِقَوْمٍ حَتّیٰ یُغَیِّرُوا مٰا بِاَنْفُسِهِمْ﴾[۱]

و این گونه معنی می‌کنند: حرکت و تغییری در جامعه ممکن نیست مگر این که این حرکت از درون انسان منشأ بگیرد.

در ترجمهٔ این آیهٔ قرآن، کلمهٔ خدا که باید به عنوان «علت» و «عطف» جلوه کند، حذف شده و خود انسان همه کاره شده و عنان تمام تغییر و تحولات را در دست می‌گیرد و صحبتی از خدا در میان آورده نشده است. در حالی که عطف جمله، کلمه «الله» است و تمام همّ قرآن بر این است که نظام خدایی را جانشین نظامات دیگرکند، اشاره به تغییر و حرکت از «درون» خود انسان، بدون توجه به ارادهٔ الهی، درحقیقت

۱- سورهٔ رعد: آیهٔ ۱۱.

آلودن تفسیر قرآن، به قوانین دیالکتیک است.

نمونهٔ دیگر این که در کتاب «راه انبیاء راه بشر»، آیه‌ای از قرآن[۱] را این گونه معنی می‌کنند: **«اگر نبود دفع کردن (نفی) خدا بعضی مردم را به واسطهٔ مردم دیگر (طبقه‌ای را با طبقه‌ای دیگر)، تباه می‌شد زمین (فساد طبقهٔ حاکم، انسان را منقرض می‌کرد) ولی خدا بر جهانیان کرامت دارد.» و سپس می‌افزاید: «از این آیه منشأ تکامل اجتماعی و آن هم از درون بخوبی پیدا می‌شود.»**

به روشنی پیداست معتقدین به دیالکتیک و این‌گونه قوانین، چگونه دفع کردن را نفی کردن معنی کرده‌اند، که همان اصل نفی در قوانین دیالکتیک را به طور مستقیم در ترجمهٔ قرآن وارد می‌نمایند. این بینشِ اقتصادگرایانه طبقاتی است، که کلمهٔ بعضی را که می‌تواند شامل هر گروهی از مردم نسبت به گروهی دیگر شود، طبقه معنی کرده، و عجیب‌تر نتیجهٔ آن است که منشأ تکامل اجتماعی را تکامل از درون مطرح کرده؛ می‌خواهند قانون «تضاد درونی موجب حرکت است» را بر قرآن تحمیل کنند.

به فرض این که همهٔ توجیهات بالا را بپذیریم، آیه صریحاً دلالت بر این دارد که تضاد، درونی نیست چون می‌گوید بعضی از این انسانها (انسانهای صالح و مجاهد) بعضی دیگر (اشرار و مفسدین) را دفع می‌کنند و نگفته بعضی از این انسانها در خودشان یکدیگر را نفی می‌کنند. آنان

۱- سورهٔ بقره: آیهٔ ۲۵۱.
وَ لَوْ لاٰ دَفْعُ اللهِ النّٰاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْاَرْضُ وَلٰكِنَّ اللهَ ذُوفَضْلٍ عَلَى الْعٰالَمِينَ.

کلمهٔ «ناس» را که به معنی انسان و مردم است، ملاک وحدت گرفته و خواسته‌اند به این وسیله تضاد درونی (باز هم از اصول مارکس) را القا کنند.

چه جوانان پاک و ساده‌ای که در آن زمان، با مطالعهٔ جزوات فوق و تفسیرهایی از این دست به دام سازمانِ به بن‌بست رسیده می‌افتادند. افراد و اشخاص ساده‌نگر، وقتی با نگاهی گذرا به معنی آیهٔ قرآن و ترجمهٔ منحرف آن نظر می‌افکندند و سپس طبق حربه و نقشهٔ از پیش تعیین شدهٔ سازمان، بلافاصله اصلی از اصول مارکسیسم را نیز در کنار و هم نظر و یکسو با آیهٔ تحریف شده می‌دیدند؛ و در طول یک جزوه یا بیانیه، بارها و بارها با چنین موردی یعنی «قرآن و مارکسیسم همسو» برخورد می‌کردند، و به همراه آن عوامل مکانی و زمانی موافق با پذیرش این تفکر نیز در کنار اینها زمینه‌چینی شده بود، دچار سردرگمی و سرانجام ایدئولوژی التقاطی سازمان را قبول می‌کردند.

جدایی سازمان از روحانیت اصیل و حوزه‌های علمیه به عنوان «اسلام شناسان واقعی» آنان را به این کج راهه مبتلا ساخت، درست مانند نهضت آزادی ایران؛ یعنی پدر منافقین که آنان نیز با تفسیر به رأی قرآن در سایهٔ علوم مادّی و جدایی از روحانیت به ناخالصی در اعتقاد مبتلا شده بودند.

یکی از جلوه‌های اندیشهٔ مهندس مهدی بازرگان و بویژه اثر او به نام «راه طی شده»، تشکیل سازمان باصطلاح مجاهدین خلق است. مسیری که این سازمان پیموده و به تغییر ایدئولوژی و قیام مسلحانه در برابر انقلاب اسلامی منتهی شده است، از آثار التقاط اندیشهٔ دینی بازرگان می‌باشد.

حرکتهای تند سیاسی و تحولاتی که در کشورهای جهان سوم در سالهای دهه سی و چهل صورت گرفته و نیز جریانهای مارکسیستی در برخی کشورهای آفریقایی باحمایت شوروی رشد کرده بود، و همچنین سرکوب شدید و خونین قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، نیروهای جوان را به اتخاذ مشی تند و انقلابی واداشت. نیروهای جوان و غیرمذهبی جبههٔ ملّی که بیشتر تحت تأثیر آموزشهای چپ قرار داشتند، به حرکت چریکی در چارچوب اندیشهٔ مارکسیسم روی آوردند.

نیروهای جوان نهضت آزادی در این موقعیت، تحت دو جریان آموزشی قرار داشتند:

الف: آموزشهای نهضت آزادی و مهندس بازرگان، بخصوص کتاب «راه طی شده» که اعتقاد داشت باید با ابزار علوم حسی و تجربی به سراغ تحصیل دین رفت و آن را شناخت، و تنها علم تجربی است که می‌تواند پاسخگوی نیازها و سؤالها باشد!

ب: بعضی دیدگاهها و آموزشهای دیگری که به طور مثال از سوی امثال آیت‌الله طالقانی ارائه می‌شد و بیشتر روی جنبه‌های انقلابی و عدالت جویانه اسلام تکیه می‌نمودند.

با آمیختن این دو جریان فکری، جوانهای نهضت آزادی به سوی توجیه علمی دین روی آوردند و مارکسیسم را به عنوان «علم مبارزه» محملی مناسب برای توجیه اسلام یافتند و لذا، یک جریان نوگرایانهٔ دینی، از نیمهٔ دوم دههٔ چهل شکل گرفت. این جریان از آغاز دههٔ پنجاه با نام «سازمان مجاهدین خلق» مطرح شد.

علت این که حضرت امام ﷺ، در پاسخ به نامهٔ وزیر کشور وقت، آقای محتشمی، از مجاهدین خلق (منافقین) به نام «فرزندان عزیز بازرگان» نام می‌برند، به واسطه تولّد این سازمان از نهضت آزادی و اثرات خاص تعلیمات بازرگان بخصوص کتاب «راه طی شده» در این زایش و توجیه مارکسیستی از اسلام است.

مهندس بازرگان خود نیز به این مسأله اعتراف نموده و مجاهدین خلق (منافقین) را فرزندان و جوجه‌های نهضت آزادی می‌نامد:

«همان‌طور که می‌دانید و گفته‌اند، سازمان مجاهدین خلق از جوجه‌ها و فرزندان نهضت آزادی ایران بودند. در زندان هم مرحوم حنیف‌نژاد با ما بود. بعضی‌هایشان مانند مهندس ناصر صادق در دانشکدهٔ فنی شاگرد من بود و بعد هم در شرکت (یاد) همکار من بود. به همین علّت یکی از سیئات اعمال ما و از جرمهای بزرگ ما در نزد ساواک، چه من و چه دکتر سحابی و همکاران دیگرمان، این بود که این چنین اولاد و فرزندانی تحویل جامعه داده‌ایم...

همان‌طور که گفتید عده‌ای از کتابهای من از جمله «راه طی شده» و همچنین تفسیر «پرتویی از قرآن» مرحوم طالقانی جزء کتابهای اصلی و تعلیماتی مجاهدین بود...»[۱]

محققین نیز به این مسأله اشاره نموده‌اند:

مجاهدین اوّلیه کسانی بودند که در نهضت آزادی پرورش یافته و تحکّم

۱- مصاحبه با کیهان، ۱۸ مرداد ۱۳۵۹.

و زورگویی علم در دین را برای قضاوت در دین از آن [نهضت آزادی] فرا گرفتند.

خود بازرگان تصریح می‌کند[۱] که مجاهدین خلق از نهضت آزادی مایه گرفته بودند.[۲]

نخستین بیانیهٔ سازمان که در ۲۰ بهمن ۱۳۵۰ منتشر شد، هم به این حقیقت اذعان دارد:

هستهٔ اوّلیه سازمان که هم اکنون برای اوّلین بار نام آن را فاش می‌کنیم در ۶ سال قبل و با شرکت برخی از کادرهای سابق نهضت آزادی ایران... به شکل مخفی بنیاد یافت.[۳]

حنیف‌نژاد در بازجوییهای خود در خصوص کتابهای مورد مطالعه‌اش آورده است:

کتابهایی که مطالعه کرده‌ام عبارتند از کتابهای مذهبی راه طی شده، خدا در اجتماع، بی‌نهایت کوچکها، برهان قرآن، ذرهٔ بی‌انتها، کار در اسلام، اسلام و قرآن راشد، پرتویی از قرآن، اقتصاد کشورهای توسعه نیافته و...[۴]

او در بازجویی دیگر خود نوشته است:

... ما حدود سه سال و نیم با عده معدودی مطالعه می‌کردیم و سپس تا

۱- بازیابی ارزشها، ص ۲۶۱.
۲- رسول جعفریان، التقاط جدید در ایران، ص ۵۲.
۳- سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی قدس‌سره، ج ۳، ص ۳۴۴.
۴- پرونده حنیف‌نژاد، ج ۱، ص ۱۰۱، نهضت امام خمینی قدس‌سره، ج ۳، ص ۳۵۶.

سال ۴۸ تعداد افراد ما بیشتر شد... ابتدا فقط قرآن و گاهی هم نهج‌البلاغه می‌خواندیم و برای بالا بردن سطح اعتقادات افراد از کتابهای آقای مهندس بازرگان و طالقانی استفاده می‌کردیم...[۱]

یکی از اعضاء سازمان به نام سیداحمد طباطبایی در بازجوییهای خود چنین اعتراف کرده است:

محمّد حنیف‌نژاد درباره قرآن و نهج‌البلاغه و کتابهای مهندس بازرگان‌صحبت می‌نمود و پس از آن به من و ناصر کتابهایی از قبیل مشروطیت و تاریخ ۲۰ سالهٔ آذربایجان و تاریخ دیپلماسی و ماتریالیسم دیالیتیک و تضاد می‌داد که مطالعه کنیم...[۲]

اعترافات اعضاء دستگیر شده سازمان که بخشی از آن بازگو شد، و تأکید کسانی که روزی در زمرهٔ نهضت آزادی یا سازمان بوده و خاطرات خود را از آن ایام نگاشته‌اند، همگی بر نقش برجستهٔ تعلیمات و کتابهای بازرگان در اعضاء سازمان تأکید کرده و اذعان نموده‌اند که مطالعهٔ این کتابها، زمینه را برای چرخش ایدئولوژیک به طور طبیعی فراهم ساخته است.

«شواهد و قراین فراوان نشان می‌دهد، سازمان به لحاظ ایدئولوژیک و فکری عمیقاً از آراء و اندیشه‌های مهندس بازرگان اثر پذیرفته بود. در واقع، اندیشه‌های دینی و قرآنی سازمان عمدتاً الهام گرفته از آموزه‌های

۱- پیشین.

۲- پرونده سیداحمد طباطبایی در ساواک، ص ۲۷ - نهضت امام خمینی قدس‌سره، ج ۳، ص ۳۵۸.

بازرگان و طالقانی بود. از جمله استفاده از کتاب مهم «راه طی شدهٔ» بازرگان، نقش قابل توجهی در برخی از آموزه‌های سازمان به جای نهاد که فی‌المثل می‌توان به کتاب «راه انبیاء راه بشر» سازمان اشاره کرد. آقای مهندس لطف‌الله میثمی، از مجاهدان نخستینی که بعدها در سال ۱۳۵۶ در زندان از سازمان جدا شد، می‌گوید «راه طی شده» بیش از بیست بار به صورت جمعی و البتّه زیر نظر حنیف‌نژاد در سازمان خوانده شد و مورد بحث و تحلیل و نقد و بررسی قرار گرفت. نیز باید اشاره کرد که جزوه «جهان سه عنصری» سازمان، شرح و بسط «ذرهٔ بی‌انتها»ی مهندس بازرگان است.»[۱]

بازرگان در کتاب «راه طی شده» بر این برداشت تأکید می‌کند که: راه انبیاء و راه بشر هر دو یکی است. تنها تفاوت در این است که انبیاء مورد خطاب وحی الهی بودند، از آن طریق به حقایق دست یافته‌اند ولی بشر از طریق تجربه و عقل و علم باید همان راه را طی کند و دارد می‌کند و به همان نتیجه خواهد رسید! اگرچه در دراز مدت باشد. تأثیر این برداشت بر ایمان و اعتقاد جوانان نهضت که مخصوصاً پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و تحرک عملی و تئوریک گروههای مارکسیستی، نیاز به فعالیتهای سیاسی و نظامی را احساس می‌کردند، چه می‌توانست باشد جز آنچه شد؟

«تأثیر این عقاید بر بنیانگذاران سازمان مجاهدین خلق - محمّد حنیف‌نژاد، سعید محسن و علی‌اصغر بدیع آزادگان - قابل توجّه است.

۱- در تکاپوی آزادی، ج ۱، صص ۴۰۳ و ۴۰۴.

سازمان مجاهدین در اوّلین سالهای فعّالیّت خود چند کتاب از جمله «راه انبیاء، راه بشر» و «تکامل» را به رشتهٔ تحریر درآورد. واضح است که نام کتاب «راه انبیاء راه بشر» از فصل اوّل کتاب «راه طی شده» بازرگان است. مسأله تکامل را هم به احتمال قوی از همان جا کسب کرده‌اند. ایدئولوگهای مجاهدین از شاگردان بازرگان در نهضت آزادی بودند و پس از خرداد ۱۳۴۲ اقدام به تشکیل گروه خود کردند. روش مبارزهٔ انقلابی و مسلحانه را پیش کشیدند، با اطمینان خاطر می‌توان گفت که دید تکامل جامعه و دین را از آموزشهای بازرگان و بخصوص از کتاب راه طی شده کسب کردند. البته در آن تغییراتی دادند و به مارکسیسم نزدیک شدند.»[۱]

تراب حقّ شناس، یکی از همان مسلمانان مارکسیست شده و انشعابی در مورد انشعاب گروه خود و ارتباط آن با بازرگان، می‌گوید:

«امّا گسست ما (مجاهدین - بخش منشعب) از اندیشهٔ دینی بازرگان طی سالهای ۱۳۵۲-۱۳۵۴ رخ داد. این اندیشه دینی که به اسلام از دریچه علم و بویژه فیزیک و ترمودینامیک می‌نگریست، ما به آن از دریچه مسائل اجتماعی (و به قول خودمان انقلابی) و روزنه‌هایی از دیالکتیک و مارکسیسم نیز می‌نگریستیم و دورنمای شگفت‌انگیزی مانند «جامعه بی‌طبقه توحیدی»[۲] به چشممان می‌آمد. صداقت ما در پرداخت این «تئوری»

۱- زندگینامه سیاسی بازرگان، ص ۱۳۵.

۲- حضرت امام خمینی قدس‌سره دربارهٔ این طرز تفکّر و تلقی و برداشت از اسلام که بخصوص بعد از پیروزی انقلاب اسلامی توسّط گروهک منافقین مطرح شده و بین ⇦

هیچ گرهی نمی‌گشود و تغییرهای نادرستی طرح نمی‌داد و ما ناگزیر اندیشهٔ دینی را از مبنای تئوریک مبارزه سیاسی و اجتماعی خود کنار گذاردیم. پس از گسست سیاسی از بازرگان در نیمه دهه ۱۳۴۰، گسست فلسفی از او در نیمه دهه ۱۳۵۰، به نظرمان ضروری گشته بود.»(۱)

گزارشهای جاسوسان و تحلیل‌گران آمریکایی از روند حرکت سازمان، همین نکته را مورد توجّه و تأکید قرار می‌دهد:

«مهندس مهدی بازرگان عضو یکی از دانشکده‌های دانشگاه تهران و آیت‌الله طالقانی یک روحانی مشهور -که هر دو افرادی عمیقاً مذهبی بوده و از دیرباز با شاه مخالفت می‌ورزیده‌اند - آنها رهبران سازمانهای ماقبل مجاهدین فعلی بودند و ظاهراً از رهبران سازمان کنونی (مجاهدین خلق) نیستند، چون همیشه زیر نظرند. لیکن اساس فکری و فعالیتهایی که ۱۰ سال قبل توسط آنها بنا نهاده شده بود، گویا در حال به ثمر رسیدن است.»(۲)

⇦جوانان تبلیغ می‌شد می‌فرمایند:

انسان وقتی نگاه می‌کند که همهٔ کتابهایشان را و همهٔ نوشته‌هایشان را و چیزهایی که در مجلّات و در غیر مجلّات نوشته‌اند و اینها، می‌بیند که می‌گویند «اسلام آمده است که آدم بسازد یعنی یک آدمی که طبقه نداشته باشد»، همین را گفته‌اند، یعنی حیوان باشد «اسلام آمده است که انسان بسازد، انسان بی‌طبقه»... یعنی در این زندگی یک جور زندگی بکنند و در این عالم یک نحو زندگی بکنند و یک دولت باشد و به اینها جیره بدهند، همه علی‌السواء جیره بدهند و همه هم خدمت دولت بکنند!! (صحیفهٔ امام، ج ۳، ص ۲۲۳)

۱- نقطه، ج ۱، ص ۶۶ - در تکاپوی آزادی، ج ۱، صص ۴۰۴ و ۴۰۵.

۲- دانشجویان پیرو خط امام، از ظهور تا سقوط، ج ۱.

لطف الله میثمی از اعضاء نهضت آزادی که بعداً عضو سازمان گردید در زمینهٔ نوع کارشان می‌گوید:

«حنیف‌نژاد که از کرج می‌آمد، شبها نمی‌توانست برگردد و به کوی دانشگاه می‌رفت و معمولاً در اتاق سعید محسن می‌خوابید. روز جمعه در آن جا، کلاس قرآن دیگری دایر شد که هفت - هشت نفر از بچه‌ها در آن شرکت می‌کردند. آقای رئیسی، آقای حسین مظفری و آقای محمّد مهدی جعفری، هر کدام اتاقی داشتند و هر بار در یکی از این اتاقها و بیشتر اتاق سعید محسن، این کلاس برگزار می‌شد.

اوّلین کاری که کردیم، این بود که قرآن را با هم بخوانیم و با هم روی آیه‌های آن فکر کنیم. سورهٔ توبه را شروع کردیم. ترجمه می‌کردیم و از تفسیرها فقط از کتاب «در سایهٔ قرآن» تفسیر سیدقطب، استفاده می‌کردیم. ده جزء تفسیر، منتشر شده بود و قسمتی از تفسیر سورهٔ توبه را داشت.

به جای تفسیر، ترجمه‌های مختلف را بررسی می‌کردیم، با هم بحث می‌کردیم و تلاش می‌کردیم تا منظور آیه را بفهمیم. بیشتر گرایش بچه‌ها این بود که از قرآن به خط‌مشی و تحلیل روز برسند و روش تحلیل مشخصی پیدا کنند. بعدها هم که مجاهدین سازمان یافتند، از همین بحثهایی که روی سورهٔ توبه شده بود، استفاده کردند و تفسیر سورهٔ توبه را نوشتند که یکی از منابع کادرسازی مجاهدین شد.»[۱]

۱- لطف‌الله میثمی، از نهضت آزادی تا مجاهدین، ج ۱، ص ۹۴.

این روش و شیوه را چه کسی در دل این جوانان جای داده بود که بدون اطّلاعات لازم و بی‌نیاز از خُبرگان حوزوی، این گونه در دل قرآن بروند و بخواهند تحلیل و مشی روز را به دست آورند؟ استاد مطهری، نسبت به این گونه برخوردهای سطحی و سبکسرانه و نگاه مادّی به قرآن، اعتراض نموده و آن را توطئه می‌نامید:

«مطالعه نوشته‌های باصطلاح تفسیری که در یکی دو سال اخیر منتشر شده و می‌شود، تردیدی باقی نمی‌گذارد که توطئهٔ عظیمی در کار است. در این که چنین توطئه‌ای از طرف ضدمذهبها برای کوبیدن مذهب در کار است من تردید ندارم. آنچه فعلاً برای من مورد تردید است، این است که آیا نویسندگان این جزوه‌ها خود اغفال شده‌اند و نمی‌فهمند که چه می‌کنند و تنها دستهای پشت پرده هستند که می‌دانند چه می‌کنند؟ و یا خود اینها عالماً عامداً با توجّه به این که با کتاب مقدّس هفتصد میلیون مسلمان چه می‌کنند، دست به چنین تفسیرهای ماتریالیستی زده و می‌زنند؟

ما نظر به این که در این نوشته‌ها، آثار و علائم خاص و بی‌سوادی را فراوان می‌بینیم - و به چند نمونه اشاره خواهیم کرد - ترجیح می‌دهیم که فعلاً ماتریالیسمی را که به صورت تفسیر آیات قرآن در این یکی دو سال اخیر تبلیغ می‌شود، ماتریالیسم اغفال شده بنامیم و اگر پس از این تذکرات، باز هم راه انحرافی خود را تعقیب کردند، ناچاریم آن ماتریالیسم را «ماتریالیسم منافق» اعلام نماییم.»[1]

۱- علل گرایش به مادّیگری، صص ۳۶ و ۳۷.

شهید مطهری در ادامه مبحث فوق نمونه‌های متعددی را از تفسیر مادّی آیات قرآن مانند کلمه الله، ایمان به غیب، ایمان به آخرت، بر پا داشتن نماز و... را ذکر نموده و انحراف و تحریف در برداشتهای این گروه از قرآن را برملا می‌سازند.

حضرت امام خمینی ﷺ، بانگاه الهی خود به جریانها و مسائل، با وجود تأییدهای مکرّری که از سوی علماء بزرگ در مورد سازمان دریافت می‌داشتند، انحرافات آنان را یافته و هیچ نوع تأییدی از آنان به عمل نیاوردند. نگارندهٔ کتاب «نهضت امام خمینی ﷺ»، سیّد حمید روحانی، با ذکر علت فراخوانی خود از سوی حضرت امام ﷺ و دستور خودداری از پخش کتاب «ایران فلسطینی دیگر» به علّت تمجید از سازمان در مقدمهٔ آن!، به بازگویی نظر حضرت امام ﷺ نسبت به سازمان پرداخته است. امام ﷺ در این ملاقات چنین می‌فرمایند:

«قبل از این که این دسته در داخل ایران به فعّالیّتی دست بزنند یک نفر از جانب آنها نزد من آمد و اظهار داشت که ما جمعیّتی هستیم که بر مبنای قرآن می‌خواهیم قیام مسلّحانه کنیم، به مبارزه چریکی دست بزنیم و از شما می‌خواهیم که ما را تأیید و حمایت کنید. به قرآن و نهج‌البلاغه خیلی تمسّک می‌کرد و از خدا و پیغمبر دم می‌زد. به او گفتم که من جمعیّت شما را نمی‌شناسم و از عقاید و افکار شما هم بی‌اطّلاعم و با این حرفها هم نمی‌توانم اعتماد کنم. او برای این که اطمینان مرا بتواند جلب کند، حدود یک ماه هر روز نزد من می‌آمد و از عقاید و افکار جمعیّت خود برای من حرف می‌زد، من فقط گوش می‌دادم و هیچگونه اظهار نظری نمی‌کردم. بعضی از

نوشته‌هایشان را آورد من مطالعه کردم و روی انحرافاتشان انگشت گذاشته و در کنار نوشته‌هایشان حاشیه زدم و آنچه را که برخلاف اسلام و مبانی قرآن بود به آنها تذکر دادم. چون اظهار کرد که می‌خواهیم قیام مسلّحانه کنیم، فقط یک کلمه به او گفتم این کار را نکنید چون موفق نمی‌شوید و خود را به هدر می‌دهید.

من از مجموع صحبتهای او و نوشته‌هایشان به این نتیجه رسیدم که این جمعیّت به اسلام اعتقاد ندارد، لیکن چون می‌داند که در کشوری مانند ایران که بیش از هزار سال است اسلام در رگ و پی این ملّت ریشه دوانیده است جز با نام اسلام نمی‌توان پیشرفت کرد، لذا اسلام را ملعبه کرده‌اند. بالای نوشتهٔ خود نام خدا را می‌گذارند لیکن ذیل آن همان حرفها و بافته‌های مارکسیستها و مادّیون است...»[۱]

بنابه آنچه که ذکر گردید، ایدئولوژی و مبنای عقیدتی سازمان، یک ایدئولوژی و تفکر التقاطی، با بنیهٔ مارکسیستی بود که برای مورد پسند واقع شدن و مقبول جلوه کردن آن، نمایی آمیخته به اسلام و شعائر اسلامی در کنار آن ارائه می‌شد و در واقع از دین استفاده‌ای ابزاری برای جلب اقبال عمومی می‌نمودند.

این بخش را با سخنانی از امام راحل (ره) که بهترین و خلاصه‌ترین تعریف از التقاط منافقین است پایان می‌بخشیم:

«اینهایی که این قدر از قرآن و نهج‌البلاغه و از دیانت زیاد دم می‌زدند و

۱- نهضت امام خمینی، ج ۳، ص ۴۰۹، همین مضمون را حضرت امام قدس‌سره خود نقل فرموده‌اند، صحیفهٔ نور، ج ۷، صص ۱۰۷ و ۱۰۸.

بعد جملات قرآن را یک جور دیگری غیر از آنچه باید، معنا می‌کنند و جملات نهج‌البلاغه را یک جوری دیگر غیر از آنچه باید، معنا می‌کنند، اینها را نمی‌توانیم ما خیلی رویشان اطمینان داشته باشیم، این بعثیهای عراق، همین فقرات نهج‌البلاغه را که امثال اینها (منافقین) استشهاد می‌کنند، آنها هم در ... پلاکاردشان می‌نویسند و منتشر می‌کنند... به آنها (منافقین) نمی‌شود اعتماد کرد.»[۱]

و در جای دیگر می‌فرمایند:

«... اینان تمسک به اسلام دارند نه تعهد به آن.»

یعنی منافق کسی است که به اسلام و قرآن پایبند و متعهد نیست، بلکه می‌کوشد با چنگ زدن و تمسک به آنها، «مفاهیم» مورد نظر خود را اثبات و تأیید کرده و به دست آورد.

۱- صحیفهٔ امام - ج ۸ - ص ۱۴۴.

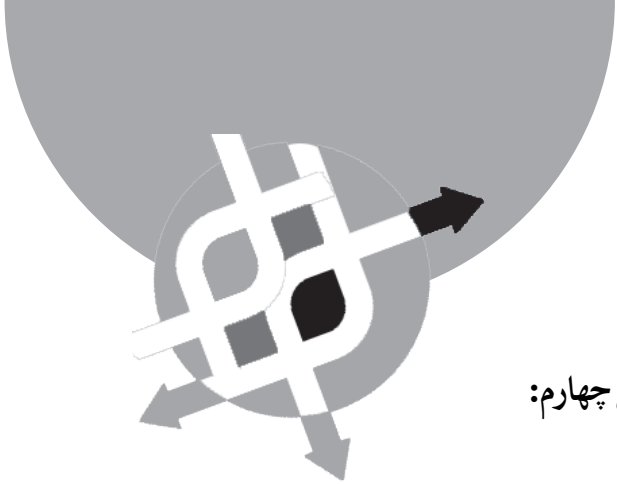

بخش چهارم:

عملکرد سازمان قبل از پیروزی انقلاب اسلامی

پس از آشنایی اجمالی و شناختی مختصر از ماهیّت و هویّت سازمان، قصد داریم تا عملکرد آنان را مورد بررسی و نقد قرار دهیم. با این توضیح که در قسمت ماهیّت، عقاید و مبانی ایدئولوژی سازمان، سوابق و معتقدات رهبران و کادرها، و همچنین علل و چگونگی تشکیل آن را دریافتیم.

حال عملکرد سازمان را در دو بخش مجزا از نظر تقدّم و تأخّر زمانی بررسی خواهیم کرد. بخش اوّل، عملکرد سازمان و زیر مجموعه‌های آن قبل از پیروزی انقلاب اسلامی است، و در بخش دوم، عملکرد سازمان را بعد از پیروزی انقلاب اسلامی از نظر خواهیم گذراند.

بنابراین بخش حاضر، به بررسی و مرور عملکرد و تحولات و افعال سازمان در دوران قبل از پیروزی انقلاب، خواهد پرداخت، که شامل

دوران اوّلیه و فعّالیت محدود و سپس دستگیری رهبران و کادرهای رهبری، اقدامات و اتفاقات داخل زندان بین منافقین و دیگر گروههای چپ با مذهبیون و مسلمانان خواهد بود.

الف - دوران اوّلیه و فعّالیت محدود و سپس دستگیری کادرهای رهبری: شرح این قسمت در بخش چگونگی و علل تشکیل سازمان در فصل ماهیّت آمد. اکنون نیز به طور گذرا و فهرست‌وار به دوران سالهای ابتدایی تشکیل سازمان و فعّالیتهای اوّلیه آن نظر می‌افکنیم.

سازمان در سال ۱۳۴۵ در شرایطی آغاز به‌کار، و شکل‌گیری کرد که جوّ آن روز کشور احتیاج و نیاز شدیدی به تشکلی داشت که علاوه بر مخالفت ایدئولوژیک و نظری، عملاً رژیم پهلوی را تحت فشار قرار داده و آن را تهدید نماید.

رهبران آن زمانِ سازمان که اوّلین رهبران آن نیز بودند، با داعیه داشتن هر دو نوع مخالفت، یعنی مخالفت تئوریک و عملی، وارد صحنه شدند، و ادعا کردند که تمامی مبارزات و نهضتهای گذشته، بر پایهٔ معیارهای غلط و ظاهری بوده، و چون بینش دیالکتیکی و استراتژی مسلحانه نداشته‌اند، منتهی به شکست شده‌اند، و تنها راه رهایی، جنگ مسلحانه با بینش دیالکتیکی است و بس! در این هنگام، بیشتر فعّالیت سازمان (که در آن زمان لقب گروه برایش مناسب‌تر بود) در حد مطالعه و فراگیری متون مارکسیستی و تحقیق و تفحص در کتب مختلف بود و به همین ترتیب گذشت تا این که تعداد اعضای گروه در اواخر سال ۱۳۴۸ به حدود ۵۰ نفر رسید. تا این زمان کار گروه منحصر و محدود به کارهای

مطالعاتی و تحقیقاتی می‌شد، بعد از آن بود که سران سازمان تصمیم گرفتند که این آموخته‌ها را به مرحلهٔ اجراء درآورند. بنابراین اصل بر آموزش نظامی افراد گذارده شد، اما در مرحلهٔ عمل به این موضوع، به علت این که فضا و امکانات مورد نیاز برای چنین کاری در داخل کشور و در دسترس نبود، مصمم به انجام این آموزشها و فراگیری این فنون در خارج از کشور شدند؛ و بهترین و مساعدترین کشور برای انجام این امر را، فلسطین یافتند. بدین ترتیب بتدریج اقدام به اعزام نیرو و افراد به صورت تک تک یا گروهی به فلسطین و اردوگاههای مستقر در آن جا نمودند.

در آن هنگام گروه چریکهای فدایی خلق نیز که شروع به فعّالیت کرده بودند، اقدام به انجام یک سلسله عملیات چریکی در سیاهکل نمودند که با دستگیری و شکست آنان همراه بود. ولی همین اقدام فداییان خلق باعث معروفیت و بر سر زبانها افتادن آنان گردید.

سازمان مجاهدین که خود را از قافلهٔ سردمداری انقلابی‌گری و مبارزه با رژیم عقب مانده می‌دید، تلاش و همّ خویش را بر این گذاشت که دست به عمل چشمگیری بزند تا از حریف خود عقب نماند. به همین منظور، عملیاتی تحت عنوان «عمل بزرگ» را طرح‌ریزی کرد تا در چند شهر بزرگ کشور دست به یک سلسله عملیات هماهنگ و ضربتی بزنند؛ اما به دلیل نداشتن نظم سازمانی، امکانات کافی و افراد با تجربه از اقدام به آن منصرف شد.

به همین علت، سازمان به فعّالیت و تکاپو برای تهیه سلاح و مهمات پرداخت، زیرا برای مبارزه مسلحانه، مسلماً احتیاج به اسلحه و مواد

منفجره به حد لازم داشت، ولی در آن زمان مهمات سازمان بسیار ناچیز بود. از همین رو یکی از اعضای رده بالای آن روز سازمان به نام ناصر صادق از یکی از هم‌سلولیهای قدیم خود تقاضای تهیه سلاح می‌نماید. وی که قبلاً قول همکاری با ساواک را به آنان داده بود، قول مساعد جهت تهیه اسلحه به او می‌دهد. در نتیجه چند قبضه اسلحه را با اطلاع ساواک در اختیار سازمان قرار داد. با این عمل امکان شناسایی و ردیابی خانه‌های تیمی سازمان فراهم و ارتباطات اعضای مرکزی و خانه‌های تیمی مشخص می‌شود و بدین ترتیب در شهریور ۱۳۵۰ کادر مرکزی سازمان بکلّی و بدون درگیری دستگیر شده و به زندان می‌افتند.

در این میان تنها احمد رضایی به طور اتفاقی به خاطر این‌که در جلسهٔ آخری که اعضای مرکزی همگی دستگیر شدند، تأخیر داشت، دستگیر نشد و توانست بگریزد، که بعدها در نبود اعضای دستگیر شده، رهبری سازمان را عهده‌دار شد.

یادآور می‌شویم که تا آن زمان یعنی تا زمان دستگیری کادر مرکزی و زندانی شدن آنان، سازمان بدون اسم بود و نام سازمان مجاهدین خلق ایران، بنابه گفته و اظهارات خود رهبران، در زندان انتخاب گردید.

دستگیری کادر مرکزی، و انفجار چند دکل برق در تهران، در آغاز جشنهای ۲۵۰۰ ساله، که موجب خاموشی در نقاطی از شهر گردید، نام سازمان مجاهدین خلق ایران را بر سر زبانها انداخت و این گونه بود که سازمان به طور جدّی وارد مرحلهٔ جدیدی شد و بین مبارزان شهرت و معروفیت یافت.

ب - اقدامات و اتفاقات داخل زندان بین منافقین و دیگر گروههای چپ با مذهبیون:

قبل از پیروزی انقلاب در داخل زندانهای سیاسی کشور، غالباً تمامی زندانیان در سه طیف سیاسی قابل تقسیم‌بندی بودند:

عده‌ای که عقاید آنها متمایل به کمونیسم و مارکسیسم بود و یا اصلاً کمونیست و مارکسیست بودند -گروهی دیگر که شامل نیروهای ملی بودند که برای آنها فقط ملی بودن و در خدمت ایران بودن مطرح بود و مسلمان متعصب یا لاابالی یاکمونیست دو آتشه یا یهودی و یا بی‌دین، فرقی نمی‌کرد - وگروه سوم مسلمانان و مذهبیهای متعهد بودند.

از هر سه گروه همیشه عده‌ای در زندان به سر می‌بردند.

تا قبل از سال ۱۳۵۰، هرگروهی با افراد خود در داخل زندان، به صورت جمعیتهای جداگانه و کوچک زندگی می‌کردند؛ مسلمانها و کمونیستها از هم جدا بودند و جز مناسبتها و ارتباط صنفی با یکدیگر، مراوده‌ای نداشتند، وگروه ملیها هم یا جدا، و یا با یکی از این دوگروه زندگی می‌نمودند، و غالباً هیچ‌گونه درگیری و سایشی مابین این گروهها به وجود نمی‌آمد.

سال ۱۳۵۱ که اعضاء سازمان مجاهدین و چریکهای فدایی به زندان آمدند، شعار جمعیت واحد «کمون» -که البته واژه‌ای کمونیستی بود -را مطرح ساختند؛ که این شعار نیز از روی همان ساختار نظری مجاهدین منشأ می‌گرفت که طبق آن وحدت نیروها بدون توجه به ایدئولوژی، امری صحیح بود. بنابراین، با توجه به جمعیت زیاد این دوگروه و برتری

نفراتی و همچنین بر سر زبان افتادن فداکاریهای چند تن از کشته شدگان این گروهها، تمام زندانیها، در جمع واحدی به نام «کمون» گرد هم آمدند.

تنها این امر از سوی برخی مسلمانها که سابقهٔ مبارزه و زندان داشته و افراد مطلع و آگاهی بودند نظیر آیت الله انواری، حاج مهدی عراقی، حاج احمد شهاب، عسگراولادی، سیّد اسدالله لاجوردی، علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، محمدعلی رجایی و... مورد اعتراض قرار می‌گرفت، ولی جوّ حاکم و شرایط داخل زندان در آن زمان به نفع مجاهدین بود و لذا مسلمانان و مذهبیهای آگاه نیز، در عین برکنار بودن از کمون و حفظ جمع اسلامی خویش، با کمون روابط تا حدودی خوب داشتند.

بعد از گذشت چندی، برخی مذهبیون پس از آن که با افکار مجاهدین و ایدئولوژی ایشان آشنا شدند و به التقاطی بودن آنان بیشتر پی بردند، سعی نمودند تا آن جا که ممکن است آنها را مطلع و آگاه سازند. به عنوان مثال، پس از مطرح شدن جزوهٔ «دینامیسم قرآن» برای افراد سطح بالای زندان، چند نفر از آیت‌الله انواری در بارهٔ محتوا، و صحت جزوه سؤالاتی کردند. آیت‌الله انواری، مسعود رجوی -که در آن زمان از زندانیان مشهور سازمان در زندان بود - را خواسته، و از وی دربارهٔ جزوه توضیحاتی خواستند، و چون دریافتند که مطالب و توضیحات، التقاطی و توجیهی است، به رجوی تذکراتی داده و وی را به مطالعهٔ تفسیر المیزان راهنمایی کردند.

رجوی در جواب می‌گوید که علامه (طباطبایی، نویسندهٔ تفسیر المیزان) چون دید دیالکتیکی ندارند نمی‌توانند قرآن را تفسیر علمی

کنند، و آیت الله انواری با ناراحتی می‌گوید که: **لابد ائمه علیهم‌السلام هم نمی‌توانسته‌اند تفسیر علمی قرآن کنند، چون در آن زمان اصول دیالکتیک وجود نداشته است!**

با این افتضاح و برای این که اعتراض آیت الله انواری (که در آن زمان با توجه به دانش فقهی و فلسفی و اجتهاد ایشان و شرکت مؤثر در ترورمنصور، در زندان موقعیتی خاص داشت)، و قضیه مباحث رجوی و انحراف تعلیماتی سازمان انعکاس نیابد، سریعاً دستور بایکوت آیت‌الله انواری را مخفیانه به افراد زیر نفوذ خویش دادند، به طوری که آیت‌الله انواری متوجه شد که اگر بخواهد در مقابل این تعلیمات و جریان انحرافی سازمان، ایستادگی کند، علاوه بر متهم شدن، و در نتیجه باز ماندن از کار ایدئولوژیک، ارتباط وی با زندانیان قطع خواهد گردید و این موضوع صدمه شدیدی به تبلیغ عقاید اسلامی در زندان وارد می‌کند. لذا تصمیم می‌گیرد که سیاست مدارا را پیش گیرد و رسماً با آنان درگیر نشود.

با این حال، عده‌ای دیگر از مذهبیون که از تبلیغات و تعلیمات التقاطی و فریب آلود آنان مطلع بودند، مانند آقایان لاجوردی و عسگراولادی، در مقابل آنها ایستادند، از سوی دیگر نیز مجاهدین بشدّت این جمع را بایکوت کرده و با انواع تهمتها و آزارها کوشیدند، آنان را بدنام کنند و از تماس افراد با ایشان جلوگیری نمایند.

ناگفته نماند که در آغاز ورود افراد سازمان به زندان، آقایان عسگراولادی و حیدری که جزو مذهبیها بودند، با ایشان همکاری و معاضدت می‌نمودند. و علی‌رغم این موضوع باز هم مجاهدین در کوشش

بودند که جزوات تعلیماتی سازمان، علی‌الخصوص جزوه شناخت (که دارای ابهامات و اشکالات زیادی بود) به دست آنان نرسد، تا مبادا با بررسی محتوای این جزوات، اشکالات و التقاط آنها برملا شود و باعث کم‌ارزشی مطالب و عقایدشان گردد، اما این افراد نیز (آقایان عسگراولادی، حیدری، لاجوردی، رجایی) به طریقی مخفیانه جزوه را به دست آورده و مطالب آن را به خاطر سپردند و از همین رو، هر کس که با آنان رو به رو می‌شد، موارد انحرافی جزوه را برایش بازگو می‌کردند و وی را متوجه می‌نمودند.(۱)

شهید محمدعلی رجایی؛ که بیشترین مدّت زندان در سلولهای انفرادی و مقاومت در برابر شکنجه‌های ساواک را داشت، در خاطرات خود، بدون آن‌که بخواهد وارد جزییات شود، به روابط خود با مجاهدین اشاره کرده و سوابق خود را با حنیف‌نژاد، سعید محسن و احمد رضایی یادآور می‌شود. شهید رجایی در مورد انحراف مجاهدین می‌گوید:

«به موازات اینها با بهرام آرام که بعدها مارکسیست شد آشنا شدم. این آشنایی ادامه پیدا کرد تا احمد رضایی هم کشته شد و ارتباط ما فقط با بهرام آرام برقرار شد. در طول این ارتباط، کتابهای مجاهدین را می‌خواندیم و به دوستانمان هم می‌دادیم. از جمله دوستانی که این کتابها را می‌خواندند آقای هاشمی رفسنجانی بودند که به من می‌گفتند که فلانی این کتابها همان کتابهای مارکسیست است؛ که من این مسأله را به آقای رضا رضایی گفتم. ایشان گفت

۱- ع. حقجو، تحلیلی بر سازمان مجاهدین خلق ایران.

که: من تعجّب می‌کنم از آقای هاشمی؛ که مدتهاست، این کتابها را می‌خواندیم و هیچ کداممان مارکسیست نشدیم. باید بگویم آن موقع که این حرف را می‌زد بعضی از اعضای سازمان مجاهدین در زندان، نماز خواندن را کنار گذاشته بودند.»

شهید رجایی درباره علّت نپذیرفتن عضویت در سازمان، می‌گوید:

«در مجموع با اکثر بنیانگذاران سازمان مجاهدین از دوره دانشکده و بعدها هم در جلسات مسجد هدایت که پای تفسیر آقای طالقانی بودیم آشنا شده بودم. در سال ۴۷ یکبار سعید محسن برای عضوگیری به من مراجعه کرد ولی به علت اختلافاتی که در برداشتمان نسبت به مبارزه داشتیم، من موافقت نکردم به عضویت این سازمان دربیایم منتها شرعاً تعهد کرده بودم که تماس را به هیچ کس نگویم.»

این مبارز نستوه ـ که عاقبت هم به دست منافقینِ بدتر از کفّار به درجهٔ شهادت نایل آمد ـ در ادامهٔ خاطرات خود شبی که خبر تغییر ایدئولوژی منافقین را شنید، بدترین شب زندگی خود می‌شمارد:

«این را بگویم که من در سلول فهمیدم که مجاهدین تغییر ایدئولوژی داده‌اند و بدترین شب زندگیم را آن شب گذراندم که تقریباً تمام تلاش خودم را بی‌حاصل می‌دیدم و از آن به بعد به شدّت از مجاهدین متنفر شدم و آنچه در مورد تعلیمات آنها حدس می‌زدم به یقین تبدیل شده بود. نتیجه این که بسیار نگران بیرون بودم و می‌دیدم که چه ضربه‌ای بزرگ از این راه

به مبارزه اسلامی جامعه‌مان خورده است.»[۱]

اما ترس از بایکوت کردن و تهمت زدن که در محیط زندان بسیار زود مؤثر می‌شد، باعث شد تا دیگران، که سؤال، دوگانگی و یک نوع تصادم نسبت به ایدئولوژی منافقین در ذهنشان پیش آمده بود، نتوانند با آگاهانِ به نفاقِ سازمان تماس بگیرند و اگر هم کسی تماس می‌گرفت خود او هم بایکوت می‌شد.

به عنوان مثال، برای آگاهی از این گونه اعمال و واکنشهای سازمان یافتهٔ منافقین، به نقل خاطره‌ای از مقام معظّم رهبری، از آن دوران و آن سالها می‌پردازیم:

«در زندان اوین، مرحوم رجایی موضع بسیار قاطعی در مقابل گروه منافقین می‌گرفت. در اوین اختلافی میان مذهبیها و منافقین بر سر ارتباط با کمونیستها به وجود آمد. مذهبیهای طرفدار روحانیون، معتقد بودند که ما نمی‌توانیم با کمونیستها هم غذا و هم بند و همکار و این قبیل چیزها باشیم. منافقین هم می‌گفتند: شما چه کاره هستید که دارید اظهار نظر می‌کنید؟ حتیٰ شنیدم از بند دیگر پیغام داده بودند به آقای طالقانی، و گفته بودند چه وقت حرف شما مورد قبول بوده که حالا باشد؟ و شما کی در این مسائل پیشرو بوده‌اید که حالا باشید؟ و شما اصلاً نمی‌توانید در این مورد نظر بدهید.

آنها [منافقین] معتقد بودند که ما با کمونیستها هم هدف و هم جهت

۱- ماهنامهٔ شاهد، ش ۱۰، ۱۵ شهریور ۱۳۶۰.

هستیم، لذا با آنها غذا می‌خوردند و هم‌بند می‌شدند و بدین جهت سر این قضیه اختلاف افتاد.

در این اختلاف مرحوم رجایی در اوین جزو کسانی بود که محکم ایستاد و با منافقین ستیزه کرد. آنها هم او را بایکوت کردند که در زندان مدتها بایکوت بود...»[۱] ... و خلاصه منافقین برایش زندان در زندان و غربت مضاعف ایجاد کرده بودند.[۲]

من حیث المجموع این که سازمان و افراد و اعضای آن، جوّ را طوری ساخته بودند که همه، آنان را مسلمان، معقول و فرهیخته می‌دانستند، تا حدی که زمانی که رژیم پهلوی، نُه تن از اعضای سازمان که دو نفر از آنها مذهبی و هفت نفر بقیه کمونیست بودند را تیرباران کرد، مردم و حتی حوزه علمیّه، آنان را به نام شهدای نُه گانه خواندند و تظاهرات و مراسم ختم برای آنان گرفتند! و در مقابل اعتراض برخی مراجع تقلید و مدرسین، که می‌گفتند: بر طبق ضوابط اسلامی، کمونیستهای منکر خدا و مخالف دین، شهید نبوده و قابل جمع با شهدای اسلام نیستند و آنها اصلاً معتقد به خدا و قرآن و طلبه نبوده‌اند، ایشان را متهم به ارتجاع می‌نمودند.[۳]

حال از طرف دیگر و در خارج از زندان، و بعد از کشته شدن و دستگیری برادران رضایی و اطرافیان آنها ـ که اصول مذهبی را درون سازمان کم و بیش رعایت کرده و دخالت می‌دادند ـ از اواخر سال ۱۳۵۲

۱- سیرهٔ شهید رجایی، ص ۱۸۶.
۲- همان.
۳- تحلیلی بر سازمان مجاهدین خلق ایران.

رهبری سازمان به دست عوامل و نیروهای کمونیست و مرتدّ افتاد ولی تا سال ۵۴، در سطح جامعه و اذهان عمومی، به دلیل پنهان‌کاری‌های سازمان کمتر کسی از این امر مطلع بود.

در این زمان (سال ۵۴) هنگامی که مرتدّین سازمان دستگیر شدند و جریان کشته شدن مجید شریف واقفی به دست مرتدهای سازمان فاش گردید، جوّ حاکم در زندان که به نفع و در جهت خواست مجاهدین بود، ابتدا این تحلیل را نمود که خوب شد شریف واقفی را کشتند وگرنه او نیز مانند دیگر رهبران تازه دستگیر شدهٔ مرتد، خیانت می‌کرد.

اما تحلیلهای دیگر در این مورد، و ضربه‌ای که نحوه کشته شدن شریف واقفی و صمدیه لباف به حیثیت و آبروی سازمان وارد ساخت، و دستگیری بقیهٔ مرتدین و افراد کمونیست سازمان، و رسیدن اخبار و احوال و نظرات آنان به داخل بندها، عکس‌العملهای ناگهانی و جدّی به وجود آورد.

مسلمانها و مذهبیهای ساده لوح و پاکدل که تا این لحظه در اختیار کمون و سازمان بظاهر اسلامی بودند، به یک باره شوکه شدند که یعنی چه؟ سازمان مجاهدین خلق و ارتداد و کمونیستی؟ اما واقعیت همین بود. مسلمانها ناراحت، خشمگین، حیران و متحیّر بودند که چه کرده‌اند و چه باید بکنند؟

اعلام تغییر ایدئولوژی و اعلان مارکسیستی، از طرف برخی از اعضا که تا آن زمان، بنابه دستور سازمان از این مسأله پرده‌پوشی نموده بودند، به این ناراحتی و خشم مذهبیها دامن زد. زیرا آنها اذعان داشتند که از ابتدا

کمونیست بوده‌اند، ولی به طور مصلحت‌آمیز، آن را آشکار نکرده‌اند، و چون اکنون رهبری سازمان، کمونیست شده، ما نیز حقیقت را می‌گوییم و شما را نیز دعوت به کمونیسم می‌کنیم، که راه واقعی و سعادت جوامع همین است و بس!!

این گونه بود که حتی در داخل زندان نیز سازمان و گروههای چپ‌گرا، یک شبکهٔ مافیایی و هماهنگ ساخته بودند، که توسط آن به القای مطالب الحادی و کمونیستی و مارکسیستی خود به دیگر زندانیان می‌پرداختند، و البته با هوشیاری برخی از مسلمانان مجرّب و مخلص، و همچنین اتفاقات درون سازمان در خارج از زندان، باعث برملا شدن ارتداد و بی‌دینی و دو چهرگی و ریای آنها گردید، دست ایشان باز شد و دیگر توانایی و اقتدار گذشتهٔ خویش را در داخل زندان از دست دادند، و مذهبیون و مسلمانان و دیگر افراد مقیّد نیز از اختلاط با ایشان و همفکری و معاضدت آنها کناره گرفتند.

بالاخره در سال ۱۳۵۷ که انقلاب اسلامی با رهبری و هدایت امام خمینی ﷺ و فداکاریها و ایثارگریهای مردم مسلمان به پیروزی رسید، و تمامی زندانیان سیاسی اعم از هر گروه و حزبی آزاد شدند، از جملهٔ زندانیان آزاد شده، اعضا و افراد آن سازمان بودند.

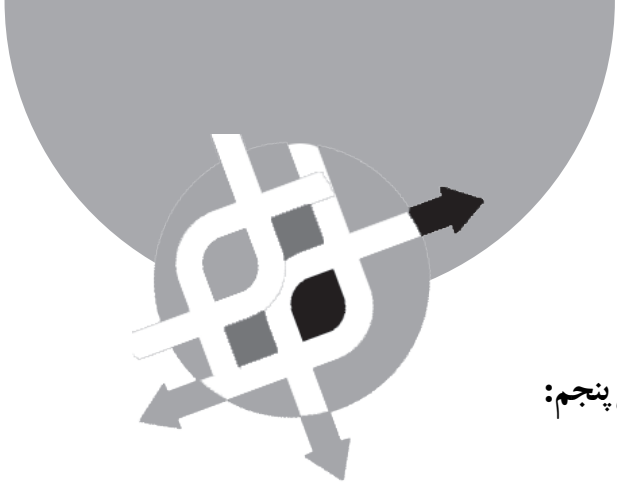

بخش پنجم:

عملکرد سازمان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، دورهٔ تظاهر به همسویی با انقلاب و امام و امت

در بخشهای پیشین، در مورد هویّت و ماهیّت، عقاید، سوابق و سرنوشت رهبران و اعضاء، اصول فکری و ایدئولوژیک، و همچنین عملکرد سازمان در دوران قبل از پیروزی انقلاب اسلامی آشنا شدیم.

در بخش حاضر، به بررسی و کنکاش در عملکرد سازمان در برههٔ بعد از پیروزی انقلاب و در مقطعی که هنوز عداوت و جدایی ایشان از خط امام و انقلاب اسلامی علنی و آشکار نشده بود، و خود را مدعی حمایت از امام و امت و اسلام می‌دانستند، خواهیم پرداخت.

سازمان از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا خرداد ۱۳۶۰ سعی کرد، همچون گروههای ملی‌گرا و برخی گروههای چپ، ضمن مخالفت با مواضع

اصولی امام و نظام اسلامی و یاران باوفای امام، خود را همراه مردم و مدافع حقوق آنان جلوه گر سازد. در واقع التقاط نظری آنان در صحنهٔ انقلاب به شکل التقاط سیاسی ظاهر گشت.

مخالفت ضمنی با همه‌پرسی نوع نظام و طرح پرسش - جمهوری اسلامی، آری یا نه - اوّلین نشانهٔ تعارض و مقابلهٔ سازمان با خط امام و محتوای اسلامی انقلاب بود. تبلیغات وسیع سازمان با استفادهٔ ابزاری از نوجوانان و جوانان، سرقت سلاحها و مهمّات پادگانها و عدم تحویل آنها به نهادهای قانونی معرفی شده، تشکیل خانه‌های تیمی متعدد و آموزش نظری و نظامی افراد جذب شده برای تأمین کادرهای عملیاتی، از برنامه‌ریزی حساب شده و دقیق سازمان برای به دست گرفتن قدرت، خبر می‌داد.

موضع منافقانهٔ دیگر سازمان در تدوین و تصویب قانون اساسی رخ نمود. در حالی که مبرهن و مشخص است، قانون اساسی، تجلّی خط سیر عملی و فکری یک نظام، و نشانگر آمال و آرزوها و افکار یک ملت و دولت است. نتیجتاً رأی ندادن و عدم شرکت در آن، بمنزلهٔ رد این مسیر فکری و عملی، و عدم اعتقاد به این آمال و افکار است. بعلاوه شرکت در انتخابات، خود عاملی برای حفظ وحدت با عموم بوده و خودداری از چنین امری، به معنای جدایی از کسانی است که در انتخابات شرکت نموده و به قانون اساسی رأی داده‌اند.

از این رو، اوّلین نشانه و علامت بسیار شاخص و بارز این عدم اعتقاد و اعتماد، و تضاد با عموم، شرکت نکردن سازمان و افراد و اعضای آن در

انتخابات قانون اساسی بود.

این حرکت سازمان، که نشان دهندهٔ تفرقه افکنی و نفاق و جدایی از راه امام و انقلاب بود، درگام بعدی به زیان خود آنها تمام شد.

اوّلین بازتاب این امر، در هنگام انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۵۸ نمایان شد.

بجاست تا با شرح خلاصه‌ای از اتفاقات آن هنگام (اوّلین انتخابات ریاست جمهوری)، نفاق افکنی‌ها، نیرنگها، آشوبها و جوّ اضطراب و درگیری و هیاهوی ایجاد شده توسط سازمان روشن‌تر گردد:

سازمان که در انتخابات قانون اساسی شرکت نکرده بود، و علت آن را نیز نقائص و اشکالات وارد بر آن می‌دانست (بویژه در اصول مربوط به اسلام ناب، خطوط اسلام، ولایت امر، عدالت و راهبردهای اقتصادی) ، ابتدائاً امام(ره) را از جانب خود نامزد ریاست جمهوری کرد. این اقدام، فریبی چند جانبه بود:

از یک سو اصل ولایت فقیه و در نتیجه قانون اساسی زیر سؤال می‌رفت و از این طریق حقانیت سازمان در عدم شرکت در انتخابات قانون اساسی ثابت می‌شد.

در وهلهٔ بعد، قداستِ رهبریت و ولایت امام در صورت تصدی ریاست جمهوری، از بین رفته و کمرنگ می‌شد.

در جایگاه بعدی، از این طریق و با اعلان هواداری و حمایت از امام، به زعم خویش، نظر امام را نسبت به خود مساعد و توجه مردم را نیز به خود جلب می‌نمودند! همان طور که در اطلاعیهٔ خود چنین نوشتند:

«... همچنین به نظر ما تقبّل این مسؤولیت از جانب امام و جمع شدن مسؤولیتهای رهبری و ریاست جمهوری در شخص ایشان، یکی از نقائص قانون اساسی مبنی بر دوئیت مراکز تصمیم‌گیری (یعنی ادغام رهبری در ریاست جمهوری)، و عملکرد احتمالاً متفاوت مسؤولیتهای فوق‌الذکر، خنثیٰ شده و عواقب بازدارندهٔ آن منتفی خواهد گردید.»[۱]

اما سازمان که مواجه با رد این پیشنهاد از جانب امام گردید، راه‌حلِّ دیگری برای مطرح کردن، و بازیابی خویش در نظر گرفت و مسعود رجوی که در آن زمان معروف‌ترین عضو سازمان بود را به عنوان کاندیدای خود برای نامزدی ریاست جمهوری برگزید!

به دنبال کاندیداتوری رجوی، حمایت و پشتیبانی گروهها و افرادی چون شیخ عزالدین حسینی، حزب دمکرات، هیأت نمایندگان خلق کُرد و سازمان انقلابی زحمتکشان[۲] ـ که عداوت و ضدیت آنان با اسلام و انقلاب محرز بود ـ از وی و سازمان اوج گرفت.

حمایت همین احزاب و گروهها، خود قرینه‌ای برای نزدیکی و قرابت فکری و عملی این احزاب و گروهها با سازمان بود.

نکتهٔ قابل توجه و تأمل در این میان، حمایت و تبلیغ نهضت آزادی ایران و در رأس آن مهندس بازرگان از کاندیدای سازمان مجاهدین خلق ایران، یعنی رجوی است.

پیشینیان سازمان، یعنی کادرهای اوّلیه آن که شاگردان ممتاز مهندس

۱- روزنامهٔ اطلاعات، ۱ دی ۱۳۵۸، ص ۱۲.

۲- همان، ۲۲ دی ۱۳۵۸، ص ۱.

بازرگان بوده و با الهام و درس گرفتن از کتب او، مانند راه طی شده، جزوات اساسی و زیربنایی خود را تنظیم کرده، و در واقع چکیده و عصارهٔ نظریات و آراء استاد خود را با تغییرات و اضافاتی به صورت اساسنامهٔ سازمان درآوردند، هیچ گاه نهضت آزادی را مقابل خود ندیده بلکه آن را محل رشد و شکل‌گیری افکار خود می‌دانستند، و این بار نیز بازرگان با جانشینان شاگردان خود مداراکرده و بدون توجه به اهداف و اقدامات واضح و نیّات مشخص آنها، به پشتیبانی ازکاندیدای سازمان، یعنی مسعود رجوی پرداخت.

با این حرکت وکاندیداتوری رجوی، سازمان می‌خواست تا با تصدی پست ریاست جمهوری، عملاً سرنوشت انقلاب و اسلام را در دست گیرد، و به این ترتیب به اهداف سازمانی خود نائل آید.

امّا بار دیگر دقّت عمل و بینش متعالی و هشیار امام(ره) این حرکت سازمان را ناکام گذارد و امام(ره) در نطقی قاطع اعلام کردند:

«کسانی که به قانون اساسی رأی مثبت نداده‌اند، حقّ ندارند رئیس جمهور شوند.»[۱]

یعنی وقتی کسی به خط سیر فکری و عملی، و آمال و آرزوهای یک ملت و دولت پایبند نبوده و به آنها معتقد نیست، نمی‌تواند در جهت ارضاء و اغنای این آمال و آرزوهاگام برداشته و آنها را محقّق سازد. بدین ترتیب، با نگرش دقیق امام به مسائل و اقتدار عمل معظمٌ‌له، طرحهای

۱- روزنامهٔ اطلاعات، ۳۰ دی ۱۳۵۸، ص ۱۰.

سازمان برای به دست‌گیری سکان انقلاب، نقش بر آب شد.

از طرف دیگر، سازمان که نمی‌خواست از جریان حرکت انقلاب، و حکومت باز بماند، بیکار ننشست و همّت به انجام تبلیغات منفی، و ایجاد جوّ بدبینی گماشت. بنی‌صدر -که شرح خیانتها، و همدستی او با سازمان در بخشهای آتی می‌آید- طی مصاحبه‌ای به طرفداری از رجوی و سازمان پرداخته و می‌گوید:

«من با این کار (حذف رجوی) مخالف بوده و هستم. البته نه به دلیل این که ایشان به قانون اساسی رأی نداده‌اند، ... من فکر می‌کنم، آنهایی که این مسأله را به وجود می‌آورند، قصد داشتند اوضاع نامساعدی ایجاد کنند و جای خوشوقتی است که طرفداران مسعود رجوی ایجاد تشنج نکردند، و من از طرفداران ایشان تشکر می‌کنم.»[۱]

پس از این سلسله وقایع و ناامیدی سازمان از این امور، دستور تحریم شرکت در انتخابات به دلیل حذف کاندیدای خودشان را صادر کردند. در این اوان، که نام کاندیدای سازمان از لیست کاندیداها حذف شده بود، سازمان و اعضای آن، برای توجیه رد شدن صلاحیت رجوی و در نتیجه اعتبار سازمان توسط امام(ره)، با طرح مطالب فتنه‌انگیز، شروع به شیطنت کردند که: «گروههای مختلف فشار، امام را سرانجام وادار به دخالت در امر صلاحیت کردند»، و «پس از حذف کاندیدای ما، اقشار و نیروهای بسیاری از شرکت در انتخابات کنار گذاشته شدند»، و «در این شک نیست

۱- روزنامهٔ جمهوری اسلامی، ۳ بهمن ۱۳۵۸، ص ۱۱.

که اگر حرمت کسالت امام نبود ملیونها تن دیگر هم در سراسر کشور در انتخابات شرکت نمی‌کردند.»[۱]

مطلب فوق که در آن زمان، سازمان برای مظلوم‌نمایی و گنهکار جلوه دادن دیگران و مورد ظلم واقع شدن خود و هواداران خویش عنوان کرده بود، و مطالبی از این دست که البته بر پایه منطق نیز استوار نبود، فراوان از سوی سازمان صادر می‌شد.

اوّلاً - اگر هدف ایشان از شرکت در انتخابات واقعاً حفظ وحدت بود، لاجرم پس از حذف کاندیدای ایشان نیز باید تن به شرکت در آن می‌دادند، مگر آن‌که تصور ایشان از شرکت در انتخابات، وحدت پیرامون محور خودشان بوده باشد، که بود.

ثانیاً - در مورد تحت فشار قرارگرفتن امام، این طرز فکر ناآگاهانه در مورد امام(ره) اوّلین بار از سوی بختیار عنوان شد و بعداً توسط نهضت آزادی به کارگرفته شد، اما امام(ره) بارها و بارها ثابت کردند که هیچ‌گاه تحت فشار دیگران قرار نمی‌گرفتند.

ثالثاً - در مورد این ادّعا که پس از حذف کاندیدای ایشان، اقشار و نیروهای وسیعی کنارگذاشته شدند، باید توضیح داد کسانی در کردستان از کاندیدای سازمان حمایت می‌کردند که به روی حکومت اسلامی، اسلحه کشیده بودند و لذا حمایت این قشر از کاندیدای ایشان چه معنایی داشته؟ و تعداد آنان چقدر بود؟

۱- روزنامهٔ جمهوری اسلامی، ۱۸ بهمن ۱۳۵۸، ص ۱۲.

رابعاً - در آن قسمت از اعلامیه که: «اگر حرمت کسالت امام نبود...» آیا مناسب نبود ایشان نیز حرمت نگاه داشته و در انتخابات شرکت می‌نمودند؟

با توجه به مواردی که برای نمونه، بر ردّ اطلاعیهٔ فوق‌الذکر و هیاهوهای راجع به آن آمد، بسادگی می‌توان دریافت که کنایات و اعتراضات سازمان صرفاً برای تفرقه‌افکنی و دو دستگی و ایجاد جوّ تشنج، بوده و تنها برای خالی نبودن عریضه و توجیه اعمال خود و تقبیح اعمال نافی منافعشان بوده است.

بدین ترتیب، سازمان که می‌دید به خاطر عدم تجانس و تقیّد به انقلاب اسلامی و راه امام و قانون اساسی، نمی‌تواند از طرق قانونی و معمول، وارد دستگاه مدیریت و حکومتی گردد، و عملاً خود را از جریان حکومت و پرچم‌داری انقلاب به دور می‌دید، تنها راه موجود برای مطرح نمودن خود را ایجاد غائله و غوغا دید، تا از این طریق، و با ایجاد تشویش و نگرانی ـ که مبادا این غوغاها و مواضع مخالفانهٔ سازمان، منتهی به یک آشوب بزرگ داخلی شود ـ بتواند در دستگاه حکومتی رخنه کرده و با تصدی پستهای کلیدی (حال چه از طریق انتخابات و چه از طریق تفویض مقام) هدایت و راهبری انقلاب و امت و اسلام را به دست گیرد!

بنابراین سازمان در یک اقدام هماهنگ، و با زمینه‌چینی، دست به ایجاد درگیریها و آشوبهای پراکنده و نامنظم در اقصیٰ نقاط کشور، با اقشار مختلف ملت و بخصوص نیروهای انقلابی مانند سپاه پاسداران انقلاب اسلامی زد.

این اقدام سازمان که به صورت فراگیر و با نقشهٔ دقیق انجام می‌شد، دارای خصلتی خزنده بود. در ابتدا با تعطیل دفاتر نمایندگی خود در بعضی شهرستانها، و مجعول خواندن اخبار درگیریها و اغتشاشها، به مظلوم‌نمایی پرداخته و تمامی واکنشها را توطئه‌ای علیه خویش قلمداد می‌کردند، تا با این عمل جلب ترحم کرده و خود را شدیداً تحت فشار و مظلوم جلوه دهند.

نکتهٔ جالب و قابل توجه این که نیروهای انقلابی و پاسدار انقلاب، در این مقطع، بسیار تیزهوشانه تمامی ترفندهای سازمان را پیش‌بینی و آنها را خنثی می‌کردند. برای نمونه:

در موقعی که سازمان استراتژی مظلوم‌نمایی و جلب ترحم و تحت فشار بودن را پیشه کرده بود، در روزنامهٔ جمهوری اسلامی در تاریخ ۹ تیر ۱۳۵۹ در صفحهٔ ۱۳، مطلبی افشاگرانه از قول یکی از سازمانهای انقلابی نگاشته شد:

«سازمان مجاهدین خلق با اعلام تعطیل دفاتر خود می‌خواهد وانمود کند که شدیداً تحت فشار است.»

و در ادامه می‌افزاید:

«به دنبال سخنرانی مهم و تاریخی امام و ... در زمینهٔ افشای ماهیّت عقیدتی و سیاسی سازمان مجاهدین خلق ایران، باز هم شاهد برخورد منافقانه، پیچیده و جدیدی از طرف کادر رهبری سازمان مزبور هستیم که با یک مانور مظلوم‌نمایانه و طلب‌کارانه، اعلام تعطیل دفاتر خود را کرده‌اند. کادر رهبری سازمان مزبور با توسل به مانور فوق هدفهای زیر را تعقیب

می‌کند:

الف - مظلوم‌نمایی، تبلیغ وجود خفقان و ایجاد زمینه برای اقدامات تروریستی و مسلحانه احتمالی، ب - عقب‌نشینی تاکتیکی مفید، به منظور کسب امتیازات از مقامات مسؤول ج - سکوت موقت به منظور فروکش کردن بحران.»[۱]

تحلیل فوق نمونه‌ای از برخورد هوشیارانه انقلابیون است که تاکتیکهای فریبنده منافقین را برای امت اسلامی آشکار می‌سازد.

در جهت روشنگری افکار عمومی و رو شدن دست سازمان در به‌کار بستن این حیله، انجمن اسلامی کارکنان برق طی اطلاعیه‌ای با تیتر «سکوت مجاهدین خلق توطئه‌ای جدید است» اعلام نمود:

«مجاهدین خلق که در می‌یابند در برابر موجی از سؤالات هواداران خود واقع خواهند شد، و اختلافات درون سازمانی شدّت خواهد یافت، برای سرپوش گذاشتن به آن متوسل به حیلهٔ تازه‌ای شده‌اند...».[۲]

طبق حرکت خزنده و از پیش تعیین شدهٔ سازمان، سایشها و درگیریهای پراکنده و نامنظم بین سازمان و اعضای آن با مردم و نیروهای خودجوش انقلابی مانند سپاه پدید آمد.

برای مثال، روزنامهٔ مجاهد -که روزنامهٔ حزبی سازمان بود - اقدام به فحاشی نموده و به بدگویی از سپاه می‌پردازد تا غائله را به دامان سپاه هم بکشاند. در ذیل جوابیه سپاه پاسداران در مقابل تهمتها و هتک حرمتهایی

۱- روزنامهٔ جمهوری اسلامی، ۹ تیر ۱۳۵۹، ص ۱۳.
۲- همان، ۱۰ تیر ۱۳۵۹، ص ۱۲.

که در روزنامهٔ مجاهد نسبت به این نهاد انقلابی شده بود را می‌خوانیم تا با جوّی که آن روزها، سازمان ایجاد کرده بود بهتر آشنا گردیم:

«سپاه پاسداران انقلاب اسلامی اعلام می‌کند که در مختصات خط مکتبی ما، آنان که با چریکهای فدایی خلق، کومله، حزب دمکرات، شیخ عزالدین حسینی، عبدالکریم لاهیجی و... جبهه واحد برای ریاست جمهوری کاندیدای شما تشکیل می‌دهند، نام «منافق» می‌گذارد و هرگز آنان را در خط انقلاب اسلامی نمی‌داند. مسؤولیت خطیر تداوم و پاسداری انقلاب اسلامی در داخل و خارج کشور، به ما تاکنون اجازه نداده است تا خود را سرگرم درگیریهای لفظی با گروههای پُر مدعا در حرف و بی‌محتوا در عمل نماییم... پس از پیروزی انقلاب نیز بدون هیچ‌گونه حرکت و عمل انقلابی در راه سازندگی و رشد انقلاب، بزرگترین رسالت خود را ایجاد بدبینی نسبت به ارگانهای حافظ انقلاب از جمله سپاه پاسداران می‌دانند، بنابراین علاوه بر این که باری از روی دوش امام و امت برنداشته‌اند، همواره خاری در راه انقلاب بوده‌اند...».[۱]

در این جا، جا دارد به زمان اوج درگیریها و غائله‌های مختلف و منظم از سوی ضد انقلابیون، در جهت خودمختاری استانهای مختلف مانند کردستان، آذربایجان، خوزستان، شهرستان گنبد، و... اشاره کنیم. شروع ماجرای ادعای خودمختاری کردستان را پی می‌گیریم.

در این زمان، کردستان منطقه و صحنه‌ای برای تاخت و تاز گروههای

۱- روزنامهٔ جمهوری اسلامی، ۱ اردیبهشت ۱۳۵۹، ص ۵.

مخالف و ضد انقلاب بوده و تقریباً به منطقه‌ای که مرکز ثقل ائتلاف نیروهای معاند و محارب اسلام و انقلاب بود، تبدیل شد.[۱]

در این میان، در بین گروهکها و احزابی که در کردستان حاضر بودند و شرکتی فعّال در آشوبها داشتند جای سازمان، خالی احساس می‌شد.

اما سازمان نفاق که فعلاً چهرهٔ واقعی خویش را نمی‌بایست بروز می‌داد و خود را هنوز مزوّرانه در مسیر امام و اسلام القاء می‌کرد، از یک سو باید به این درگیریها دامن‌زده و اضداد و اعداء جمهوری اسلامی را تقویت می‌نمود تا راه خویش را هموار کند، و از سوی دیگر باید ظاهر خود را حفظ می‌کرد.

به همین دلیل خود را از آشوبهای مختلف در شهرهایی مانند کردستان مبرا دانسته و در قبال نظرخواهی‌ها و سئوالها، سکوت پیشه می‌نمود. نه له و نه علیه آشوبگران و احزابی که فعّالانه در اغتشاش شرکت داشتند اظهار نظری نمی‌کرد.

حال آن‌که، زیر این پوستهٔ ظاهری عدم دخالت و سکوت، هستهٔ ناآرام توطئه نهفته بود. یکی از رهبران حزب دموکرات در اوج درگیریهای آشوبگران با نیروهای پاسدار و انقلابی می‌گوید:

«ما در کردستان با اکثر گروهها رابطه و همکاری داریم از جمله با سازمان مجاهدین خلق.»

۱- توضیح این‌که مسأله خودمختاری‌ها و آشوب در شهرستانها، طی برنامه‌ای منظم و طراحی شده به صورت هماهنگ و با حضور منظم و مستمر گروهکهای ضدانقلاب همراه بود.

و یا عزالدین حسینی از رهبران غائله کردستان می‌گوید:

«من در حال حاضر تمام نیروهایی را که در خدمت خلق کُرد و در جریان مبارزات شرکت دارند و مخصوصاً زحمتکشان را تأیید می‌کنم. حزب دموکرات و سازمان انقلابی زحمتکشان، مجاهدین خلق و چریکهای فدایی، در مبارزه فعّالانه شرکت دارند.»[۱]

و همین شخص بعدها حمایت خود را نیز از مسعود رجوی به عنوان کاندید ریاست جمهوری اعلام می‌دارد.

مشاهده می‌شود که هر قدر سازمان در جهت تزویر و گمراه کردن اذهان عموم، نسبت به ماهیّت و خط‌مشی خود تلاش می‌کرد، به علت کثرت و وسعت فریبکاری و دورویی خود، و همچنین بیداری و هشیاری مردم و دقّت نیروهای انقلابی و اسلامی، فریب آنها بیشتر نقش بر آب می‌شد.

همچنین ملاحظه می‌شود که سازمان، یکی از محورهای اصلی تقویت و حمایت از غائله‌های داخلی در جهت به آشوب کشیدن جوّ سیاسی و اجتماعی کشور، و در نتیجه به دست آوردن فرصت برای عرض اندام و بهره‌برداری از این موقعیت و وضعیت و به قولی از آب گل آلود ماهی گرفتن بود.

به قول حضرت امام(ره):

«جوانهای ما را در اطراف می‌کشند، در کردستان عزیز، آن قدر از

۱- همان مأخذ قبل.

جوانهای ما را و از خود کردها را کشتند و اینها در عین حال می‌گویند ما مسلم هستیم، قرآن می‌فرماید که شماها منافق هستید... شماها که قولتان غیر عملتان است... شما منافق هستید...».

اما در مورد آشوبها و درگیریهای ریز و درشت سازمان و هوادارانش با ملت مسلمان در شهرها، از بین هزاران اخلال و درگیری و فتنهٔ ایجاد شده توسط سازمان در آن سالها، یکی از آنها، اخلال در مراسم مذهبی شب احیاء در دانشگاه جامعة الصادق بود.[۱] این اقدام که با اعتراضهای سازمان یافته و داد و فریادهای طرح‌ریزی شده حین سخنرانیها انجام می‌شد، در طول ماه مبارک رمضان ادامه یافت. عمّال سازمان، شامل دختر و پسر، در حین سخنرانی که راجع به عملکرد سازمان بود با هیاهو و سر و صدا در صدد اغتشاش برآمدند و بعد که با مقاومت مردم رو به رو شدند، اقدام به ضرب و جرح شرکت‌کنندگان در مراسم کردند که بلافاصله سپاه وارد عمل شده و توانست عده‌ای از آنان را دستگیر کند.

مردم متدیّن به خاطر دارند که سازمان چگونه از دختران و پسران نوجوان و جوان در سر چهارراهها به جای تابلوهای تبلیغاتی استفاده می‌کرد و توسط آنان به نشر شایعات و شبهات نسبت به انقلاب و حرکت اصولگرایانهٔ آن می‌پرداختند. و اقداماتی از این دست که در طول سالهای ۵۸ و ۵۹ به فراوانی به چشم می‌خورد.

همهٔ این درگیریها و تضادها، هر چند دارای مشی و برنامه‌ای هدفدار

۱- روزنامهٔ جمهوری اسلامی، ۱۳ مرداد ۱۳۵۹، ص ۵.

بود، ولی به صورتی واحد، یکپارچه و منسجم اجرا نمی‌شد، بلکه صورتی پراکنده و محافظه کارانه داشت تا هدفدار بودن آنها، برای عموم روشن نشود. همچنین سران و کادرهای رهبری، خود را همچنان در خط امام و اسلام وانمود می‌کردند و تمامی انتقادها و اعتراضها به عملکرد و درگیری و اغتشاش اعضای خود را ردکرده و بی‌اساس می‌انگاشتند و یا تقصیر آن را به گردن دیگران انداخته و توجیه می‌کردند.

این درگیریها و فتنه‌های پراکنده، همان طور -که در آینده خواهیم دید - خود زمینه‌ای بود برای ایجاد یک غائله بزرگ و آغازی برای مشی مسلحانه و محاربانه سازمان که توضیح آن در بخش بعدی خواهد آمد.

اما از نگاهی دیگر، سازمان که با عملکرد ریاکارانهٔ خویش، توانسته بود عدهٔ قابل توجهی از نوجوانان و جوانان ناآگاه را جذب خویش کند، و تمامی اعمال و نقائص خود را با همین نیرنگ، یعنی ریا و فریب و توجیه و مغلطه، پنهان نماید، و اکنون در یک قدمی سقوط و جدایی کامل از امت و امام بوده و می‌رفت تا علاوه بر این که خط و راه خود را از ملت و اسلام و انقلاب جدا کند، دست به غوغا و بلوایی بزند تا زمینهٔ یک آشوب تمام عیار داخلی مهیا شود؛ و همان طور که مسلّم و مدلّل است، آشوب داخلی در کشوری که تازه انقلاب کرده و اوضاع آن نظم و ترتیب کامل نیافته و خطرات زیادی برای امنیت داخلی و خارجی آن وجود دارد، بسیار خطرآفرین بوده و زمینه و راه نفوذ و تهاجم بیگانه را هموار می‌نماید. از همین رو، شخصیتها و بزرگان مذهبی و اجتماعی، طیّ هشدارها و اطلاعیه‌هایی در جهت بازگرداندن سازمان به دامان جمع، و برحذر داشتن

ایشان از جدایی از امت و امام و انقلاب و امتناع از عناد و عداوت با نیروهای انقلابی و مخلص، به ایشان تذکر دادند؛ تاکشور و ملت از اثرات منفی و زیانبار آشوبهای داخلی و عظیم به دور بماند.

در رأس مصلحان، حضرت امام(ره) بودند که علی‌رغم این که سازمان را اصلاح نشدنی یافتند، با جدّیت به تبیین اسلام و زشتی نفاق پرداخته و طی هشداری در مورد منافقین فرمودند که اسلام همیشه درگیر خطر منافقین بوده است و در ادامه فرمودند:

«البته آن کسی که می‌خواهد خرابکاری کند، نمی‌آید اعلام کند که من خرابکارم، او می‌آید اعلام می‌کند که من دوست شما هستم، ما فدایی شما هستیم و این آخوندها ارتجاعی هستند... ممکن است من هی بگویم اسلام، هی بگویم فدایی اسلام و فدایی خلق و هی بگویم مجاهد اسلام و مجاهد خلق، این حرفها را بزنم، لکن وقتی که اعمال من را شما ملاحظه بکنید و ببینید که از اوّل من مخالفت کردم، در هر جا تفنگ کشیدم و مخالفت کردم و هر جا بنا بود که یک اصلاحی شود، شما دیدید که من آمدم و مقابلش ایستادم و مشتم راگره کردم و تفنگم راکشیدم و... منافقها هستند که بدتر از کفارند، آن کسی که می‌گوید مسلمان هستم و به ضد اسلام عمل می‌کند، می‌خواهد بر ضد اسلام عمل بکند، او هست که در قرآن بیشتر از آن تکذیب می‌شود تا دیگران، ما سورهٔ منافقین داریم اما سورهٔ کفار نداریم... اینها همه را گول می‌زنند، من در نجف بودم، اینها می‌خواستند مرا گول بزنند، بیست و چند روز آن جا تمامش از نهج‌البلاغه و قرآن صحبت می‌کرد

تا من همراهی کنم از آنها...»[۱]

امام در عین گوشزد نمودن خطر منافقین، آنها را دعوت به آرامش و همراهی ملت و اسلام می‌نمایند.

و به عنوان نمونهٔ آخر، در نماز جمعهٔ سبزوار، امام جمعهٔ این شهرستان، برادرانه از ایشان می‌خواهد که به دامان ملت بازگردند و همراهی با مشرکین و امپریالیسم نکنند و خواستار این می‌شود که دست از توطئه کشیده و به پیشگاه امت برگردند و می‌گوید: «بیش از این تودهٔ مردم را جهت درگیریهای خیابانی تحریک ننمایید، با بزرگ‌نمایی تبلیغ ننمایید.» و نیز در مورد مظلوم‌نمایی این گروه به تودهٔ مردم هشیاری می‌دهد که گول نخورید.[۲]

اما سازمان نفاق طلب و محارب، که به دنبال مطامع خویش بود، به نصایح و هشدارها توجه نکرده و راه خویش را که همان راه تشویش اذهان ملت، ایجاد درگیریهای خیابانی و القاء بدبینی نسبت به دولت انقلابی و مجموعهٔ انقلاب بود، ادامه داد.

تا این که این اعمال و رفتارها، زمینه‌ساز درگیری و تضادی اساسی بین سازمان با امت انقلابی و انقلاب اسلامی شد، و همراهی و پشتیبانی بنی‌صدر و نیروهای ملّی‌گرا، منجر به وجود آمدن آشوب و غائله‌ای بزرگ و فراگیر گردید.

۱- روزنامهٔ جمهوری اسلامی، ۵ تیر ۱۳۵۹، ص ۱۲.
۲- همان، ص ۵.

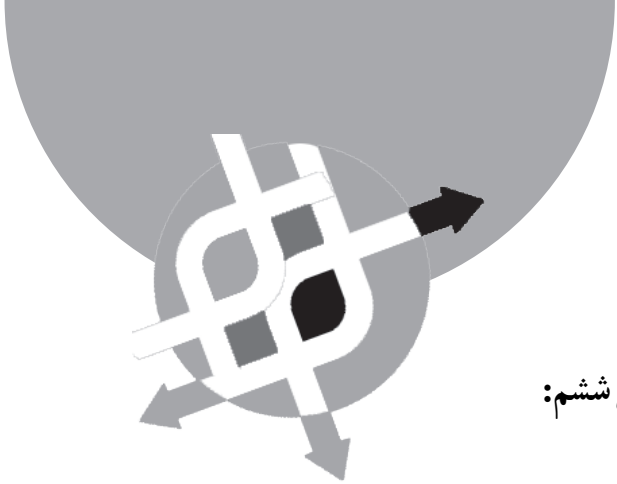

بخش ششم:

عملکرد بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، نمود جدایی و عداوت سازمان با خط امام و انقلاب اسلامی

در بخش حاضر، به بررسی چگونگی جدایی کامل و نمود تضاد و عداوت منافقین باامت، انقلاب و امام خواهیم پرداخت.

در ادامهٔ مطالب بخشهای پیشین و پیامد عکس‌العملها و رفتار سازمان در قبال انقلابیون مسلمان، و مواضع و نصایح امام(ره) و حرکت امت، سازمان که تمامی نیروهای انقلابی را علیه خود بسیج کرده و نخواست جهت فکری و عملی خود را هماهنگ و همخوان با امت مسلمان ایران و رهبری حکیمانه نماید، عملاً خود را تنها و بی‌نقطهٔ اتکاء یافت. در همین حال، فشار نیروهای انقلابی و مذهبی به خاطر اعمال ضدانقلابی و ضددینی و ضدمردمی انجام شده از طرف سازمان، و درگیریهای بین آنان

با مردم و سپاه فزونی یافته و عملاً سازمان تحت فشاری مضاعف - هم از درون از بابت اشکالات ایدئولوژیک و هم از خارج به خاطر رفتارهای ضد مردمی و ضد دینی، و ناهنجاریهای سازمان - قرار می‌گرفت.

سازمان که خود را بیش از پیش نیازمند کاهش فشار نیروهای انقلابی و مردمی می‌دید، تنها راه چارهٔ باقی مانده برای خویش را در توسل به فریبکاری و دغلبازی با شخص امام یافت، و به خیال خام خویش با استعمال لفظ پدرگرامی و الفاظی از این دست و ابراز نگرانی برای اسلام و امام و ملت، مزورانه اقدام به مظلوم‌نمایی و جلب ترحّم کرده، و خود را مخالف با کفر و استکبار، و موافق اسلام و مردم؛ و مورد ظلم گروههای مرتجع! (یعنی مردم و انقلابیون مسلمان) و در تلاش برای حفظ وحدت معرفی می‌کرد.

در اینجا بخشهایی از نامهٔ آنان به محضر امام(ره) نقل می‌شود:

بسم الله الرّحمن الرّحیم

حضرت آیت الله العظمی «امام خمینی» پدرگرامی‌مان،

«مجاهدین خلق ایران» در نهایت اعتذار از این که در هنگامی که آن حضرت بیش از پیش نیازمند آرامش هستید مزاحم اوقات شریف می‌شوند. ضمن آرزوی سلامت و عمر طولانی برایتان،[۱] در رابطه با

۱- اوج نفاق.

پاره‌ای مطالب بسیار حساس مملکتی به استحضار می‌رساند:

... این روزها در کوران انتخابات در صحنهٔ سیاست داخلی نیز شاهد بالاگرفتن اختلافات فرقه‌ای و حزبی و گروهی منجمله علیه «مجاهدین خلق ایران» هستیم، تمایلی که برحسب آن با آن که موقعیت کشور ما در قبال آمریکا هیچ تفاوتی با یک ماه پیش نکرده است، «مجاهدین» نیز بمثابه دشمن تلقی شده و گاه صراحتاً «مهدورالدم» و «بدتر از ساواکی» و «دشمن اصلی در داخل کشور» و «شایستهٔ هرگونه سرکوب» معرفی می‌گردند... و اگر این گونه تمایلات مهار نشود... بیش از پیش راه را بر مقاصد شوم امپریالیستها هموار خواهد نمود. حال آنچه بدیهی است لااقل تا وقتی زمینه‌های هرگونه طمع و چشم‌داشت امپریالیستها بر این میهن اسلامی منتفی نشده باشد، شقه شدن نیروهای مردم (!!) هرگز به سود انقلاب نبوده و هیچ چیز مسموم‌تر و خطرناک‌تر از تبدیل وحدت کلمه به تفرقه و تفرّق نیست...

... ما نمی‌توانیم از مقدمه‌چینی‌هایی که به اشکال مختلف در آستانهٔ انتخابات صورت می‌پذیرفت، فروگذار نموده و مثلاً تهدید مسلحانهٔ یک روزنامهٔ بخصوص (جمهوری اسلامی) علیه خودمان را به عرض «امام» نرسانیم. زیرا بالصراحه در ۲۷ اسفند ماه (۵۸) عنوان کرده بودند که برابر ما چاره‌ای جز «اندیشه به سلاح» نیافته‌اند... به این ترتیب «مجاهدین خلق ایران» در آرزوی یک زندگی مسالمت‌آمیز و تفاهم‌بار، شورایی که فارغ از هرگونه تهدید و عمل و عکس‌العمل ناخوشایند باشد، خود را محق می‌داند به منظور نیل به حداکثر وحدت کلمه و یکپارچگی ممکن، از

محضر شما تقاضا کند که با ارشادات خود به این نگرانی‌ها خاتمه دهید...[۱]

بدین ترتیب سازمان با ارسال این نامهٔ سرگشاده، می‌کوشد تا با وانمود ساختن خود در خط و راه امام، و ارائهٔ خود به صورت یک ارگان و گروه ضد امپریالیسم و مظلوم، و قلمداد کردن مردم و نیروهای مسلمان و انقلابی در خط امام به نام اغتشاش‌گر و تفرقه‌طلب، به مقصود و نیّت خویش برسد، از طریق جلب نظر مساعد و مثبت امام در مورد سازمان؛ به کاهش فشار امواجِ آحاد نیروهای انقلاب اسلامی، دست یابد. در این نامه، منافقین پیشنهاد نشست و جلسه‌ای با حضرت امام(ره) را ارائه می‌دهند تا خود را پیشقدم در وحدت معرفی کنند!

اما، امام امت با روشن‌نگری و بینش خاص سیاسی - مذهبی خویش، طی جوابیه‌ای ضمن این که به این حرکت و ترفند منافقان، رنگ ناامیدی پاشیده و آنان را از این نیرنگ، مأیوس ساختند، اذهان امت را نیز نسبت به ایشان روشن‌تر از قبل ساختند:

«... ما به آنها کراراً گفته‌ایم و حالا هم می‌گوییم که مادامی که شما تفنگها را درمقابل ملت کشیده‌اید، یعنی در مقابل اسلام با اسلحه قیام کرده‌اید، نمی‌توانیم صحبت کنیم و نمی‌توانیم مجلسی با هم داشته باشیم، شما اسلحه‌ها را زمین بگذارید و به دامن اسلام برگردید، اسلام شما را می‌پذیرد...

۱- روزنامهٔ جمهوری اسلامی، ۱۱ فروردین ۱۳۵۹، ص ۱۲.

فقط گفتن به این که ما حاضریم و در آن نوشته‌ای که نوشته‌اید، در عین حالی که اظهار مظلومیتهای زیاد کرده‌اید، لکن باز ناشیگری کردید و ما را تهدید به قیام مسلحانه کردید... شما به قوانین اسلام سر بگذارید، گردن فرو بیاورید. کشور اسلامی ما همه شما را می‌پذیرد و من هم که یک طلبه هستم با شما حاضرم در یک جلسه، نه در یک جلسه، در ده‌ها جلسه با شما بنشینم و صحبت کنم، لکن من چه بکنم که شما اسلحه در دست گرفته‌اید و می‌خواهید ما را گول بزنید. برگردید و به دامن ملت بیایید و اسلحه‌ها را تحویل بدهید و اذعان کنید به این که ما خلاف کرده‌ایم...

و من اگر در هزار احتمال یک احتمال می‌دادم که شما دست بردارید از آن کارهایی که می‌خواهید انجام بدهید، حاضر بودم با شما تفاهم کنم و من پیش شما بیایم، لازم هم نبود شما پیش من بیایید. و حالا هم به موجب احکام اسلام نصیحت به شما می‌کنم؛ شما در مقابل این سیل خروشان ملت نمی‌توانید کاری انجام بدهید...[۱]

با انتخاب شدن ابوالحسن بنی‌صدر به عنوان رئیس جمهور، با رأی مردمی که او را همسو و پشتیبان اسلام و امام می‌دانستند، سازمان، تارهای خود را گرداگرد این عنصر ضعیف النفس تنید تا با استفاده از مقام و اختیارات او به عنوان رئیس جمهور، از حمایت و پشتیبانی بنی‌صدر برای رسیدن به مقاصد خویش استفاده نماید.

در نتیجه با اختیارات و آزادی عملهایی که بنی‌صدر در اختیار ایشان

۱- صحیفهٔ امام، ج ۱۴، صص ۳۴۲ و ۳۴۳.

قرار داد، سازمان توانست به قدرت و انسجامی نسبی دست یابد، تا آن جا که رجوی، سرکردهٔ سازمان، در سایهٔ بنی‌صدر، خواب حکومت می‌دید.

همدستی رجوی؛ به عنوان رئیس سازمانی مسلح، که توانسته بود با ریا و نفاق و فریبکاری، عدهٔ قابل توجهی از جوانان ساده لوح و پاکدل را جذب خویش نماید، با بنی‌صدر، رئیس جمهوری که با رأی اکثریت مردم که او را در راه اسلام و امام می‌انگاشتند، فرصت و زمینهٔ خوبی برای آنان، به منظور شوراندن هوادران خویش، و به وجود آوردن حکومت و حاکمیت دلخواه آمریکا را فراهم آورده بود.

از این رو، در ادامهٔ دسیسه و حرکت مظلوم‌نمایانه و خزندهٔ خویش، مرحلهٔ بعدی این توطئه آغاز شد. سازمان و هواداران آن، که تا دیروز تظاهر به بی‌گناهی و مظلوم بودن می‌کردند، اینک، اقدام به درگیریهای پراکنده نموده، با برخورداری از حمایت بنی‌صدر و اختیارات او، و همچنین دست یافتن به اسلحه با مجوز رئیس جمهور[۱] می‌بایست حرکت تاکتیکی خود را تکمیل می‌نمودند.

نتیجتاً، در روز ۱۴ اسفند ۱۳۵۹، با برنامه‌ای دقیق و شوم، حادثه و فاجعه‌ای را به بار آوردند که تضاد و مخالفت ایشان را با خط اسلام و امام و مردم، بیش از پیش علنی و محرز ساخت که نقل آن را از روزنامهٔ کیهان ۱۶ اسفند ۱۳۵۹ می‌خوانیم:

«بعدازظهر پنجشنبه ۱۴ اسفند ۵۹، ابوالحسن بنی‌صدر به مناسبت

۱- روزنامهٔ جمهوری اسلامی، ۲۰ اسفند ۱۳۵۹، صص ۱ و ۲.

سالگرد درگذشت دکتر مصدق، قرار بود برای گروههای مختلف که در زمین چمن دانشگاه تهران و ضلع جنوبی و شرقی دانشگاه و قسمتی از خیابان گرد هم آمده بودند سخنرانی کند، اکثر شرکت کنندگانی که در زمین چمن بودند را دختران و پسران محصل بین سنین ۱۴ تا ۱۸ سال تشکیل می‌دادند و نظمی که در شعارها، نشستن، حرکات و تهاجم از خود نشان می‌دادند، نشان دهندهٔ یک نظم و تشکیلات از قبل سازمان داده شده و مشخص بود که غالب آنان از اعضای میلیشیا (شاخهٔ نظامی) سازمان باشند.

در خارج از دانشگاه و خیابانهای جنوبی و شرقی، گروههایی پلاکاردها و عکسهای متعددی در دست داشتند و شعارهایی با این عناوین می‌دادند: ضد ملی گرایی، ولایت فقیه است - اینها بودند می‌گفتند، بختیار، سنگرت را نگهدار - تا مرگ شاه دوم نهضت ادامه دارد...

چند دختر چادر مشکی نیز در میان زمین چمن، پلاکاردهایی از سخنان امام بر ضد ملی گرایی، و عکسهایی از امام را در دست داشتند که مورد یورش جوانی در بین جمعیت واقع شد. و جوان مذکور، پلاکاردها و عکس امام را پاره پاره کرد و به هوا پرتاب کرد. در این هنگام جمعیت با کف زدن از جوان تشویق به عمل آوردند.

در ساعت ۳/۴۰ دقیقه عصر دکتر بنی‌صدر در میان کف زدنها و سوتهای حضار به جلو جایگاه آمد و برای ابراز احساساتی که می‌شد دست تکان می‌داد... در حین سخنرانی چند بار از جانب گروهی که به نظر می‌رسید میلیشیا باشند گفته شد: «بنی‌صدر، بنی‌صدر، بلندگو را قطع

کردند.» در این هنگام بنی‌صدر به مخالفان اخطار کرد که اگر مأموران از عهده دستگیری آنها برنیایند، این کار را به مردم خواهد سپرد. پس از مدتی که از سخنرانی گذشت، از طرف دختران و پسران و جمعیت موافق ایشان، شعارهایی داده شد از قبیل: مرگ بر بهشتی، بنی‌صدر بنی‌صدر بهشتی را رسوا کن و... بنی‌صدر در قسمتی از سخنانش در حالی که چند برگه و کارت شناسایی را نشان می‌داد، آنها را متعلق به چند تن از افراد کمیته و حزب جمهوری اسلامی خواند که آنان را به عنوان چماقدار دستگیر کرده‌اند. پس از اعلام این مطلب، بنی‌صدر با شعارهای «مرگ بر بهشتی» و «سردستهٔ چماقداران بهشتی» مورد تشویق قرار گرفت. سپس بنی‌صدر از هواداران خواست دور گروهی را که شعار مخالف می‌دهد را خالی کنند تا مشخص شوند، که عملی نشد.

در این هنگام از ضلع غربی و جلوی جایگاه، گروهی در حالی که پا به زمین می‌کوبیدند این شعار را دادند: «بنی‌صدر، بنی‌صدر، اذن جهادم بده.» صحنه‌های فجیعی به وجود آمده بود، افرادی که از زمین چمن بالا رفته بودند مرتب اشخاصی را که «ریش و اورکت» به تن داشتند در حالی که با مشت به سر و صورتشان می‌زدند و خطاب به آنان شعار مرگ بر چماقدار می‌دادند به پایین و به میان هواداران خود در زمین چمن پرتاب می‌کردند. هواداران نیز در زمین چمن با ولعی وصف ناشدنی به جان آنها می‌افتادند و سپس تحویل گارد ریاست جمهوری می‌دادند...

بنی‌صدر رأس ساعت ۶ به سخنان خود پایان داد و شرکت کنندگان در حالی که شعارهایی علیه دکتر بهشتی می‌دادند دانشگاه را ترک گفتند. در

پایان مراسم در جلوی درب جنوبی دانشگاه، چادری که در آن نمایشگاه عکس ترتیب داده می‌شد و کتاب در آن به فروش می‌رسید، همچنان می‌سوخت.»[۱]

در واقع این حرکت ادامهٔ تاکتیک جدیدی بود که از زمان ریاست جمهوری بنی‌صدر آغاز شده بود و همهٔ مخالفین و گروهکها، از جمله سازمان نفاق، زیر چتر رئیس جمهوری و با حمایت او، به انقلابیون و ارزشها و روحانیت حمله می‌کردند. یعنی سازمان در سایهٔ حاشیهٔ امنیتی که بنی‌صدر برای آنها فراهم ساخته بود و اعتمادی که مردم به بنی‌صدر داشتند، می‌خواست تا با ایجاد یک جریان مخالف و براندار، و درست کردن پایگاهی مردمی برای خود، حکومت و قدرت را که سالها در انتظار آن نشسته بود در دست گیرد؛ و هواداران سازمان با یک برنامهٔ دقیق مغزشویی می‌شدند تا بتوانند در موقعی که کادرهای بالایی تشخیص دادند، کشور را به آشوب بکشانند و همان طور که «رجوی» گفته بود، ایران را به لبنان دوم بدل نمایند.

به این منظور و در ادامهٔ آشوبهای منظم و طرّاحی شده، منافقین و ملحدین در چند شهرستان با سلاح گرم و سرد به مردم حمله می‌کردند و سرخوش از پشتگرمی‌های بنی‌صدر و با فریاد درود بر بنی‌صدر، قرآن و نهج‌البلاغه را به آتش می‌کشیدند[۲] و به هر بهانه‌ای، با ایجاد جنجال و غوغا به مقابله و درگیری خیابانی و ایراد جرح و قتل اقدام می‌نمودند، و

۱- بنابر اطلاعیهٔ متحصنینِ مجروح، حوادث این روز ۴ شهید بر جای گذاشت.
۲- روزنامهٔ جمهوری اسلامی، ۳۱ خرداد ۱۳۶۰، ص ۷.

ضمن انجام این فجایع، به طور مداوم اطلاعیه‌ها و اعلامیه‌های تبریک و حمایت برای رئیس جمهور صادر می‌نمودند.(۱)

اما در طرف دیگر قضیه، مردم که همواره از دستاوردهای خویش دفاع نموده و پاسدار ارزشهای اجتماعی، دینی و ملی خود بودند، در سایهٔ رهنمودهای امام، و قوّهٔ تشخیص حقّ از باطل، دست فریب و نفاق و ریا را کوتاه کردند.

یکی از مهمترین علل برخوردها و مخالفتهای شدیدی که بین مردم، با سازمان و هوادارانش پیش می‌آمد، و منجر به درگیریهای خیابانی می‌شد را می‌توان زیربنای عقیدتی ناهمگون سازمان با عقاید ملت دانست.

در زمان طاغوت و رژیم ستمشاهی، به دلیل جوّ حاکم و اختناقی که ایجاد شده بود، آگاهی و دقّت در عقاید و ایدئولوژی احزاب و گروههایی که بظاهر با رژیم مبارزه می‌نمودند، مشکل بود و اگر هم اطلاع و ارتباطی کسب می‌شد، صرفاً یک طرفه و به صورت اعلامیه‌های پراکنده بود. در سالهای نزدیک به وقوع انقلاب، یعنی زمانی که کادرهای اوّلیهٔ سازمان در دادگاههای رژیم شاه محاکمه شده و صدای آنان کم و بیش به گوش مردم رسید نیز، تنها نکات موجه و مثبت ایدئولوژی آنها طرح می‌شد؛ لکن دقّت و نگاهی نقادانه و موشکافانه نسبت به تئوریها و ایدئولوژی آنها به عمل نمی‌آمد.

امّا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، که جوّ آزادی برای مطالعه و تحقیق

۱- روزنامهٔ جمهوری اسلامی، ۲۱ خرداد ۱۳۶۰، ص ۴.

ایجاد گردید، مردم بیشتر و عمیق‌تر با بینش اعتقادی سازمان آشنا شدند. لهٰذا از جانب عموم دریافته شد که برخلاف تبلیغات پیشین، عقاید و نظریات سازمان، فاقد اصالت اسلامی بوده است. این بود که بعد از انقلاب بتدریج و مرور زمان، هر چه بیشتر دید مردم نسبت به سازمان عوض شد و نحوهٔ برخورد با آنان فرق کرد و در واقع از برخورد سطحی و احساسی، تبدیل به برخوردی عمقی و مکتبی گردید. اعمال سازمان نیز بر صحت بینش مردم و علما، مُهر تأیید می‌زد و آنان را در اعتقاد به التقاط سازمان راسخ‌تر می‌ساخت.

رهبریت سازمان، بخوبی دریافته بود که با حمایت صریح و گسترده از بنی‌صدر - در مقابل خط امام - بازی را باخته و در بن‌بست افتاده است. طرد و محکوم گردیدن بنی‌صدر از سوی توده‌های میلیونی، در حقیقت محکومیت جریانی بود که سازمان پس از بنی‌صدر، وابسته‌ترین عنصر به آن بود. لذا طبیعتاً وقتی که این جریان از سوی مردم همیشه بیدار و مسلمان و مقیّد و حاضر در صحنه طرد گردید، به معنی طرد همهٔ کسانی بود که از آن حمایت می‌نمودند.

این بیداری، دینداری و هشیاری مردم موجب شد تا در تاریخ اوّل تیر ماه ۱۳۶۰ طرح دوفوریتی عدم کفایت بنی‌صدر در مجلس شورای اسلامی مطرح و با رأی موافق ۱۷۷ نماینده ملت تصویب شود. قبل از آن، حضرت امام خمینی(ره)، مسؤولیت جانشینی فرماندهی کل قوا را از بنی‌صدر سلب کرده بودند.

حکم [عزل ابوالحسن بنی‌صدر از فرماندهی نیروهای مسلح].

زمان: ۲۰ خرداد ۱۳۶۰/۷ شعبان ۱۴۰۱.

مکان: تهران، جماران.

موضوع: عزل بنی‌صدر از فرماندهی نیروهای مسلح.

مخاطب: ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران.

بسم الله الرحمن الرحیم.

ستاد مشترک نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران.

آقای ابوالحسن بنی‌صدر از فرماندهی نیروهای مسلح برکنار شده‌اند.[۱]

ـ روح‌الله الموسوی الخمینی.[۲]

طرح عدم‌کفایت سیاسی بنی‌صدر با موافقت قاطع نمایندگان تصویب شد، و همگان با بی‌کفایتی سیاسی و نظامی بنی‌صدر موافق بودند. به عنوان نمونه در زیر به مطالبی که دکتر ولایتی ـ که در آن زمان از نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی بود ـ در باب بی‌کفایتی و اقدامات بنی‌صدر، اشاره می‌کنیم:

«... یکی از خصوصیات ایشان دورویی و دوچهرگی بود، یعنی معنی دقیق نفاق. ایشان در مسجد حاضر می‌شدند و تظاهر به مسلمان بودن

۱- به استناد بندهای ذیل اصل ۱۱۰ قانون اساسی، نصب و عزل فرماندهان عالیرتبهٔ نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران از وظایف و اختیارات رهبری انقلاب است که براساس اختیارات مندرج در همین اصل، مسئولیت فرماندهی کل قوا برعهده رهبری می‌باشد.

۲- صحیفهٔ امام، ج ۱۴، ص ۴۲۰.

می‌کردند وقتی با گروهها، بحثهایی می‌کردند آدم فکر می‌کرد ایشان همواره طرف اسلام را می‌گیرند، بعد از ریاست جمهوری، رفتارشان برخلاف قبل از آن بود. ایشان با دشمنان قسم خورده اسلام مثل منافقین، پیکار و غیره کنار آمدند... اما در مورد بی‌لیاقتی، ایشان گفتند در خوزستان باید ۲۴ تانک داشته باشیم. گفتند ارتش از هم گسیخته شده، چه کسی مسؤول بود؟ شما باید آنها را انسجام می‌دادید و بعد ماجرای هویزه و خونین‌شهر، عقب‌نشینی آن چنانی که تعداد زیادی از عزیزان ما جان خود را از دست دادند و تخلیه بی‌جهت قسمت غربی خونین شهر. در زمینهٔ سیاسی ایشان به جای این که موجب حفظ آبروی مملکت بشود، بیش از هر چیز موجب آبروریزی شد، نه تنها معایب را زیر ذره‌بین می‌گذاشتند، بلکه روی آنچه وجود نداشت تکیه می‌کرد از جمله شکنجه. ایشان در متن توطئه‌هایی بود که علیه جمهوری اسلامی می‌شد.»[۱]

امام امت نیز در پی نامهٔ حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی ریاست وقت مجلس شورای اسلامی، مبنی بر رأی موافق نمایندگان مجلس شورای اسلامی در مورد «عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور»، بنی‌صدر را از ریاست جمهوری اسلامی ایران عزل فرمودند.

۱- روزنامهٔ جمهوری اسلامی، ۳۱ خرداد ۱۳۶۰، ص ۸.

حکم [عزل ابوالحسن بنی‌صدر از ریاست جمهوری اسلامی ایران].

زمان: ۱ تیر ۱۹/۱۳۶۰ شعبان ۱۴۰۱.

مکان: تهران، جماران.

موضوع: عزل ابوالحسن بنی‌صدر از ریاست جمهوری.

مخاطب: ملت ایران ـ رئیس مجلس شورای اسلامی و نمایندگان مجلس.

[** بسم الله الرحمن الرحیم.

محضر شریف حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی ـ ادام الله ظله.

محترماً به عرض می‌رساند، رأی مجلس شورای اسلامی در جلسهٔ مورخ ۱۳۶۰/۳/۳۱ پس از بحث و بررسی با حضور ۱۹۰ نفر به شرح زیر:

آرای موافق: ۱۷۷.

رأی مخالف: یک نفر.

آرای ممتنع: دوازده نفر.

در مورد آقای سید ابوالحسن بنی‌صدر بر این قرار گرفت که «آقای ابوالحسن بنی‌صدر برای ریاست جمهوری اسلامی ایران کفایت سیاسی ندارد» به موجب اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مراتب برای اتخاذ تصمیم به خدمت امام عظیم‌الشأن گزارش می‌گردد.

ـ رئیس مجلس شورای اسلامی.

ـ ۶۰/۳/۳۱ ـ اکبر هاشمی رفسنجانی**].

پاسخ حضرت امام خمینی:

بسم الله الرحمن الرحیم.

پس از رأی اکثریت قاطع نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی مبنی بر

این که آقای ابوالحسن بنی‌صدر برای ریاست جمهوری اسلامی ایران کفایت سیاسی ندارد، ایشان را از ریاست جمهوری اسلامی ایران عزل نمودم.[۱]

ـ اول تیرماه ۶۰.

ـ روح‌الله الموسوی الخمینی.[۲]

با پخش خبر ۱۷۷ رأی موافق نمایندگان، برای عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر و عزل وی توسط حضرت امام(ره)، مردم سراسر کشور با ریختن به خیابانها و شادمانی، ضمن محکوم کردن حرکت مذبوحانه گروهکها، رأی نمایندگان و امام خویش را تأیید نمودند.[۳] در این شرایط، بنی‌صدر و سازمان نفاق و دیگر گروههای مخالف، که به ناگاه، از هوشیاری و تدبیر امام و امت بهت‌زده شده بودند، خود را تنها، بدون حامی و جدا از همه یافتند.

بنی‌صدر که انتظار چنین رخدادی را نداشت، به یکباره همه چیز را علیه خود دید، غافل از این که مردمی که برای ریاست جمهوری به او رأی داده بودند، صرفاً به مناسبت رفتار ریاکارانه و منافقانهٔ او، که خود را همسو با امام و اسلام و انقلاب نشان داده بود، به وی اطمینان کرده بودند.

۱- به موجب بند پنج اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، عزل رئیس جمهور پس از حکم دیوانعالی کشور و یا رأی مجلس شورای اسلامی، از وظایف و اختیارات رهبری می‌باشد.

۲- صحیفهٔ امام، ج ۱۴، ص ۴۸۰.

۳- روزنامهٔ جمهوری اسلامی، ۲ تیر ۱۳۶۰، ص ۷.

رجوی و سازمانش نیز که خود را زیر چتر حمایت و سایه بنی‌صدر می‌انگاشتند، و حالا خود بنی‌صدر هم پایگاه و جایگاهی نه در حکومت و نه در میان امت نداشت، خود را تنهاتر و بی‌پناه‌تر از وی یافتند.

از سوی دیگر، بنی‌صدر از نظر قانونی و جزایی تحت تعقیب بود. معاون سیاسی وزیر امور خارجهٔ وقت در دیداری با دبیر اوّل سفارت فرانسه در تهران می‌گوید:

«بنی‌صدر شخصی است که مورد تنفر ملت ایران است و به دلائل متفاوت جنایی و حقوقی تحت تعقیب قانونی مقامات قضائی کشورمان قرار دارد. اسناد و مدارکی از لانهٔ جاسوسی آمریکا در رابطه با او به دست آمده که بایستی پاسخگو باشد.»[۱]

با نگاهی به وضعیت بنی‌صدر که در بالا اشاره شد، و وصف‌الحال منافقین که با اعمال و فجایع اواخر حضور خود، به صف‌آرایی در برابر ملت و نیروهای انقلابی پرداخته و به عنوان دشمن مردم شناخته شدند؛ تنها راه باقی مانده برای نجات خویش را فرار یافتند. حضرت امام(ره) با ملاطفت خاصّ برای اتمام رحمت نظام، از بنی‌صدر خواستند به دامن ملّت بازگردد و بیش از این خود را به هلاکت نیاندازد.

حضرت امام(ره) که راهبر و زبان‌گویای امت و اسلام بود، ضمن توصیه و اخطار به بنی‌صدر، از وی خواست که ضمن معذرت‌خواهی از امت، به دامان ایشان بازگردد و از کجروی و همدستی با صفوف منافقین و

۱- روزنامهٔ جمهوری اسلامی، ۸ مرداد ۱۳۶۰، ص ۵.

دشمنان ملت و اسلام دست بردارد. در این بیانات، امام گوشه‌هایی از تلاش خود را برای جدا کردن بنی‌صدر از منافقین و نجات او برملا نمودند.

حضرت امام(ره) به روشنی خطاب به بنی‌صدر و راجع به انحراف و اقدامات وی چنین فرمودند:

«متأثرم از این که با دست خودشان گور خودشان را کندند، من نمی‌خواستم این طور بشود. من حالا هم توبه را قبول می‌کنم؛ اسلام قبول می‌کند... حالا هم بروند توی رادیو، بروند توی تلویزیون توبه کنند، بگویند تا حالا خطا کردیم، اشتباه کردیم، مردم را دعوت به شورش کردیم، غلط بوده، خلاف اسلام بوده، خلاف قوانین کشوری بود، تأیید کردیم، ائتلاف کردیم با گروه منافق، آقا این جمعیت تو را به باد فنا می‌دهند و این افرادی که دور تو جمع شده‌اند، بعضی از اینها یک گرگهایی هستند که تو را به باد فنا می‌دهند... آن آقا هم بروند عذرخواهی کنند از ملت، بگویند ملتی که به من رأی داد، من مطابق رأی آنها عمل نکردم، از حالا به بعد می‌کنم.»[۱]

علیرغم عنایت و لطف حضرت امام(ره) و نظر هدایت معظمٌ‌له، ابوالحسن بنی‌صدر (با زیر ابروی برداشته و لباس و آرایش زنانه!) همراه با مسعود رجوی، سردستهٔ منافقین، در مورخه ۷ مرداد ۱۳۶۰ به فرانسه گریختند تا از شعله‌های خشم امت مسلمان و معتقد و در خط امام، دور

۱- صحیفهٔ نور - جلد ۱۵ - ص ۱۶ - ۱۳۶۰/۳/۲۵.

بمانند.

با فرار و رسوایی رجوی و بنی‌صدر از ایران، دیگر هواداران و نیروهای سازماندهی شدهٔ سازمان، روحیهٔ خود را بیش از پیش از دست داده و هر روز صفوف آنان بیشتر و بیشتر به دست ارتش ۲۰ میلیون نفری مردمی شکسته می‌شد، و روزی نبود که خبر هلاکت یا دستگیری اعضای منافقین به اطلاع همگان نرسد.(۱)

همچنین بسیاری از نیروها و جوانان پاک و مسلمانی که از روی ساده لوحی به طرف سازمان جذب شده بودند و علناً رسوایی و ریاکاری سازمان نفاق را به چشم خود می‌دیدند، به اشتباه خود اذعان نموده و به صف مردم ملحق شده و توبه می‌کردند.

در همین اوان، حزب جمهوری اسلامی که با داشتن انسانهای مؤمن، فداکار، ممیّز، و روشن بین مانند دکتر بهشتی، دارای خط‌مشی، سیاست و برداشتی اصیل از مکتب اسلام بود، چه درگذشته و چه در شرایط حاد، موشکافانه؛ ریاکاریها، دسایس و حرکات مزوّرانه سازمان را افشاء و به اطلاع ملت حقیقت‌جو و مسلمان رسانده و مشت سازمان را برای همگان باز می‌ساخت؛ و فجایع سازمان را چه در دوران قبل از آن که چهرهٔ واقعی‌شان نمایان شود و چه اکنون که نیات و توطئه‌های ایشان معلوم و نقش بر آب شده بود، با پیروی از راه و خط امام و امت برملا می‌ساخت، به مانند خاری در چشم سازمان لجام‌گسیخته بود.

۱- روزنامه‌های شهریور و مهر سال ۱۳۶۰.

لذا سازمان طی عملیاتی تروریستی، باگذاردن بمب توسط یکی از نفوذیهای خود در حزب، با انفجاری مهیب در محل ساختمان و مقر حزب جمهوری اسلامی ـ که محل اجتماع افراد فعّال نظام اسلامی (مجلس و دولت) بود ـ دست به جنایت بزرگ دیگری زدند. با انفجار بمب، ۷۲ تن از یاران وفادار امام و خدمتگزاران صدیق انقلاب اسلامی به همراه شهید مظلوم آیت‌الله بهشتی، شربت شهادت نوشیدند و پس از سالها تلاش برای تحقق جمهوری اسلامی به لقاء الله پیوستند.

نظیر چنین حرکتی تروریستی، که نشان از بن بست کامل سازمان داشت، در مورد ساختمان نخست‌وزیری تکرار شد و این بار تعدادی دیگر از بهترین یاران امام و ملت، مجاهدین نستوه اسلام از جمله شهید رجایی و شهید باهنر مفتخر به درجهٔ شهادت شدند.

اما رجوی و عمّالش، دست از دشمنی و خسران برنداشته و در خارج از کشور، با ایجاد پایگاههای متعدد در کشورهای مختلف و از جمله عراق، به جمع آوری مجدّد نیروهای فراری و مهاجر از ایران پرداخته و در تدارک حملاتی مشترک با رژیم بعثی عراق، به ایران برآمدند.

عملیات فروغ جاویدان!

این سازمان پس از انجام عملیات تروریستی متعدد در ایران، در جریان جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، با حمایت حکومت بعث، در عراق مستقر شد و همزمان در آمریکا و کشورهای اروپایی نیز به فعالیتهای خود علیه جمهوری اسلامی ایران ادامه داد. در دوران جنگ

تحمیلی، این سازمان با استخبارات عراق همکاری تنگاتنگی داشت و مأموریتهای جاسوسی اطلاعاتی را برای عراقیها در خاک جمهوری اسلامی ایران به انجام می‌رسانید.

سازمان مجاهدین خلق از تابستان ۱۳۶۵ تشکیلات و مرکزیت خود را به عراق انتقال داد و از آن تاریخ به بعد تحت حمایت مالی، پشتیبانی و تبلیغی صدام قرار گرفت. یک هفته پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل از سوی ایران، سازمان منافقین در تاریخ سوم مرداد ۱۳۶۷ عملیاتی را با حمایت نیروهای نظامی و تجهیزات کامل رژیم بعثی عراق با نام فروغ جاویدان در تجاوز به مرزهای ایران آغاز نمود. در این عملیات که چهار هزار نفر از نیروهای سازمان در آن شرکت داشتند، با استفاده از تسلیحات اهدایی صدام و دیگر کشورهای عربی، از سر پل ذهاب و اسلام‌آباد غرب آغاز کردند. آنان که به زعم خود قصد داشتند در مدت ۳۳ ساعت و در ۵۵ مرحله، خود را به تهران برسانند!! با مقاومت نیروهای مردمی و بسیج و سپاه و ارتش مواجه شدند. لشکریان اسلام طی عملیات مرصاد، منافقین را در مناطق مرزی متوقف ساخته و بسیاری از آنان را به هلاکت رساندند.(۱)

شکست مفتضحانه منافقین در عملیات مرصاد و کشته شدن حدود ۱۶۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر از نیروهای نظامی آنان، ضربه سختی بر روحیه نیروهای باقی مانده سازمان وارد کرد و در پی این عملیات، سازمان هر روز منزوی‌تر گردید.

۱- لازم به ذکر است که حضور سپهبد شهید علی صیاد شیرازی در مرحله طراحی و اجرای عملیات مرصاد بر علیه منافقین کوردل، بسیار مؤثر و شایان تجلیل می‌باشد.

اقدام تروریستی در حرم مطهر حضرت رضا علیه‌السلام

سازمان تروریستی منافقین برای مدتی حرکتهای تروریستی و ورود تیمهای نظامی به داخل کشور را متوقف ساخت. امّا پس از سالیانی مجدداً در یک عملیات تروریستی کور با انفجار بمب در عصر عاشورای ۱۳۷۳ و شهادت تعدادی از هموطنان در حرم مطهر امام رضا علیه‌السلام خشم ملت ایران علیه خود را دوچندان کرد و داغهای گذشته و زخمهای کهنه را دوباره تازه ساخت.

با روی کار آمدن اصلاح‌طلبان در عرصه سیاسی کشور در سال ۱۳۷۶ و شعار توسعه سیاسی و ایجاد فضای باز سیاسی از سوی آنان، مجال را برای گروههای معاند نظام فراهم نمود و این روند بستری شد برای حضور منافقین و معاندین و معارضین نظام. به طوری که منافقین فضا را مناسب دیدند، و سر از لاک خود بیرون آورده و در صدد ضربه زدن به نظام اسلامی برآمدند. لذا مرحلهٔ جدیدی از تخریب و ترور آغاز گردید.

روز سه‌شنبه ۱۲ خرداد ۱۳۷۷ سازمان یکسری عملیات تخریبی جدید را با عنوان سرآغاز مقاومت مسلحانه انقلابی صورت داد که عبارت بودند از: انفجار بمب در راهروی دادگاه انقلاب اسلامی ـ شلیک دو گلوله خمپاره به مقر ستاد مشترک سپاه پاسداران در دوشان تپه نیز و شلیک سه گلوله خمپاره به ساختمان خلیج (فارس) در چهارراه پاسداران.

رویکرد مجدد به ترور!

از دیگر اقدامات تروریستی منافقین در این برهه زمانی، ترور شهید

اسدالله لاجوردی (رئیس سابق سازمان زندانهای کشور) در روز دوشبه اوّل شهریور ۱۳۷۷ در حجره محل کارش در بازار و ترور شهید علی صیاد شیرازی (از فرماندهان عالی دفاع مقدس) در ۲۱ فروردین ۱۳۷۸ در مقابل منزلش بود.

غائله ۸ تیر ۱۳۷۸

سازمان منافقین همچنین در غائله ۱۸ تیر سال ۱۳۷۸ به میدان آمد و تلاش کرد تا نظام را با چالش جدی روبه‌رو سازد و بدین خاطر از اهرم دانشجویان سوء استفاده نمود و اهداف براندازانهٔ خویش را پی گرفت. ولی با هوشیاری دانشجویان و مردم شریف ایران، باز ناکام ماند.

با بررسی کارنامه این سازمان، می‌توان مجموعهٔ منافقین را به عنوان یک سازمان کاملاً تروریستی نامید که اغلب نیز ترورهای خود را به طور رسمی اعلام می‌دارند!

حمایت استکبار غرب از منافقین!

هرچند استکبار جهانی آمریکا و ایادی آن در صدد هستند تا به شکلهای مختلف از این سازمان تروریستی حمایت نمایند امّا، اقدامات تروریستی این سازمان به گونه‌ای بوده است که علاوه بر اعلام انزجار و محکومیت شدید مردمی در داخل کشور و همچنین نداشتن پایگاه مردمی در بین اقشار مختلف جامعه، مجامع بین‌المللی نیز این سازمان را به عنوان یک گروه تروریستی می‌شناسند. به عنوان مثال علی‌رغم تلاشهای آمریکا

برای خروج منافقین از لیست گروههای تروریستی، در روز هفتم تیر ۱۳۸۶شورای وزیران اتحادیه اروپا به طور رسمی اعلام کرد که سازمان منافقین خلق، همچنان در فهرست سازمانهای مظنون به تروریست اتحادیه اروپا باقی خواهد ماند.

فتنه سال ۱۳۸۸

سازمان منافقین که خود را در انزوا می‌دید و در منجلاب خویشتن دست و پا می‌زد، در تلاش بود تا از هر فرصت برای عرض اندام و تنفس مصنوعی استفاده نماید. بدین ملاحظه سازمان همسو با دیگر گروههای معاند نظام، در حوادث پس از انتخابات ۱۳۸۸، نقش ایفا کرد و از طریق به کارگیری احساسات و هیجانات ایجاد شده، سعی در گسترش آشوبها و اغتشاشات پس از انتخابات نمود.

از سوی دیگر برخی احزاب قانونی داخل کشور نیز دانسته یا ندانسته، عامدانه یا غافلانه، در جهت تقویت و زنده نگه داشتن این سازمان تروریستی گام برداشتند. در این میان مجمع روحانیون مبارز در اقدام تأمل‌برانگیزی در سالروز آغاز حرکت تروریستی منافقین (در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰)، از وزارت کشور درخواست مجوز راهپیمایی برای اعتراض به نتایج انتخابات ریاست جمهوری کرد! درواقع آشوبهای سیاسی پس از انتخابات موجب شد بسیاری از گروههای اپوزیسیون که مدتهای طولانی به انزوا فرو رفته بودند، اظهارات خود را از سر بگیرند.

مریم رجوی از سران گروهک منافقین در اظهاراتی گفت: «جهش

سرکوب مخالفان و تصفیه جراحیهای گسترده داخلی را از عوارض انتصاب مجدد احمدی‌نژاد به ریاست جمهوری توصیف کرد و خواستار محکوم کردن این سرکوب وحشیانه از سوی مراجع بین‌المللی مدافع حقوق بشر شد».

همسویی جدید این گروه تروریستی با سران فتنه به جایی رسید که مریم رجوی و مسعود رجوی در پیامی به سران فتنه ضمن حمایت از آنان به اغتشاشگران امیدواری داده و تمام‌قامت در دفاع از آنان ایستادند. آنان حتی در برخی مجالس رسمی با پوشش نمادین سبز ظاهر شدند!

حادثهٔ تلخ عاشورای ۸۸

سازمان تروریستی منافقین در حوادث پس از انتخابات ۱۳۸۸، چهره کریه خود را بیش از پیش نمایان ساخت و حادثهٔ تلخ عاشورای ۱۳۸۸ و اهانت به ساحت مقدس حضرت ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام را رقم زدند. از آن زمان بود که مردم شریف ایران جریان نفاق جدید را مشابه نفاق سازمان منافقین تلقی کرده و در راهپیمایی ۹ دی ۱۳۸۸ انزجار و خشم خود را از هرگونه نفاق و دورویی اعلام کردند.

سازمان منافقین خلق در حالی که در داخل و خارج از کشور در انزوای کامل به سر می‌برد، تلاش فراوانی را برای حذف نام خود از لیست سازمانهای تروریستی جهان به عمل آورد. این در حالی بود که حضور فرقه تروریستی منافقین در پادگان اشرف با مخالفتهای شدید مردم و دولت عراق مواجه شد. از این‌رو سازمان در صدد برآمد تا بلکه بتواند از

بخشی از فشارهای ـ بین‌المللی بخصوص فشار دولت مردمی عراق برای خروج از پادگان اشرف ـ کم نماید و کماکان سیطره نظامی خویش را در این پادگان که بر روی زمینهای کشاورزی غصب شده مردم عراق بنا شده حفظ نماید.

با توجه به این که بسیاری از اعضای سازمان برخلاف میل خود و به زور در پادگان اشرف حبس شده‌اند، لاجرم پادگان اشرف نقش حیاتی‌ای در حیات و بقا این گروهک تروریستی بازی می‌کند. حال با توجه به مخالفتهای آشکار و خواسته صریح مردم و دولت عراق مبنی بر اخراج منافقین از کشورشان، تنها دلیل حضور آنان در عراق را باید ناشی از حمایتهای غیرقانونی آمریکا در طی سالهای بعد از ۲۰۰۳ دانست. البته در کنار انزوای روزافزونی که سازمان تروریستی با آن دست و پنجه نرم می‌کند، همه روزه اسناد جدیدی از جنایات این سازمان تروریستی فاش می‌گردد.

افشاگری جنایات منافقین در عراق

به گزارش پایگاه اطلاع‌رسانی انجمن دفاع از قربانیان تروریسم خاورمیانه، پلیس فدرال آمریکا (اف بی آی) در جدیدترین گزارش منتشر شده‌اش ضمن اشاره به القاب و عناوین پوششی متعدد فرقه منافقین، فهرستی از اقدامات تروریستی این گروه را برمی‌شمرد. در این گزارش آمده است براساس تحقیقات واحد لوس آنجلس اف بی آی، مجاهدین خلق همچنان به دنبال انجام اقدامات تروریستی است. بر این

اساس طرح حملات تروریستی در پادگان آنها در عراق و در اورسورواز، مقر دیگرشان در فرانسه صورت می‌گیرد.[۱]

در ادامه افشاگری نسبت به این مجموعهٔ تروریستی، روزنامه نیویورک تایمز درباره نقش منافقین در کشتار مردم عراق نوشت:

«به فاصله کوتاهی از پایان جنگ اوّل خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، کردها در شمال و شیعیان عراقی در جنوب، علیه رژیم صدام دست به قیام زدند. واکنش صدام به این قیام، کشتار وسیع شیعیان و کردها بود. به طوری که تقریباً ۱۰۰ هزار نفر از مردم در این قتل عام‌ها، به دست نیروهای صدام کشته شدند».[۲]

این روزنامه در ادامه مقاله افزود:

«وقتی صدام گروه مجاهدین خلق و تانکهای این گروه را به عنوان پیش‌قراولان ارتشش برای سرکوب قیام کردها در شمال و شیعیان در جنوب فرستاد، مریم رجوی به نیروهای نظامی مجاهدین این سازمان، دستور داده بود: کردها را زیر تانک له کنید».

۱- روزنامهٔ کیهان، ۱۳۹۰/۴/۱۲.

۲- روزنامهٔ کیهان، ۱۳۹۰/۴/۱۴.

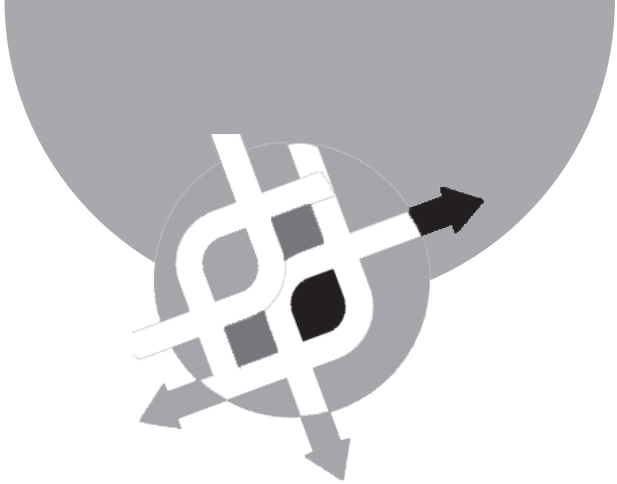

نمایه اشخاص

آرام، بهرام، ۳۷، ۳۹، ۷۸
آیت‌الله انواری، ۷۶، ۷۷
احمدی‌نژاد، محمود، ۱۲۶
استالین، ۴۰
افراخته، وحید، ۳۷
امام خمینی، ۷، ۲۹، ۴۲، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۸۳، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۱۶
امینی، علی، ۱۲
بازرگان، مهندس مهدی، ۵۷، ۶۴
بازرگانی، بهمن، ۲۷، ۲۸
بازرگانی، محمّد، ۲۰، ۲۷
باکری، رضا، ۲۸
باهنر، شهید محمدرضا، ۱۲۱
بختیار، شاپور، ۹۱، ۱۰۹
بدیع‌زادگان، علی‌اصغر، ۱۴، ۲۰، ۲۴
بنی‌صدر، ابوالحسن، ۴۲، ۹۰، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰
بهشتی، شهید آیت‌الله محمدحسین، ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۲۱
جعفری، محمّد مهدی، ۶۵
جوهری، ناصر، ۲۸
چه گوارا، ۵۲
حسینی، شیخ عزالدین، ۸۸، ۹۵، ۹۷
حقانی، زین‌العابدین، ۲۸
حقّ‌شناس، تراب، ۶۳
حنیف‌نژاد، محمّد، ۱۴، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۳۲، ۶۲
حیدری، ۷۷، ۷۸
خیابانی، شیخ محمّد، ۱۱
خیابانی، موسی، ۴۱
دلفانی، مراد، ۱۷
دماوندی، محمد، ۲۸
رئیسی، ۶۵
راهی، حسن، ۲۸
رجایی، شهید محمدعلی، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱
رجوی، مریم، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸
رجوی، مسعود، ۲۷، ۴۱، ۴۲، ۵۲، ۷۶، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۷، ۱۱۹، ۱۲۶

رحمانی، ناصر، ۲۸
رضاخان، ۱۱
رضایی، احمد، ۱۸، ۳۴، ۳۶، ۷۴، ۷۸
رضایی، رضا، ۳۴، ۳۶، ۷۸
زمردیان، علیرضا، ۲۸
سحابی، دکتر یدالله، ۲۸
سروان احمدیان، ۳۹
سیدقطب، ۶۵
شامخی، محمود، ۳۵
شریعتی، محمدتقی، ۱۲
شریف واقفی، مجید، ۳۷، ۸۲
شفیعیها، کاظم، ۲۷، ۲۸
شهاب، احمد، ۷۶
شهرام، تقی، ۲۸، ۳۷
صادق، حاج احمد، ۲۴
صادق، ناصر، ۱۷، ۲۰، ۲۴، ۵۹، ۷۴
صدام حسین (دیکتاتور عراق)، ۱۲۲، ۱۲۸
طالقانی، آیت‌الله سیّدمحمود، ۱۲، ۲۱، ۲۴، ۲۸، ۳۲، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۷۹، ۸۰
طباطبایی، سیداحمد، ۶۱
عباسی، باقر، ۲۸
عراقی، حاج مهدی، ۷۶
عسگراولادی، ۷۶، ۷۷، ۷۸
کیانی، ستار، ۲۸
لاجوردی، شهید سیّد اسدالله، ۷۶، ۱۲۴
لاهیجی، عبدالکریم، ۹۵
لباف، صمدیه، ۸۲
لنین، ۴۰، ۴۸
مائو، ۴۰، ۴۸
مائوتسه تنگ، ۵۲
مارکس، ۱۶، ۳۹، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۷
محتشمی، علی‌اکبر، ۵۹
محسن، سعید، ۱۴، ۲۰، ۲۳، ۲۹، ۳۲، ۶۲، ۶۵، ۷۸، ۷۹
مشکین‌فام، عبدالرسول، ۲۰، ۲۶
مطهری، شهید استاد مرتضی، ۶۶، ۶۷
مظفری، حسین، ۳۲، ۶۵
میثمی، لطف‌الله، ۳۱، ۳۲، ۶۲، ۶۵
میرزا کوچک خان، ۱۱
میزراملکم‌خان ارمنی، ۵۴
میهندوست، علی، ۲۰، ۲۵
نشید، علیرضا، ۲۸
نواب صفوی، شهید، ۱۱
ولایتی، دکتر علی‌اکبر، ۱۱۴
هاشمی رفسنجانی، حجت‌الاسلام علی‌اکبر، ۷۶، ۷۸، ۱۱۵، ۱۱۶

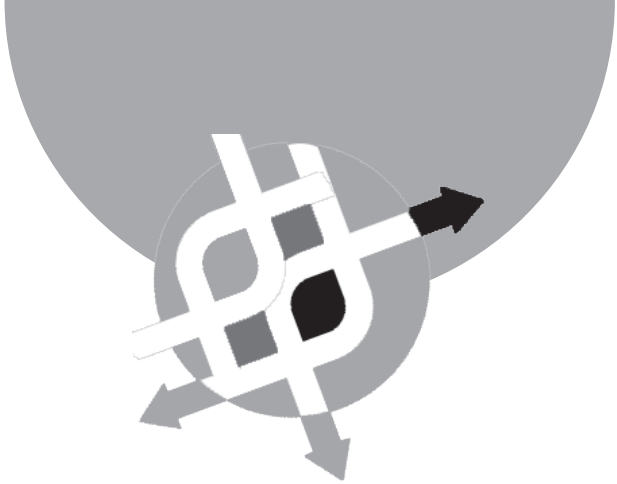

نمایه موضوعی

آذربایجان، ۶۱، ۹۵
آشوب، ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۱
آمریکا، ۳۸، ۶۴، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۷
اپوزیسیون، ۱۲۵
اتحادیه اروپا، ۱۲۵
احزاب، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۲۸، ۸۸، ۱۱۲، ۱۲۵
احساسات مذهبی، ۴۴
ارتجاع، ۲۶، ۸۱
ارتداد، ۸۲، ۸۳
ارتش، ۱۴، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۲
اسلام، ۶، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۲، ۳۵، ۳۷، ۳۹، ۵۳، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۸، ۶۹، ۸۱، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲
اسلام‌آباد غرب، ۱۲۲
اسلام‌گرایی، ۳۱
اسلحه، ۱۱، ۱۷، ۳۹، ۷۳، ۷۴، ۹۱، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸
اصفهان، ۱۷
اصل ولایت فقیه، ۸۷
التقاطی، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۵، ۳۷، ۵۷، ۶۸، ۷۶، ۷۷
امپریالیستها، ۲۶، ۱۰۵
امپریالیسم، ۲۶، ۱۰۱، ۱۰۶
انجمن اسلامی، ۳۰، ۳۱، ۹۴
انجمنهای اسلامی دانشجویان، ۲۱
انجمنهای ایالتی و ولایتی، ۱۳
اندیشهٔ دینی، ۵۷، ۶۳، ۶۴
انقلاب اسلامی، ۶، ۷، ۹، ۲۶، ۴۱، ۵۷، ۶۳، ۷۱، ۸۳، ۸۵، ۹۲، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۳
ایران، ۵، ۶، ۷، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۱۹، ۲۸، ۳۳، ۴۲، ۵۴، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۷، ۶۸، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۸۱، ۸۸، ۹۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶

ایرانی، ۲۹
ایرانیت، ۳۱
بازجویی، ۳۸، ۶۰
بسیج، ۱۰۳، ۱۲۲
بوئین‌زهرا، ۳۰
بورژوازی، ۳۹
بینش توحیدی، ۵۲
پرتویی از قرآن (کتاب)، ۶۰
پروتستانتیزم، ۵۴
پرولتاریا، ۲۶
پلیس، ۴۰، ۱۲۷
تبلیغات، ۷۷، ۸۶، ۹۰، ۱۱۳
تحریف، ۵۵، ۵۷، ۶۷
ترمودینامیک، ۶۳
تروریستی، ۴۰، ۴۲، ۹۴، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸
تروریسم، ۴۲، ۱۲۷
تضاد دیالکتیکی، ۱۹
تغییر ایدئولوژیک، ۸، ۱۶
تفرقه‌افکنی، ۸۷، ۹۲
تفسیر المیزان (کتاب)، ۷۶
تفسیر «پرتویی از قرآن»، ۵۹
تکامل اجتماعی، ۵۶
تکامل انسان، ۳۶
تهران، ۱۷، ۱۸، ۲۴، ۶۴، ۷۴، ۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۲
جاسوسی، ۱۱۸، ۱۲۲
جامعه بی‌طبقه توحیدی، ۶۳
جبههٔ ملی، ۷، ۱۳، ۱۴، ۲۱، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۴، ۵۸
جبههٔ ملی دوم، ۱۲
جشنهای ۲۵۰۰ ساله، ۱۸، ۷۴
جمهوری اسلامی، ۶، ۷، ۹، ۸۶، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲
جوانان، ۷، ۹، ۲۹، ۴۴، ۴۸، ۵۷، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۸۶، ۹۹، ۱۰۸، ۱۲۰
جهان سه عنصری (جزوه)، ۶۲
چریکهای فدایی خلق، ۷۳، ۹۵
چماقدار، ۱۱۰
حرم مطهر امام رضا علیه‌السلام، ۱۲۳
حزب جمهوری اسلامی، ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۲۱
حزب دمکرات، ۸۸، ۹۵
حوزه‌های علمیه، ۱۲، ۵۷
خاورمیانه، ۱۲۷
خرابکاری، ۱۰۰
خط امام، ۶۴، ۸۵، ۸۶، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۰
خلق کُرد، ۸۸، ۹۷
خلیج فارس، ۱۲۸
خودمختاری، ۹۵، ۹۶
خوزستان، ۹۵، ۱۱۵
دادگاه، ۱۴، ۱۷، ۲۵، ۱۲۳
دانشجویان، ۲۱، ۳۰، ۳۱، ۶۴، ۱۲۴
دانشکده حسابداری، ۳۷
دانشکده فنی، ۲۴، ۵۹
دانشکده کشاورزی، ۳۱

دانشگاه، ۲۱، ۲۴، ۶۴، ۶۵، ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱
دانشگاه تهران، ۲۴، ۶۴، ۱۰۹
دانشگاه جامعة الصادق، ۹۸
در سایهٔ قرآن (کتاب)، ۶۵
دفاعیات، ۱۷، ۲۴، ۳۶، ۵۱
دوشان تپه، ۱۲۳
دوگانگی، ۲۱، ۲۳، ۸۰
۹ دی ۱۳۸۸، ۱۲۶
دیالکتیک، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۶، ۶۳، ۷۷
دیکتاتوری، ۲۶
دینامیسم قرآن (کتاب)، ۷۶
دیوانعالی کشور، ۱۱۷
ذرهٔ بی‌انتها (کتاب)، ۶۰، ۶۲
راه انبیاء راه بشر (کتاب)، ۱۶، ۵۶، ۶۲، ۶۳
راهپیمایی، ۱۲۵، ۱۲۶
راه حسین (کتاب)، ۳۵
راه طی شده (کتاب)، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۸۹
رژیم بعثی عراق، ۱۲۱، ۱۲۲
رژیم ستمشاهی، ۲۹، ۱۱۲
رسانه‌ها، ۵
روحانیت، ۱۳، ۱۴، ۴۰، ۵۷، ۱۱۱
روحانیون، ۱۸، ۸۰، ۱۲۵
روشنفکران، ۱۲، ۵۴
ریاست جمهوری، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۵، ۹۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۲۶
ریاکارانه، ۹۹، ۱۱۷
زندان، ۱۴، ۱۷، ۲۱، ۲۷، ۴۰، ۴۱، ۵۹، ۶۲، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۲، ۸۳
زندان اوین، ۸۰، ۸۱
زندان قصر، ۳۹
زیست‌شناسی، ۴۵
ساری، ۳۹
سازمان انقلابی زحمتکشان، ۸۸، ۹۷
سازمان مجاهدین خلق، ۱۴، ۱۹، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۷۴، ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۸۸، ۹۳، ۹۶
ساواک، ۱۷، ۲۹، ۳۴، ۳۸، ۴۰، ۵۹، ۶۱، ۷۴، ۷۸
سبزوار، ۱۰۱
سپاه پاسداران، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۱۲۳
سر پل ذهاب، ۱۲۲
شرع، ۵۰
شناخت (جزوه)، ۴۷، ۴۹، ۷۸
شورای امنیت سازمان ملل، ۱۲۲
شیراز، ۱۷، ۱۲۲، ۱۲۴
شیعیان، ۱۲۸
طاغوت، ۱۱۲
طبقه کارگر، ۴۰
عاشورای ۱۳۸۸، ۱۲۶
عدم کفایت سیاسی، ۴۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷
عراق، ۸، ۶۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸
علم انقلاب، ۲۵، ۲۶
علم مبارزه، ۵۸
علوم تجربی، ۴۵، ۴۷
عملیات فروغ جاویدان، ۱۲۱

عملیات مرصاد، ۱۲۲
غائله، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۲۴
غرب، ۵، ۶، ۴۲، ۵۴، ۱۲۲، ۱۲۴
فداییان اسلام، ۱۱، ۱۲، ۱۴
فرانسه، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۸
فرماندهی کل قوا، ۱۱۳، ۱۱۴
فرماندهی نیروهای مسلح، ۱۱۴
فرهنگ، ۶، ۴۹، ۵۴
فریب، ۶، ۷۷، ۹۷، ۹۹، ۱۱۲
فطرت، ۴۹
فلسطین، ۱۶، ۲۴، ۲۷، ۷۳
فیزیک، ۴۵، ۶۳
قانون اساسی، ۱۲، ۱۳، ۲۹، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷
قرآن، ۱۵، ۱۶، ۲۶، ۴۴، ۴۸، ۵۰، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۹۸، ۱۰۰، ۱۱۱
قیام مسلحانه، ۵۷، ۶۷، ۶۸، ۱۰۷
کادر رهبری، ۷، ۸، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۲۰، ۳۴، ۳۷، ۹۳
کادر رهبری چهارم، ۴۰
کادر رهبری دوم، ۱۶، ۳۴
کادر رهبری سوم، ۳۷
کادرسازی، ۶۵
کادر مرکزی، ۱۷، ۱۸، ۳۹، ۷۴
کادرهای اوّلیه، ۲۰، ۲۸، ۳۳، ۳۴، ۴۱، ۸۸، ۱۱۲
کرج، ۶۵
کردستان، ۹۱، ۹۵، ۹۶، ۹۷
کردها، ۱۷، ۹۸، ۱۲۸
کرمانشاه، ۱۷
کمون، ۷۵، ۷۶، ۸۲
کمونیستی، ۲۴، ۴۰، ۵۵، ۷۵، ۸۲، ۸۳
کمونیسم، ۲۶، ۳۸، ۷۵، ۸۳
کودتای ۲۸ مرداد، ۱۲
کومله، ۹۵
گروهکها، ۴۰، ۹۶، ۱۱۱، ۱۱۷
گروهها، ۷، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۸، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۳۰، ۴۱، ۶۲، ۷۲، ۷۵، ۷۶، ۸۳، ۸۵، ۸۸، ۹۰، ۹۵، ۹۶، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۵
گنبد، ۹۵
لبنان، ۱۱۱
لوس‌آنجلس، ۱۲۷
لیبرال دموکراسی، ۵
ماتریالیسم، ۶۱، ۶۶
مادّیون، ۶۸
مارکسیستی، ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۷، ۳۴، ۳۷، ۴۰، ۴۲، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۸، ۷۲، ۸۲، ۸۳
مارکسیسم، ۸، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۴۹، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۶۳، ۷۵
ماوراء طبیعت، ۴۹
مبارزهٔ مسلحانه، ۱۴، ۱۷، ۴۰، ۷۳
مجرّدات، ۴۹
مجلس شورای اسلامی، ۴۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷

مجمع روحانیون مبارز، ۱۲۵
محارب، ۹۶، ۱۰۱
مدافعات (کتاب)، ۵۱، ۵۲، ۵۵
مدرسهٔ فیضیه، ۱۳
مرتد، ۲۷، ۲۸، ۳۸، ۸۲
مرتدّین، ۲۷، ۳۴، ۳۷، ۸۲
مرجعیت و روحانیت (کتاب)، ۳۳
مشروطیت، ۶۱
مشهد، ۱۷، ۲۷
مصدق دوستی، ۳۱
مصدقی، ۲۹
مظلوم‌نمایی، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۴
معاد، ۴۹، ۵۰
معنویات، ۲۶، ۴۸، ۴۹
مکانیک، ۴۵
ملیت‌گرایی، ۱۲
منافقین، ۴۲، ۵۴، ۵۷، ۵۹، ۶۳، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۵، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸
مواد منفجره، ۱۷، ۷۳
میلیشیا، ۴۲، ۱۰۹
نجف، ۱۰۰
نفاق، ۷، ۸۰، ۸۷، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۶
نمایندگان مجلس، ۱۱۶
نوجوانان، ۷، ۸، ۴۸، ۸۶، ۹۹
نهج‌البلاغه، ۱۵، ۱۶، ۴۸، ۶۱، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۱۰۰، ۱۱۱
نهضت آزادی، ۷، ۸، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۱، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۸۸، ۸۹، ۹۱
نهضت مقاومت ملی، ۱۲
نیروهای مردمی، ۱۲۲
وحی، ۴۹، ۵۰، ۶۲
وزارت کشور، ۲۳، ۱۲۵
هستهٔ اوّلیه، ۳۳، ۶۰
هندسه، ۴۵
هنر، ۵
هواداران، ۳۱، ۴۴، ۵۱، ۹۱، ۹۴، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۰
هویت اسلامی، ۵
هیأت موتلفه، ۱۳، ۱۴، ۳۴، ۳۵

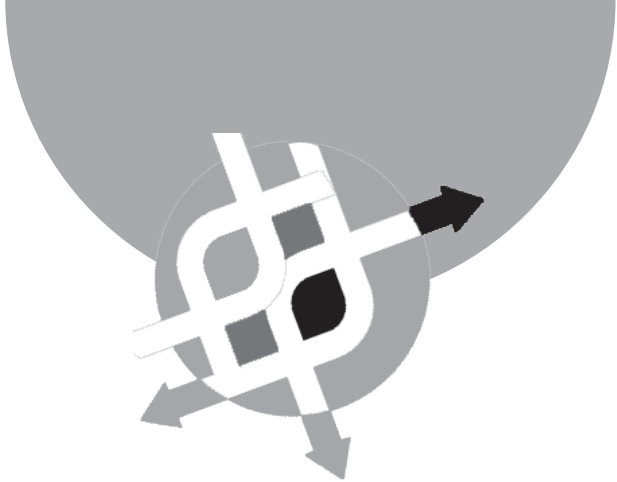

منابع

از نهضت آزادی تا مجاهدین، لطف‌الله میثمی

نهضت امام حسین، سید حمید روحانی، ج ۳

صحیفه امام

زندگینامهٔ سیاسی بازرگان

در تکاپوی آزادی

نقطه

از ظهور تا سقوط (اسناد لانهٔ جاسوسی)

علل گرایش به مادیگری، استاد شهید مرتضی مطهری

تحلیلی بر سازمان مجاهدین خلق ایران، ع. حقجو

ماهنامهٔ شاهد، ش ۱۰

سیرهٔ شهید رجایی

روزنامه‌های: اطلاعات، جمهوری اسلامی، کیهان

تفسیر المیزان، علامه سیّد محمدحسین طباطبایی

جزوهٔ شناخت

تفسیر پرتوی از قرآن، آیت‌الله سیّد محمود طالقانی

راه طی شده

راه انبیاء راه بشر

مرجعیت و روحانیت